ولا تقولوا لمن یقتل فی سبیل الله اموات

تحریر الشهادتین

فارسی شرح مبسوط

سر الشهادتین

در مطبع منشی نولکشور طبع شد

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لمن افاض على الشهداء سحاب الرحمة من السماء واعطاهم نعيم الجنان فلهم
روح وريحان واعطاهم حيوة لا يحوم حولها فناء ولا زوال ولا نقصان فهم في
عيشة من الرضوان والصلوة والسلام على خير من شهد لدعوة الخلق الى الحق
بصدق البيان فهو الذي ليس كمثله شيء من الثقلين والانس والجان وهو
عين الاعيان وعلى آله واصحابه الذين جاهدوا في سبيل الله وبذلوا اموالهم
وانفسهم ابتغاء وجه الرحمن فاولئك عليهم الصلوات من ربهم ورحمة وغفران
وهم هداة سبل الايمان والعرفان اما بعد بر ضمير انكه سلوک طريق هدايت برگزيده
ودامن فكر از خس وخاشاک ضلالت برچيده اند مخفی ومستتر نخواهد بود كه ماجرای شهادت
جناب سبطين طيبين حضرت حسنين عليهما التسليمات والتحيات كه الحسن والحسين
سيدا شباب اهل الجنة طغرای فرمان مناقب شان ست وهما ابنای وهما
ريحانتای من الدنيا گلی از گلستان فضائل اين هر دو رفيع الشان خاصة سانحه كربلا و
واقعه شهادت جناب سيد الشهدا عليه الوف من التحية والثنا امريست كه عقول عقلا در ان
متحير وهر كسی از اهل خرد در اكتناه آن گم كرده پا امريست كه راكبان ودستم ...

باشان محبوبی که نسبت با محبوب خدا یعنی حضرت سید الانبیاء علیه افضل الصلوات
من الملک الاعلی داشتند روی اینهمه مصیبت ها دیدند و تجشم اشتیاق و خصوص شهادت
کشیدند این را چه باید گفت چه معاملات عاشقانه دیگرست و حالات معشوقانه دیگر

شعر
گل را چه غم که بر سر تخت تجمل ست * هر جا غمیست بر دل مجروح بلبل ست

پس سلفاً و خلفاً از علما و فضلا سخنها درین باب گفته و در تحقیق و سلک بیان سفته اند لیکن سخنی که به
بجای رساند و حرفیکه دل سامع بآن قانع شود بجز کلام بلاغت نظام قدوة المحدثین اسوة المفسرین
زبدة الاصولیین الفقهاء والمتکلمین مولانا و استاذنا حضرت شاه عبد العزیز دهلوی
تغمده الله بالرحمة والغفران واسکنه فی اعلی فرادیس الجنان که ذات ملکی صفاتش بغایت
اشتهار در اقطار امصار و دیار مستغنی از تعریف و بی نیاز از توصیف افتاده فرع
سماع نکرده که در رساله سر الشهادتین پرده از روی این راز سربسته کشوده و این
سر مکتوم را چنان وانموده اند که کتب متداوله علما ازان عاری و اسفار فضلا و اذکیا
ازان خالی ست و رساله مزبوره با کمال بلاغتی که دارد هر چند برای اهل علم
کلام کافی و وافی ست لیکن چون شاهد تعبیر به جامه عبارات عربی جلوه گر
و بزبان فهم بعنوان متین همقرین گشته منفعت عامه و افادت تامه داعی ترغیب تفصیلش
بزبان فارسی آمد تا نفعش عام و فایده آن تمام باشد لهذا فقیر نامه سیاه سلامت الله
که بمفحوای این شعر
فی الجملة نسبتی بتو کافی بود مرا * بلبل همین که قافیه گل شود بس ست
روزی چند ملازم صحبت با افادت جناب استاذ البریة ماند و گلهای تدقیق
در ریاض تحقیق و مانده خواست که بذریعه ترجمه رساله مسطوره باستحصال نسبتی
که ذره را با آفتاب ست پردازد و به اکتساب این سعادت علم افتخار برافرازد چنانکه
باوجود ضیق فرصت از کثرت مشاغل و اندک مهلت باتمام این مهم پرداخته
و بیشتری از مقامات باضافه روایات پرداخته و بجاهایکه مناسب بود ده باب

تفصیل بر روی اجمال کشوده این ترجمه را موسوم به تحریر السها و تبیین نمود تا انا
اشرع في المقصود متوکلا علی مفیض الخیر والجود انه ولي التوفیق والهدایة وعلیه
التوکل في البدایة والنهایة قال الاستاذ العلامة انار الله برهانه وافاض علینا فیضانه
اعلم رحمك الله تعالی ان الکمالات التي افترقت في الانبیاء
علیهم السلام قد اجتمعت في نبینا صلی الله علیه
وسلم بدان رحمك الله بر تو خدای تعالی البته کمالاتیکه متفرق و منتشر بودند
در ذوات پیغمبران علیهم السلام همه بتحقیق مجتمع و فراهم شدند در ذات پیغمبر ما
علیه الصلوة والثنا و تفصیل این اجمال است که ارشاد میسرود وقال
اعطي الخلافة کما اعطي آدم وداود علیهما السلام
واعطي الملك کما اعطي سلیمان علیه السلام واعطي الحسن
کما اعطي یوسف علیه السلام واعطي الخلة کما اعطي
ابراهیم علیه السلام واعطي الکلام کما اعطي موسی
علیه السلام واعطي العبادة کما اعطي یونس علیه
السلام واعطي الشکر کما اعطي نوح علیه السلام
پس بتحقیق داده شد خلافت و نیابت را چنانکه داده شده آدم و داود علیهما السلام
و داده شد ملک و سلطنت را چنانکه داده شد سلیمان علیه السلام و داده شد
حسن و جمال را چنانکه داده شد یوسف علیه السلام و داده شد خلت اتحا
را چنانکه داده شد ابراهیم علیه السلام و داده شد کلام و خطاب را
چنانکه داده شد موسی علیه السلام و داده شد عبادت و طاعت را
چنانکه داده شد یونس علیه السلام و داده شد شکر را چنانکه داده شد
نوح علیه السلام مخفی و مستتر مباد که هر یکی را از انبیای کرام وصفی و لقبی خاص است

که باعث امتیاز و موجب اختصاص او از دیگری افتاده چنانکه وصف خلافت که عبارت
از نیابت حق و تبلیغ احکام شرعیه و ترویج امور دینیه و سیاست امت و تدبیر مملکت
و انتظام عالم و اصلاح حال بنی آدم و دیگر امور متعلقه به صلاح معاش و معاد بندگان
خدا ست و چون وصف ملک و سلطنت که عبارت از ریاست عامه و حکومت تامه است و وصف
حسن و جمال که عبارت است از تناسب اعضا و صباحت خد و رشاقت قد و ملاحت
(نیکو قد شدن)
رنگ و لطافت بدن و خوبی چشم و بینی و دیگر کیفیات و شیونات محبوبان که نه
در قیاس تخمین عقل و دانش گنجد و نه بمیزان اندازه و وهم و گمان سنجد و وصف
خلت که عبارت است از یار جانی و دوست روحانی ست که تعبیرش بیک جان و دو قالب
کرده اند و این معنی شانی از شیونات خلت انسانی ست اما نسبت بحضرت حق جل و علا
این مرتبه عظمی و عطیه کبری بجائی رسیده که قابل شرح و بیان نیست چنانکه گفته اند
که این معنی محبت و کیفیت صرف است که تعبیر و عنوانش از بوی تعلق با قوالب
الفاظ پاک و صاف برآمده و وصف کلام که مبنی از تشریف همکلامی با علام است
و وصف عبادت که بظاهر مشعر از اظهار و تضرع و عجز و خضوع و خشوع عبد به
عظمت و جبروت معبود است در حقیقت استهلاک هستی عبد در هستی
حق است که نقش ما سوای معبود در نظر عابد نماند بلکه پیش نظر نور معبود و عابد
هم در میان نباشد و وصف شکر که مراد از قضای حق است بدون صرف
اعضا و جوارح و قلب و روح و سائر آنچه مخلوق برای آن شده حاصل نشود
بلکه اگر تعبیرش بفنای شاکر در بقای منعم نمایند اولی و انسب باشد
بالجمله وصف خلافت که موصوف بآن آدم و داود بوده اند چندانکه ملقب
به خلیفة الله گشتند و ملک و سلطنت که از اوصاف ثابته حضرت سلیمان است
و حسن و جمال که ضرب المثل بآن یوسف شده اند و خلت که اتخاذ کرده شده

باتصاف آن ابراهیم خلیل الله گشتند و کلام که لقب کلیم الله کاشف از موصوفیت
موسی بآنست و عبادت و طاعت که یونس باتصاف آن مشهور اند و شکر که آدم را
نامزد نوح کرده اند مجموعهٔ این صفات و گلدستهٔ این کمالات ذات مسعود
آن سرور کائنات علیه الصلوات و التسلیمات ست خوش گفت آنکه گفته است
شعر حسن یوسف دم عیسی ید بیضا داری ٭ آنچه خوبان همه دارند تو تنها داری ٭
بلکه اگر دیدهٔ بصیرت وا شود و نظر بغور و امعان رود حضرت ختم المرسلین علیه الصلوة
و السلام شریک غالب در جمله اوصاف کمال بر آمده علم قصب السبق ربانی
درین میدان برافراشته قدم اعجاز توام را از سایر انبیا فراتر گذاشته اند
نمی بینی آدم و داود را اگر بلقب خلیفة الله ساختند نوبت محمد رسول الله
پنجگانه بنام نامی نواختند عفریتی اگر تخت بلقیس بدرگاه سلیمان حاضر نمود
حق جل و علا بخطاب سرور انبیا در مقدمه حضرت زینب زوجناکها فرمود
زنان مصر مشاهدهٔ جمال یوسف اگر دست بجای ترنج بریدند مردان عرب آیینه
کمال مطلق صورت من رآنی فقد رأی الحق دیدند ابراهیم اگر لباس خلت
پوشید محمد قبای محبوبیت در بر کشید موسی اگر کلام حق بر طور از دور شنید
خیر البشر حق را بر عرش از نزدیک بدیدهٔ سر دید مشتهر بعبادت اگر
یونس بن متی ست فاذا فرغت فانصب منشور مصطفی ست نوح بشکر اگر
مشهور ست احمد در صبر و شکر صبور و شکور المختصر هر جمالی و کمالی که بسایر انبیا
داده اند همان و بهتر از آن بسرور انبیا داده اند چنانچه صفات مذکوره که فرادی
فرادی در ذوات حضرات انبیا رنگ ظهور گرفته اند اجتماع و ازدواج آنها
در یک ذات پاک آن سرور عالم فخر بنی آدم صلی الله علیه و آله و سلم
جلوهٔ دیگر و کمالی آخر پیدا کرده لیکن چون اشتراک دیگران عائق از تفرد

وامتیاز کلی واختصاص جملگی ست آن حضرت خاتم نبوت و رسالت صلی الله علیه
وآله وسلم به المخصوص وممتاز بدیگر اوصاف وکمالات ساختن تا شاهد فضیلت
بی پرده بر منصۀ ظهور جلوه گر شوند ونقش اشرفیت بی شائبۀ خفا واختفا بر نگین شهود
نشیند لهذا اضافه می شود وَقَدْ زِيدَتْ لَهٗ كَمَالَاتٌ اُخَرُ مِنْ اَنْوَاعِ الْوِلَايَاتِ
وَالْمَحْبُوبِيَّةِ الْمُطْلَقَةِ وَالْاِصْطِفَاءِ الْمُطْلَقِ وَالرُّؤْيَةِ وَالْقُرْبِ الْاَتَمِّ
وَالشَّفَاعَةِ الْعُظْمٰى وَالْجِهَادِ مَعَ اَعْدَاءِ اللّٰهِ اِلٰى غَيْرِ ذٰلِكَ
مِنَ الْكَمَالَاتِ كَالْعِلْمِ الْوَسِيعِ وَالْعِرْفَانِ الْاَتَمِّ وَالْقَضَاءِ وَالْفُتْيَا
وَالْاِجْتِهَادِ وَالْاِحْتِسَابِ وَالْقِرَاءَةِ وَغَيْرِهَا تحقیق زیاده کرده شد برای
آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم کمالات دیگر از اقسام ولایات وتصرفات
ومحبوبیت مطلقه وبرگزیدگی مطلق ودیدار حق وقرب تمام تر وشفاعت عظمی وجهاد
ومحاربه با دشمنان خدا وغیر ازین کمالات دیگر هم اضافه شد همچو علم وسیع
وعرفان اتم وقضا وفتوی واجتهاد واحتساب وقراءت قرآن وغیر آن باید دانست
که ولایت عبارت ست از تصرف در ثقلین وقرب ومنزلت نزد رب المشرقین ورب المغربین
واین تصرف عام وقرب تمام متنوع بانواع کثیره ومنقسم باقسام عدیده ست که بیان
تفصیلی آن بر صفحۀ دارین وصحیفۀ کونین هم ثبت نمی تواند شد وازینجاست
که الولایة افضل من النبوة گفته اند یعنی جهت ولایت نبی که عبارت از معامله
راز ونیاز با خدا وقرب تمام با مولی ست افضل از جهت نبوت ست که مراد
از مشغولی با خلق برای تبلیغ احکام الهی ست ومحبوبیت مطلقه عبارت از ان ست
که جمله اقوال وافعال واعمال واحوال در ظاهر وباطن محبوب ومرغوب حق باشد
وتمامی امور متعلقه با دین ودنیا بلکه خویش سراسر مقصود ومطلوب
حضرت مطلق گردد واصطفای مطلق که بظاهر تفسیر محبوبیت مطلقه ست

در واقع همانا که بینه مهربان آنست که چون محبوبیت ملازم مقبولیت ست پس
مقبول او تعالی البته محبوب او تعالی باشد فلهذا اتصاف بصفت محبوبیت به صطفا اختیار افتاده
تا ترتیب طبعی میانه دعوی و دلیل موافق ترتیب طبعی بظهور آید و ملاحظه تقدم
و تاخر فیما بینهما انه چگونه از دست نرود و دومین آنکه عبارت از دیدار حق ست تحقیق
همین ست که در شب معراج بدیده سر دست داده و قرب آنکه کریمه دنی فتدلی
فکان قاب قوسین او ادنی اخبر از آنست هرچند حسب متعارف زیاده بر اتصال
دو قبضه کمان که با هم پیوسته باشد و اضافه بر تعانق دو کس متعانق که هر یکی
هم آغوش دیگری گردد قرار داده شد لیکن قرب و اتصالی که مقدمه آن
آیه وافی هدایه سبحان الذی اسری بعبده لیلا من المسجد الحرام الی المسجد الاقصی
باشد نسبت بذات منیعی که متعالی از جسم و مکان و لوازم آنست مقامی ست
که پای عقل و شعور تا آنجا نتوان رسید و هما بر این مرتبه را [illegible]
و در آغوش نباید کشید چنانکه مثل روح الامین بتقریب مقرب اشتی گردد بمضمون این شعر
شعر — اگر یکسر موی برتر پرم + فروغ تجلی بسوزد پرم + زبان کشاید
طایر افهام و اوهام ناسوتیان بالکه تیسان را چه یارا که آنجا پر پرواز کشاید
و شفاعت عظمی که منتهی مدارج آن نجات از تجلی قهاری که جمله انبیای کرام
درین شغل بجز استظلال بحمایت خاتم نبوت مفری ندیده اند و خاتمه آن
استخلاص سایر عصاة مومنین از نار جهنم ست که رضای شفیع المذنبین
بمنطوق و لسوف یعطیک ربک فترضی بدون آن نگفته اند خود ظاهر ست
و به همگنان با مر جهاد با دشمنان خدا اختصاصی ست که احدی از انبیا غیر
آنحضرت علیه الصلوة والسلام بنفس نفیس خود بآن مامور نشده و این کمالی ست که شعر
از منتهای شجاعت ست که کلام معجز نظام انا النبی لا کذب انا ابن عبد المطلب

بخدا افسره بر آن گواه است و علم وسیع که فحوای علمت علم الاولین والآخرین
بنابر آن
گلی از ین گلستان است و ندای فاوحی الی عبده ما اوحی شمیمی از ین بوستان
خارج از نطاق ناطقهٔ انسان و حال عرفان اتم از مقدمهٔ قرب اتم ظاهر چه هر قدر
که مقاربت بیشتر معرفت زیاده تر و چون قرب اتم بجائی رسید که کنه آنرا
بدیدهٔ عقل دور بین نتوان دید پس عرفان اتم هم بمرتبهٔ فائز که هوش و حواس
ادراک آن عاجز و منصب قضا که عبارت از رفع قضایا و قطع تنازع میانهٔ
بندگان خدا است از ملاحظهٔ خلق کریم و لطف عمیم آن مصلح کل و هادی سبل پیدا
و هویدا که متخاصمین هنگام فیصله در حق و باطل بجز صورت رضا در مرآت دلها
نمی دیدند و غیر از آمنا و صدقنا شاهد مقال را در آغوش بیان نمی کشیدند
و قانون فتوی از نظارهٔ شواهد کتب احادیث و سیر نضارت بخش البصار
ناظران است و دستور العمل برای قاضیان و مفتیان و اجتهاد و هدایت
بنیاد که وحی باطنی عبارت از آن است بعد انقطاع وحی بضرورت قوت
حادثه عمل بارای بیضا ضیای مبتنی بر آن و قاعدهٔ کلیه برای جزئیات اجتهاد
جملهٔ مجتهدان و احتساب که معاملهٔ محاسبهٔ بندگان و جزا و سزا مبتنی بر آنست
ابواب حدود و قصاص و جنایات و تعزیرات منادی بآن و کمال قراءت که مشتمل بر صورت
تجوید و وجوه اختلاف کلمات و حروف قرآن است به تفاصیل قراء سبعه و غیر آن
مستغنی از بیان اما غیر این کمالات کمالاتی دیگر که در ذات آن مجمع کمالات
تعبیه کرده اند پس منجمله آنچه متعلق بجسم شریف است این است که از پیش و پشت
همچو پیش بود در شب تاریک مانند روز روشن میدیدند و این تسویهٔ لیلی است
روشن بر اینکه بدن لطیف و عنصر نظیف گوئیا روح مجسم بوده که کارفرمای
قضا از شیرهٔ ارواح مقدسه ترکیب داده ابواب انوار مطلق

بر روی آن گشاده و قوت بصارت بجائی رسیده که هنگام بنای مسجد مدینهٔ منوره کعبه
معظمه را بچشم سر دیده سمت قبله راست فرمودند و یازده ستاره عقد ثریا بی شائبه
تکلف بدیده ظاهر شماره می نمودند درین مقام تماشا کردنی ست که نگاه معجز اشتباه
در حقیقت دوربین حق بینی بوده که هر جا که میرسید کار خود میکرد و کمال سماعت
بحدی بود که روزی در مجمع صحابه جلوه فرما بودند که ناگاه بطرف آسمان نگاه فرموده
ارشاد کردند که ایندم صدای افتتاح بابی از ابواب آسمانی که پیشتر ازین مفتوح
نگشته بگوش من رسیده از آن باب هفتاد هزار ملائک برای متابعت سورهٔ
انعام رخصت نزول از آسمان بسوی زمین گشتند ازین حدیث قوت شنوائی و
بینائی هر دو یافتنی ست که هر قدر که بآن حضرت علیه الصلوة والتحیة عنایت شده
نصیب دیگری نگشت و کمالاتی که مخلوط بلعاب دهن بوده خود مشهور است چنانچه
شفای درد چشم حیدر صفدر روز خیبر از قطرهٔ براق شریف دست داده و رفع تشنگی
امام ثانی از ائمه اثنا عشر از برکت لیسیدن (یا مکیدن آب دهن) زبان اعجاز بیان اتفاق افتاده
که تمام روز از سیرابی روی آب ندیدند و روز عاشورا در واقعهٔ کربلا اطفال
اهلبیت عظام همین معجزه را در سلک تجربه علی الدوام میکشیدند و حلاوت آب
دهن که شان عسل شکسته و آب حسرت را در گلوی قند بگره بسته چنان بود که
یکقطره از آن آب شور چاه انس بن مالک را شیرین و خوشگوار فرمود و احسن جمال
و براقت و لمعان نور بکمال چگویم که غالب بر ضیای ماه تمام افتاده چنانچه روایت
براء بن عازب بران گواه ست که در شب ماه آنحضرت علیه الصلوة والسلام را
حلهٔ سرخ پوشیده دیدم نظری بطرف آنحضرت و نظری بجانب ماه میکردم
بحد لمعان نور آنحضرت غالب بر روشنی ماه بوده ازینجاست که گفته شعر
تو بدین جمال و خوبی بر طور اگر خرامی ٭ ارنی بگوید آن کس که بگفت لن ترانی

وحال لطافت و نظافت کف و عطر بیزی و عنبر فشانی شمیم بدن از حدیث انس بن مالک
عالی اسباب خبرت و اصحاب بصیرت ست که ما مسست دیباجة ولا حریرا الین
من کف رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم ولا شممت مسکا ولا عنبرا اطیب من
رائحة النبی صلی الله علیه وآله وسلم یعنی نرمی کف آنحضرت علیه الصلوة والسلام زیاده تر
از دیبا و حریر بوده و شمیم خانه نسیم بدن مبارک آب تفضیل بر روی مشک و عنبر
گشوده و از اینجاست که از هر کوچه و کو که گذشتن رهگذر تمام عنبر و معطر میگشت حتی که
همین علامت و نشان پس ماندگان تا حضور آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم
میرسیدند و علی هذا القیاس دیگر کمالات بدنی که بیانش بسطی در کلام خواهد اما
ورای این قسم کمالات پس کمال شق قمر خود اظهر من الشمس ست که از عرب تا هند
اشتهار یافته چنانکه راجه مهراند پکار بند تصدیق این سانحه غریبه
از پیهنان شاستر دان شده مشرف باسلام گردید و راجه بهوج حاکم دکن
وقت شب خود بچشم این معجزه را بچشم سر دید و کمال سیر معراجی و سواری براق
و گذشتن از سدرة المنتهی و رسیدن تا قاب قوسین او ادنی بتلاوت سورة اسری
عیان ست و عیان را چه بیان و کمال اول برآوردن سر از قبر و نشر
و حصول افاقه از بیهوشی از همه پیشتر و سواری براق و بودن هفتاد هزار ملائک
در جلو و بجانب راست عرش بر کرسی نشستن و بمقام محمود مشرف گشتن
و لوای حمد در دست داشتن و حضرت آدم ع را با ذریت در ظل آن لوا گذاشتن
و اولین گذار از پل صراط فرمودن و اول در بهشت گشودن و بمرتبه
وسیله که فوق آن هیچ مرتبه متصور نیست اعزاز یافتن و بمقام شفاعت
محلی بالطبع شتافتن همه مخصوص بسرور انبیا علیه الصلوة والثنا ست
مجملا استیفای کمالاتی که از دائره تخمین و تعبیر بیرون ست

واحصای صفاتی که از دوره تحریر و تقریر افزون ست کار قلم و زبان و زبان قلم نیست
پس همان بهتر که علم اختصار درین فضای ناپیدا کنار بر افراخته دهان به بیان
را به مضمون مصراع مشهور رطب اللسان باید ساخت یعنی ع بعد از خدا
بزرگ توئی قصه مختصر، متوهم نشود که اتصاف ذات سرور کائنات صلی الله علیه
وآله وسلم بجمیع کمالات مسلم لیکن کمال شهادت که به فحوای خبر صدق اثر وددت
انی اقتل فی سبیل الله ثم احیی ثم اقتل ثم احیی ثم اقتل باین قدر اهتمام از روی حصول
وانصرام آن میداشتند بمعرض القوی مانده زیرا که مستند ادراک همین سخن ست
که بقلم براعت رقم میرود ولکن بقی له کمال لم یحصل له بنفسه و
هی الشهادة لیکن باقی ماند آنحضرت را کمالی که حاصل نگشت آنجناب را بذات خود
وآن شهادت ست و چون عدم حصول چنین کمال محبوب و مرغوب بنفس نفیس
بی چیزی نباشد سخن در کشف این راز میرود و قال السر فی عدم حصولها له
بنفسه صلی الله علیه وسلم انه لو استشهد فی الحرب
ادی ذلک الی کسر شوکة الاسلام واختلال الدین و سر در عدم حصول شهادت
بنفس نفیس آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم نیست که اگر شهادت می یافت
در معرکه جنگ میرسانید آن شهادت نوبت بکسر شوکت اسلام و اختلال دین
متین میدانی که در غزوه احد از تمثل شیطان به تمثال جعال بن سراقه و تفوه
او بخبر کذب الا ان محمدا قد قتل چها چها از حیص و بیص که در لشکر اسلام نیفتاد
و کدام کدام تفرق و انتشار که در جنود نصرت ورود نمود و هرگاه چنین مضمون
کذب مقرون در اندک فرصت موجب انقلاب عظیم گردد و قضیه فتح و نصرت
منعکس با نهزام و هزیمت شود رود اد مطابق واقع را معاذ الله قیاس باید کرد
که کار تا کجا رساند و حال شهادت ذبحی و سری غیر ازین نیست که ارشاد میشود

جعیل مثل زبیر بن سراقه ضمیری نام صحابی که ذاتی القاموس و صاحب کمال میگوید که جعال هم آمده است ۱۲

وَلَوِ اسْتُشْهِدَ خَفِيَّةً وَسِرًّا كَمَا وَقَعَ لِبَعْضِ خُلَفَائِهِ لَمْ يَشْتَهِرْ أَمْرُ
شَهَادَتِهِ ۱۲ اگر شهید میگشت ناگهان و پوشیده چنانکه واقع شد برای خلفاے
او شهرت نمی یافت امر شهادت او تا جزئی سے شهادت بعض خلفا که مراد از ان حضرت
عمر و عثمان و علی رضی الله عنهم داشته اند بسبیل اختصار آنست که حضرت فاروق اعظم
رضی الله عنه در مدینه طیبه در مسجد نبوی مشغول بامامت نماز فجر داشتند که ناگاه
فیروز مجوسی که او را ابولؤلؤ گفتندی و از مدتے درکمین بوده انتظار فرصت
وقت میداشت در عین مشغولی نماز قابو یافته از کارد دو سر دو سه ضربه
بر شکم آنحضرت زده اولین رخنه در بناے اسلام انداخته روی خود را بدوده
جهان تیره و سیاه ساخت پس آنحضرت زخمهاے کاری خورده بهانجا
بصبر و تحمل نشستند و عقد استخلاف امامت نماز را در همان حالت بگردن
عبد الرحمن بن عوف رضی بستند بعد از آنکه آنجناب بخانه آورده شدند وصیه و وصایا
بتکمیل شوری می پرداختند روز سوم که یکشنبه غره محرم الحرام سنه بست
و چهارم از هجرت نبوی بوده شربت شهادت خورده بفردوس اعلی شتافتند
اما قصه شهادت حضرت ذو النورین رضی الله عنه پس این سانحه در حقیقت
مقدمة الجیش واقعه کربلا و نموذج آن در وقوع مصیبت و بلاست که آنچه از جوش
مصائب بر سر وقت خلیفه عصر ریختند صبر و تحمل بر آن که محض بداعیه شفقت بود ما ی
کلمه گویان بوده خارج از طوق انسانیست خلاصه بعد نماز جمعه هژدهم ذی حجه
چند کس از شوربختان بلوائیان مصر از بام همسایه در منزل شریف رسیده
در حین مشغولی بتلاوت قرآن شربت شهادت بآب شمشیر در گلوی تشنه آن
مظلوم ریختند و دست خود را بدامان دوزخ آویختند چنانچه سرخی خون
آنحضرت ثبت شد بر کریمه فَسَيَكْفِيكَهُمُ اللّٰهُ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ که دم شهادت نوبت

ف
دگر احوالی
بیان شهادت
خلفاے راشدین
نوی بروزن
کوی با معنی
اندرون ۱۲

بحصه
شفقت و مای ۱۲
یازده
اندر

تلاوت آن و همان آیه آن وقت جاری بزبان بوده گردیده هنوز با وجود انقراض
زمان و مرور دهور همان اثر خون دران مصحف که مشهور به مصحف امام است موجود
و در نظر خواص و عوام مشهور و این سانحه یعنی افتادن خون حضرت عثمان رض
بر آیه مذکوره و رنگین شدن آن آیتی است از آیات الهی که تفسیرش محتاج شرح
و بیان نیست و مختصری از واقعه شهادت حضرت شیر خدا اسد الله جناب علی مرتضی
علیه التحیة والثنا اینست که از عادات شریف آنحضرت بوده که در تاریکی شب
برای ادای نماز فجر از خلافت سرا بمسجد کوفه تشریف آورده مردم خوابیده را
بصدای تکبیر متنبه میفرمودند تا بیدار شده بسر انجام وضو و طهارت بپردازند روزی
بهمین عادت از دولتسرا به مسجد در آمدند که از عقب ستون ابن ملجم ملعون یک ضرب شمشیر
زهر آگین بر سر مبارک ایشان زد هرچند زخم کاری نبوده لیکن تاثیر زهر کار خود
نموده این ماجرا روز نوزدهم رمضان سال چهلم از هجرت که زمان انقطاع خلافت
نبوت بوده اتفاق افتاده روز سوم بیست و یکم آن ماه هم مجلس شهدای احدیین
و همسفر عظمای خلد برین گشتند انا لله و انا الیه راجعون بالجمله حصول شهادت
بنفس نفیس آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم منحصر در همین دو صورت بوده
که در معرکه جنگ با کفار بطریق اعلان و اشتهار خلعت شهادت ظاهری پوشیدند
یا ناگهان و پوشیده صورت شهادت در آینه اختفائی دیده میشد بر تقدیر اول
شان و شوکت اسلام می شکست و انتظام دین و ملت درهم و برهم میگشت
و بر تقدیر ثانی امر شهادت بحد شهرت و اشتهار نمی رسید بلکه شاهد شهادت
حله تمام و کمال نمی پوشید چنانکه میفرمایند بل و لا تتم الشهادة کلا لان
تمام الشهادة ان یقتل الرجل في الغربة والكربة وان یقصد
جواده ویلقی جثته مطروحة ویقتل حوله جم کثیر من اعزة اصحابه ۱۲

وأقاربه وأن ينهب ماله وأن توسر بناته وإيماؤه كل ذلك
في ذات الله تعالى بلكه شهادت باتمام نمى رسيد زيراكه تمامى شهادت آنست كه
كشته شود مرد در حالت غربت وكربت وپى كرده شود اسپ ومركب او وانداخته
شود بدن او بر زمين وكشته شود گروه او جماعت كثيره از عزيزترين ياران وقريبان
او وغارت كرده شود مال او واسير شوند زنان او ودربدر روند يتيمان او وهمه اين
صدمات محض براى خداى تعالى باشند وآنكس في سبيل الله اين جمله
مصائب را بر خود گوارا سازد وچون حصول چنين شهادت كه فائز بدرجه تمام
وكمال باشد بنفس نفيس آنحضرت صلى الله عليه وآله وسلم بلا واسطه ممكن نبود
فاقتضت حكمة الله تعالى أن يلحق هذا الكمال العظيم بسائر كمالاته
بعد وفاته وانقضاء أيام خلافته التي تنافي المغلوبية والمظلومية
برجال من أهل بيته بل بأقرب أقاربه وأعز أولاده ومن يكون
في حكم أبنائه حتى يلحق حالهم بحاله وتندرج كمالهم في كماله
پس اقتضا كرد حكمت وكارسازى خداى تعالى كه لاحق شود ومنضم گردد اين كمال
بزرگ كه همواره محبوب ومرغوب بود به سائر كمالات او بعد وفات او ودرعقب
انقضاى ايام خلافت نبوت او كه منافى مغلوبيت ومظلوميت است بوساطت
مردان از اهل بيت او بلكه بواسطه نزديكترين اقرباى او وعزيزترين اولاد او
وشخصى كه باشد در حكم پسران او تا حال ايشان ملحق ومنضم بحال او شود
وكمال ايشان در ضمن كمال او مندرج گردد فتوجهت عناية الله تعالى
بعد انقضاء أيام الخلافة إلى هذا الإلحاق پس متوجه شد عنايت
خداى تعالى واراده او بعد گذشتن ايام خلافت بطرف اين الحاق تا اين
كمال هم لاحق ومنضم بسائر كمالات آن حضرت گردد وحالت منتظره براى

حصول کمالی از کمالات باقی نماند فاستنابت الحسنین علیهما السلام
مناب جدهما علیه افضل الصلوات والتحیات وجعلتهما
مرآتین لملاحظة وصف جماله یعنی نائب و قائم ساخت آن عنایت و ارادهٔ ازلی
حضرت امام حسن و امام حسین علیهما السلام را مقام جد امجد ایشان و گردانید
این هر دو قرة العینین را او و آئینه برای ملاحظهٔ کمال او و دو رخساره برای
مشاهدهٔ جمال او تا صورت کمال شهادت درین مرآت رسول نمایان شود
و صفای طینت حسنین عینک شهادت رسول الثقلین گردد و چون شهادت
در نفس الامر انحصار در دو قسم از سریه و علانیه داشت و هر یکی را از آنها
لوازم و آثار مخصوص ست کلام در تقسیم و تفصیل آن میرود و لما کانت الشهادة
علی قسمین شهادة سر و شهادة علانیة قسمت علیهما
و هرگاه بود شهادت بدو قسم یکی شهادت سری و دیگر عیانی و اجتماع این
قسمین متضادین در محل واحد از محالات ست قسمت کرده شد بر آن هر دو
یعنی یکی را از سبطین طیبین شهادت سریه دادند که در جلباب خفا و اختفا
شاهد حالتش مستور و محجوب ماند و دیگری را شربت شهادت علانیه
چشانیدند تا صورت این ماجرا چون آفتاب نیمروز از ارض تا سما آشکارا
و هویدا باشد و از آنجا که غیب را بر شهادت و سر را بر علانیه تقدم مشابه
تقدم طبع بر وضع ست و نیز سر مثل اجمال ست و علانیه همچو تفصیل و تفصیل
بعد از اجمال اوقع و ابلغ فرزند اکبر را مختص بقسم اول فرمودند و فرزند
اصغر را مخصوص بقسم ثانی نمودند تا محافظت تقدم و تاخر رتبی میانه
سبطین از دست نرود و ظهور شهادت بعد مرتبهٔ غیب و وقوع تفصیل بعد
اجمال صورت پذیرد و اجمال همین تفصیل ست که ارشاد می شود فاختص السبط

الاکبرُ بالقِسمِ الاوّل پس مختص گشت فرزند اکبر بقسم اول یعنی شهادت
سرّ چنانکه شرح داده بود نزد سیّد و اتاب سیره و ولمّا کان امرُها مستوراً لم یظهر
لمّا ذُکر فی الوحی و اُبهمَ امرُها عند الوقوع ایضاً حتّی وقعت
علی یدی زوجتِه والزوجیّةُ من علائق المحبّة دون العداوة
وکُلُّ ذلک لانّه مبنیٌّ علی السرّ والاخفاء ولذلک لم یُخبر به
النبیُّ صلّی اللّه علیه وآله وسلّم ولا امیرُ المؤمنین علیه
التحیّة والثناء ولا غیرُهما هرگاه بود حال شهادت سرّ پوشیده
و پنهان از نظر مردمان ظاهر گشت ذکر آن در وحی و مشتبه ماند حالش نزد وقوع
نیز تا آنکه واقع شد بر دست زوجه او حال آنکه زوجیت از علاقه های محبت است
نه عداوت و اینهمه برای آن بود که این قسم شهادت مبنی بر سرّ و اخفاست
ولهذا خبر نداد بوقوع آن پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم و نه امیر المؤمنین علی
علیه السلام و نه غیر ایشان یعنی هرگاه مبنای این قسم شهادت بر سرّ و اخفا بوده
از کتمان این راز ناگزیر افتاد لهذا وقوع آن از دست زوجه که از هیچ وجه چنین کار
نباید برای اشتباه و استتار صورت بست و بیانش در وحی سماوی و بر زبان
خیر البشر و نیز در اثر جناب حیدر صفدر وارد گشت تا این سر مکتوب قبل از
وقوع در پرده احتجاب باشد بخلاف قسم ثانی که مبنای او بر شهرت و اعلان
است چنانکه حالش بیان میشود واختُصَّ السبطُ الاصغرُ بالقسمِ الثانی
ولمّا کان مبنیّ امرِه علی الشهرةِ والاعلانِ اُنزِلَ
اوّلاً فی الوحی علی لسانِ جبرئیلَ وغیرِه من الملائکة ثمّ
بتعیینِ المکانِ وتسمیتِه وتعیینِ الزمانِ وهو رأسُ الستّین
ثمّ اشتهر امرُه واُعلِنَ ذِکرُه علی لسانِ امیرِ المؤمنین

کرّم الله وجهه فی سفره الی صفّین واختصاص یافت فرزند اصغر به قسم
دوم از شهادت و هرگاه بود بنای امر آن بر شهرت و اعلان نازل کرده شد
اول وحی بر زبان جبرئیل و غیر آن الا آنکه بعد از آن به تعیین مکان و تسمیهٔ آن
که مشهور بکربلاست و تعیین زمان که شروع سال شصت و یکم از هجرت بوده
پس اشتهار یافت امر آن و ظاهر کرده شد ذکر آن بر زبان جناب امیر المؤمنین علی
کرم الله وجهه در سفر او بطرف صفّین که نام موضعی در حدود عراق است و بیانش
بیاید یعنی چون بنای قسم ثانی که مرتبهٔ کمال شهادت است بر اشتهار و اعلان است
ترتیب لوازم و آثار که مقتضی کمال ظهور اظهار باشد ضرور باید اندک بیش قبل از
وقوع واقعه وحی سماوی با تعیین مکان و زمان وارد گشت و نیز بیانش از
زبان ولایت ترجمان حضرت علی مرتضی علیه السلام پیش از سنوح سانحه
صورت بست اما اموریکه بعد از وقوع واقعه موجب اشتهار و اظهار باشد
پس بیانش میرود بقوله لما وقعت واقعة الشهادة اشتهر
امرها بانقلاب التربة دما وامطار الدم من السماء
وهتف الهواتف بالمراثی ونوح الجن وبکائهم وطواف
السباع حافات الجثث ودخول الحیات فی مناخر قاتلیه الی غیر
ذلک من اسباب الشهرة یعنی هرگاه واقع شد واقعهٔ شهادت مشهور شد حال
آن بانقلاب خاک بخون و باریدن خون از آسمان و نالیدن هاتفان
به مرثیه ها و نوحهٔ جن و گریهٔ ایشان و گردیدن درندگان گرداگرد برای محافظت
بدن او و آمدن مارها در سوراخهای بینی قاتلان او و غیر آن از
اسباب و علامات شهرت و اعلان باید دانست که بعد سنوح سانحه
هوش ربا و وقوع واقعهٔ جانگزای شهادت حضرت سید الشهدا

علیه الوف من التحیة والثنا بیشتری از آثار ارضی و سماوی بظهور آمد تا بموجب
استشهار و باعث اظهار این واقعهٔ غریبه و سانحهٔ عجیبه گردد از آن جمله از قلب
خاک بخون ست حتی که سنگی از احجار بیت المقدس باقی نماند که از زیر آن
خون تازه در غایت سرخی نبرآمد و باریدن خون از آسمان بجائی رسیده بود
که خمها و سبوها و دیگر ظروف مردمان را پر از خون نمود اما گریستن و هواتف
بمراثی و نوحهٔ جن و بکای اینها پس بر معروف عمال کزانه بدیهات شنیعهٔ مخترعه
جهال ست و هیچ محلی از عقل و نقل نمی‌نشیند محمول نباید کرد بلکه مراد از هتوف
هواتف بمراثی اظهار حزن و ملال و گریستن بر حال شهیدان و بکاء و تعزیت
سید ایشان ست چه حقیقت مرثیه مجرد ذکر اموات بطریق تاسف و تلهف است
ولیس در نوحه جنیان و بکای ایشان عبارت ست از گریستن بفریاد و فغان
فقدان آن نوحهٔ مصنوع که معمول و مرسوم بندهای این زمان ست که در کتب
صحاح و روایات مشهوره ممانعت شدیده و زجر و منع و وعید بر آن ثابت
و متحقق پس عبارت متن رسالهٔ شریفه را محمول بر پسند بدعت ساختن خود را
در هاویهٔ ضلالت انداختن ست و برهان ساطع و حجت قاطعه بر نفی مراد
مصنف علیه الرحمه فحاوی مراثی و نوحه‌های منقوله از زبان جنیان ست
که بجای خود بیاید و آنچه گفتم شائبه از تعصب ندارد و که مقصود از این کلام هر آینه
خاص عام ست نه ضلالت کافهٔ انام اما محافظت درندگان بر اجساد ابدان
شهیدان و در آمدن مارها و رسوخ بینی قاتلان پس برای عبرت ناظران
و سامعان و سزای و جزای بدبختان ست اما دیگر اینها از اسباب شهرت
و اعلان مانند حنظل شدن گوشت شتران لشکریان امام زمان و سوخته شدن
زعفران و هم مالیدن بر روی زنان و سیاه شدن روزها همچو شبها سی آن

و گریستن آسمان تا امتداد زمان و غیر ازان از حوادث دوران آینده مذکور شده
و ظهور چنین وقائع خون کن دل و جگر زمین و زمینیان و آسمان و آسمانیان
برای آنست که مذکور می شود لیطلع الحاضرون والغائبون
علی وقوعها بل بابقاء البکاء والحزن المستمر وتذکر تلک
الوقائع الهائلة فی امته الی یوم القیامة فقد بلغت نهایة
الشهرة فی الملاء الاعلی والاسفل والغیب والشهادة والجن
والانس والناطق والصامت تا مطلع شوند حاضران و غائبان بر وقوع
این واقعه بلکه اطلاع یابند و باقی گذاشتن گریه و حزن مستمر و یاد داشتن
این وقائع هولناک در امت او تا روز قیامت فلهذا بتحقیق رسیدن این وقائع
بنهایت شهرت در عالم علوی و عالم غیب و شهادت جن و انس گویا و بی زبان
که مراد از حیوانات و جمادات ست یعنی غایت از اظهار و اشتهار و ظهور لوازم
و آثار بعد از وقوع این واقعه اطلاع حاضران و غائبان نیست که هر حاضر و غائب
برین سانحه هوش ربا مطلع شود و هر کس از دور و نزدیک شرکت [illegible]
بر چنین واقعه غم فرسا خبردار گردد بلکه مقصود اصلی و غرض حقیقی ازین همه باقی
ماندن غم و الم دائم و تذکر و یادگاری وقائع هول اندود و سوانح غم فرسود درین
امت تا قیام قیامت ست و لهذا واقعه بنهایت شهرت و اشتهار
در عالم علوی و سفلی رسیده و در جمله ساکنان عالم غیب و شهادت جن
و انس و ناطق و صامت مشتهر گردیده و چون مقدمه شهادت ممهد شد
آوان بیان مقصود و آنچه متعلق بآنست رسیده چنانچه مصنف میفرماید
اذا تمهدت هذه المقدمة فلنذکر ما یتعلق بهذا
الباب مع الاشارة الی ما مهدنا من المقدمة متذکرا

تمهید یافت این مقدمه پس باید که ذکر کنیم چیزی را که متعلق باین باب است باشارتی
بسوی آنچه تمهید کرده ایم از مقدمه یعنی چون لب تمهید مقدمه هنگام بیان
مقصود است و بیانش موقوف بر تحریر ابنیت سبطین طیبین برای جناب
رسول الثقلین و تقریر ابنیت حسنین مطهرین برای ملاحظه جمال با کمال نبی البریة
صلی الله علیه و آله و سلم است شروع در اثبات هر دو مقدمه نموده اما مقدمه اولی
پس تفصیلش اینست فنقول اما کون السبطین ابنی رسول الله صلی
الله علیه و آله و سلم فله وجهان پس میگوییم اما بودن سبطین یعنی
حسن و حسین دو فرزند ارجمند پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم پس برای
آن دو وجه است یعنی ثبوت ابنیت حسنین علیهما السلام برای حضرت پیغمبر
علیه الصلاة و السلام مبنی بر دو وجه وجیه است الاول ان ابن البنت له
حکم الابن ولهذا یعد عیسی علیه السلام فی بنی اسرائیل
وجه اول آنکه پسر دختر یعنی نواسه برای او حکم پسر است ولهذا شمرده شد عیسی علیه السلام
در فرزندان یعقوب علیه السلام زیرا که عیسی پسر مریم است و حضرت مریم از اولاد
یعقوب ولهذا عیسی از فرزندان یعقوب شمرده گشته پس ثابت شد که پسر دختر
در حکم پسر است و الثانی انه قد ثبت بطرق متعددة ان النبی
صلی الله علیه و آله و سلم قال هما ابنای و وجه دوم تبنی یعنی پسر خواندگی است
پس تحقیق ثابت شد بطرق متعدده که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرموده ایشان
یعنی حسن و حسین هر دو پسر من اند و از مؤیدات این حدیث است آنچه
امام احمد بن حنبل در مسند خویش روایت فرموده و بیانش اینست و روی
احمد فی مسنده عن ابی اسحق السبیعی عن هانی بن هانی
عن امیر المؤمنین علی رضی الله عنه قال لما ولد الحسن جاء

رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال أروني ابني ما سمیتموه قلت سمیته حربا قال بل هو حسن فلما ولد الحسین قال أروني ابني ما سمیتموه قلت حربا قال بل هو حسین فلما ولد الثالث قال أروني ابني ما سمیتموه قلت حربا قال بل هو محسن ثم قال إني سمیتهم بأسماء ولد هارون شبر وشبیر ومشبر أخرجه الطبراني في الکبیر والدارقطني في الأفراد والحاکم والبیهقي وابن عساکر کلهم عن علي رضي الله عنه وأخرجه البغوي والطبراني عن سلمان رضي الله عنه مثله وفي القاموس شبر کبقم وشبیر کقمیر ومشبر کمحدث أبناء هارون علیه السلام

و روایت کرد امام احمد بن حنبل در مسند خود از ابی اسحق سبیعی از هانی بن هانی از امیر المؤمنین علی رضی الله عنه گفت که هرگاه متولد شد امام حسن آمد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود که بنمائید بمن فرزند مرا چه نام داشتید او را گفتم که نام داشته‌ام او را حرب پس فرمود بلکه او حسن هست پس هرگاه پیدا شد امام حسین گفت بنمائید مرا پسر مرا چه نام داشتید او را گفتم که حرب داشته‌ام فرمود بلکه او حسین هست پس هرگاه ولادت یافت پسر سوم فرمود بنمائید بمن فرزند من چه نام داشتید او را گفتم که نامش حرب کرده‌ام فرمود بلکه او محسن هست پس فرمود بدرستی که نام نهادم این فرزندان را بنام های پسران هارون که بزبان عبرانی شبر و شبیر و مشبر هست و روایت کرد این حدیث را طبرانی در معجم کبیر و دارقطنی در کتاب افراد و حاکم و بیهقی و ابن عساکر همه از علی مرتضی رضی الله عنه و روایت کرد این حدیث را همچنین امام بغوی و طبرانی از حضرت سلمان فارسی رضی الله عنه و در قاموس است شبر بر وزن بقم یعنی بفتح شین معجمه و با موحده و تشدید میم

و در آخر رای مهمله و شبیر بر وزن قمیر بضم و فتح شین معجمه و کسر بای موحده مخففه ملحق
بیای مثناة تحتانی و رای مهمله در آخر و مشبر بر وزن محدث بضم میم و فتح شین معجمه
و بای موحده مشدده مکسوره و رای مهمله در آخر پسران هارون علیه السلام اند پوشیده
نماند که ازین روایات و امثال آنها مفتتح میشود که حضرت محسن در حضور حضرت رسالت
علیه الصلوة والسلام صحیح و سالم پیدا شده مشرف بشرف تسمیه از زبان نبوت
ترجمان گشته و نیز باید دانست که جناب امیر المؤمنین کرم الله وجهه موافق عرف
و عادت عرب که پسران خود را مسمی بنام اکابر مشهوره و رؤسای معلومه میکردند
فرزندان خویش را بنام حرب که از مشاهیر عرب بوده مسمی فرموده بودند
و هرگاه تبدیل اسامی سه گانه از ارشاد رسالت بنیاد بظهور آمد دریافت شد که نام
فرزندان بنام رؤسای جاهلیت نباید گذاشت و لهذا حضرت ایشان کرم الله وجهه
بعد ازان پسران خود را بنامهای کبرای زمان فترت و ایام جاهلیت مسمی نفرمودند بلکه باسمای
صحابه کبار و خلفای نامدار مسمی نمودند چنانچه ابوبکر و عمر و عثمان و غیره اسمای فرزندان
جناب ولایت مآب باتفاق علما ثابت و در کتب معتبره مروی ست پس قیاس
تسمیه بنام خلفای کبار بنام حرب قیاس بمقابل نص ست اما مقدمه ثانیه پس
بیانش اینست فلأن کونهما ضاهیین لملاحظته صلی الله علیه وسلم
لحسنه وجماله و اما بودن حسنین دو آئینه برای ملاحظه جمال با کمال آنحضرت
صلی الله علیه و آله و سلم پس بدو جهت است الاول من جهة السیادة المطلقة
اول از جهت سیادت مطلقه است یعنی بجهت سیادت مطلقه که عبارت از
سرداری بی قید است جناب حسنین آئینه جمال سید الکونین گردیدند و سند
آنست که مذکور میشود فقد اخرج النسائی والرویانی والضیاء عن حذیفة
و ابو یعلی عن ابی سعید و ابن ماجة عن ابن عمر و ابن عساکر

عَنِ ابْنِ مَسْعُوْدٍ وَاَبُوْنُعَيْمٍ عَنْ عَلِيٍّ وَالطَّبَرَانِيُّ فِي الْكَبِيْرِ عَنْ عُمَرَ
وَجَابِرٍ وَالْبَرَاءِ وَاُسَامَةَ ابْنِ زَيْدٍ وَمَالِكِ بْنِ الْحُوَيْرِثِ
وَالدَّيْلَمِيُّ عَنْ اَنَسٍ وَابْنُ عَسَاكِرَ عَنْ عَائِشَةَ وَابْنِ عُمَرَ وَابْنِ
عَبَّاسٍ وَاَبِيْ رِمْثَةَ اَنَّ رَسُوْلَ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ
اَلْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ سَيِّدَا شَبَابِ اَهْلِ الْجَنَّةِ وَزَادَ ابْنُ مَاجَةَ
وَغَيْرُهُ وَاَبُوْهُمَا خَيْرٌ مِّنْهُمَا وَعِنْدَ الطَّبَرَانِيِّ
وَاَبُوْهُمَا اَفْضَلُ مِنْهُمَا وَزَادَ الْحَاكِمُ وَابْنُ
حِبَّانَ وَغَيْرُهُمَا اِلَّا ابْنَيِ الْخَالَةِ عِيْسَى بْنِ
مَرْيَمَ وَيَحْيَى بْنِ زَكَرِيَّا پس بتحقیق براورده یعنی روایت کرده‌اند

در رویانی و ضیای مقدسی از حذیفه و ابویعلی از ابی سعید و ابن ماجه از ابن عمر و ابن
عدی از ابن مسعود و ابونعیم از علی کرم الله وجهه و طبرانی در معجم کبیر از عمر و جابر و براء بن عازب
و اسامه بن زید و مالک بن حویرث و دیلمی از انس و ابن عساکر از عائشه و ابن عمر
و ابن عباس و ابی رمثه رضی الله عنهم که بتحقیق رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود
حسن و حسین هر دو سردار نوجوانان بهشت اند و زیاده کرد ابن ماجه و غیر او
و پدر ایشان بهتر از ایشان ست و نزد طبرانی و پدر ایشان افضل از ایشان ست
و زیاده کرد حاکم و ابن حبان و غیر ایشان مگر هر دو پسر خاله عیسی بن مریم و یحیی
بن زکریا مجملاً حدیث مذکور که مثبت سیادت مطلقه برای جناب حسنین
علیهما السلام ست هرگاه بچندین طرق متعدده مروی از اجله صحابه ست
بحد تواتر معنوی رسیده و حدیث خیریت و افضلیت حضرت امیر المومنین
کرم الله وجهه از جناب حسنین طیبین که مستفاد از زیادت ابن ماجه و طبرانی
و غیر ایشان ست مشعر کمال بالای کمال و از قبیل نور فوق نور تصور باید کرد

و استثنائیکه در زیادت حاکم و ابن حبان و غیر ایشان مذکورست محمول برینست
که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم نیز چنین استثنا در باب تفضیل خود فرموده اند
پس این استثنا برای مطابقت مرآت با مرئی ضرورست و بعد ازانکه رفع
استثنا از مرئی مرویست از مرآت هم رفع آن لابدی ست تا مرآت مطابق
مرئی باشد و تطابق میانه مرآت و مرئی از دست نرود و از فروع مطابقت
و اتحاد مرآت با مرئی ست که ارشادی شود وَمِنْ مُتَفَرِّعَاتِ هٰذِهِ
الْمِرْآتِيَّةِ كَوْنُ مَحَبَّتِهِمَا مَحَبَّتَهُ وَبُغْضِهِمَا بُغْضَهُ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ
آلِهِ وَسَلَّمَ كَمَا وَقَعَ فِي رِوَايَةِ ابْنِ عَسَاكِرَ وَغَيْرِهِ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ مَنْ
أَحَبَّهُمَا فَقَدْ أَحَبَّنِي وَمَنْ أَبْغَضَهُمَا فَقَدْ أَبْغَضَنِي و از جمله متفرعات این مرآتیت
بودن محبت و دوستی حسنین علیهما السلام محبت و دوستی آنحضرت صلی الله
علیه و آله و سلم و بغض و عداوت ایشان بغض و عداوت آنحضرت صلی الله علیه
و آله و سلم چنانکه واقع شد در روایت ابن عساکر و غیر او از ابن عباس رضی الله
عنه کسیکه دوست دارد ایشان یعنی حسن و حسین را پس بتحقیق دوست دارد
مرا و کسیکه دشمن دارد ایشان را پس بتحقیق دشمن دارد مرا یعنی محبت حسنین
بعینه محبت با رسول و دشمنی ایشان دشمنی با رسول ست و چون دوستی و دشمنی
با رسول دوستی و دشمنی با خداست پس دوستی حضرات حسنین دوستی خدا و دشمنی ایشان دشمنی
خداست و اینمعنی مثبت اتحادیست که فوق آن متصور نباشد این دو بیان
وجه اول مرآتیت که مبنی از اتحاد معنی و سیرت بجهت سیادت مطلقه بوده اما
وجه ثانی مرآتیت که مبنی بر اتحاد صورت است آنرا باید شنید وَالثَّانِي مِنْ
جِهَةِ مُشَابَهَةِ الصُّورَةِ بِأَنَّهُمَا كَانَا الشَّبِيهَيْنِ لَهُ صَلَّى
اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فِي الظَّاهِرِ أَيْضًا و دوم از جهت مشابهت صورت

زیرا که ایشان یعنی حضرت حسنین بودند گویا دو ورقه و برای آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
در ظاهر نیز یعنی چنانکه در سیرت و باطن مشابه و مانا به حضرت رسالت بودند در صورت
و ظاهر نیز مشابهت و مماثلت بآن حضرت داشتند و سند این مشابهت است که
میفرمایند فَقَدْ اَخْرَجَ الْبُخَارِيُّ عَنْ اَنَسٍ قَالَ لَمْ يَكُنْ اَحَدٌ اَشْبَهَ
بِالنَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ مِنَ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ وَقَالَ فِي الْحُسَيْنِ
اَيْضًا كَانَ اَشْبَهَهُمْ بِرَسُوْلِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ پس بتحقیق روایت کرد
بخاری از انس که گفت نبود هیچکس مشابه‌ترین مردم با نبی صلی الله علیه و آله و سلم
از حسن بن علی و گفت در حق حسین نیز که بود مشابه‌ترین مردم با رسول خدا صلی الله
علیه و آله و سلم یعنی حضرت امام حسن و همچنان جناب امام حسین علیهما السلام
اشبه الناس در صورت با حضرت رسالت علیه الصلوة و التحیة بودند و چون
تشبیه در روایت بخاری محصور بصورت اجمال و نیز اطلاق صیغهٔ تفضیل بر هر واحد
از حضرت حسنین بظاهر موهم اشکال بوده برای تفصیل اجمال و حل اشکال تعرض
بحدیث ترمذی میرود وَرَوٰى هٰذَا الْحَدِيْثَ مُفَصَّلًا التِّرْمِذِيُّ
عَنْ عَلِيٍّ كَرَّمَ اللهُ وَجْهَهٗ وَصَحَّحَهٗ قَالَ الْحَسَنُ اَشْبَهُ بِرَسُوْلِ اللهِ
صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَا بَيْنَ الصَّدْرِ اِلَى الرَّاْسِ وَالْحُسَيْنُ اَشْبَهُ
بِالنَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِيْمَا كَانَ اَسْفَلَ مِنْ ذٰلِكَ روایت کرد این حدیث را
مفصل ترمذی از علی کرم الله وجهه و تصحیح کرد آنرا گفت حسن مشابه‌تر بود با رسول خدا
صلی الله علیه و آله و سلم از سینه تا سر و حسین مشابه‌تر بود با رسول خدا صلی الله
علیه و آله و سلم در چیزیکه فرودتر از صدر است یعنی جهت فوقانی بدن حضرت
امام حسن و جهت تحتانی بدن حضرت امام حسین مشابهت تمام با رسول خدا
علیه الصلوة و السلام داشتند پس حضرات حسنین باعتبار مجموع جثتین

تصویر صورت حضرت رسالت و مرآت جمال رسول خدای تعالی بودند که گویا
صورت جسمیه طینت محمدیؐ دو حصه شده در راه خلقت هر دو نور دیده نبوت جلوه
ظهور یافته و یافته شعاع خورشید رسالت بمظهر استعداد این هر دو سلالهٔ
دودمان رسالت و جلالت از محاذات تام در سیرت و صورت تافته و چون واسطهٔ
ثبوت سیرت نبوی در حسنین جناب علی مرتضی و ذریعهٔ ظهور صورت محمدی در سبطین
حضرت زهرا بودند پس مجموعه این پنجتن که مجموعهٔ خمسه هر یکی کامل و مکمل برآمده
و مابه الامتیاز فیما بینهم غیر از اصلیت و فرعیت چیزی دیگر نمانده رنگی عجیب و جلوهٔ
غریب از خلت و اتحاد دارد که محبت و وداد با این هیئت مجموعی فرض عین بر ارباب
ایمان و موصل بدرجهٔ معیت در روز قیامت با نبی آخر الزمان باشد
و فذلکهٔ این کلام و خلاصهٔ همین مرام است که ارشاد مشکوة اَخْرَجَ التِّرْمِذِيُّ اَنَّ
النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اَخَذَ الْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ فَقَالَ مَنْ اَحَبَّنِي وَ
اَحَبَّ هٰذَيْنِ وَاَبَاهُمَا وَاُمَّهُمَا كَانَ مَعِيَ فِي دَرَجَتِي يَوْمَ الْقِيٰمَةِ وَقَالَ
هٰذَا حَدِيْثٌ مُنْكَرٌ و برآورد ترمذی که پیغمبر خدا
صلی الله علیه و آله وسلم گرفت امام حسن و امام حسین را پس فرمود کسیکه دوست
دارد مرا و دوست دارد این هر دو را و پدر ایشان و مادر ایشان را باشد با من در درجهٔ
من روز قیامت و گفت ترمذی که این حدیث منکر است پوشیده نماند که منکر
در اصطلاح محدثین حدیثی را گویند که راوی ضعیف بر خلاف ثقات روایت کرده
باشد و این از اقسام احادیث ضعاف است لیکن چون بروایت دیگر ثقات
مانند ابن حبان و امام حنبل تقویتی در ثبوت و وثوق پیدا کرده این حدیث
حسن قابل اعتماد گشت لهذا استناد آن بکار رفت و اشارت بدین اجتماع
و اتحاد است آنچه جناب مصنف علامه علیه الرحمه در رسالهٔ عزیز الاقتباس از صحیح مسلم نقل

دوم وند خرج النبی صلی الله علیه وآله وسلم غداة وعلیه مرط مرحل من
شعر اسود فجاء الحسن بن علی فادخله ثم جاء الحسین فادخله معه
ثم جاءت فاطمة فادخلها ثم جاء علی فادخله ثم قال انما یرید الله
لیذهب عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیرا بیرون آمد پیغمبر خدا صلی الله علیه
وآله وسلم از خانه وقت صبح و بر آن حضرت گلیمی بود منقش که شکل کجاوه شتر
از آن پیدا بود از موی سیاه پس آمد حسن بن علی پس داخل کرد او را در آن گلیم
پس آمد حسین پس داخل کرد او را با او پس آمد فاطمه پس داخل کرد او را پس آمد علی پس
داخل کرد او را پس خواند آیه تطهیر که ترجمه اش اینست جز این نیست که میخواهد
خدای تعالی تا ببرد از شما پلیدی را ای اهل بیت پیغمبر و پاک سازد شما را بپاکی تمام
پوشیده نماند که تفسیر آیه تطهیر در جای دیگر بسط در کلام خواهد که این مجاله محتمل آن نمی تواند شد
اما آنچه اینجا در راقم الحروف سست اینست که دل نفوس این حضرات قادسیه از لوث
کبائر و صغائر محفوظ و اخلاق ذمیمه باطنی بالکلیه پاک و صاف است و نیز در رساله
عمدة الاقتباس است اتانی ملک [illegible] علی نزل من السماء لم ینزل قبلها فبشرنی ان الحسن
والحسین سیدا شباب اهل الجنة وان فاطمة سیدة نساء اهل الجنة رواه ابن عساکر آمد
پیش من فرشته پس سلام کرد بر من فرود آمد از آسمان که فرود نیامده بود پیش از این
پس بشارت داد مرا باینکه حسن و حسین سرداران جوانان بهشت اند و تحقیق فاطمه
سردار زنان بهشت اند باید دانست که این حدیث مثبت سیادت مطلقه برای
حسنین بر کل مردان بهشت و برای حضرت زهرا بر زنان جنان بدون استثنا است
و این صراحة آن اشارت است که بالا گذشت و نیز در آن رساله است
ان الحسن والحسین هما ریحانای من الدنیا رواه الترمذی هر آینه حسن
و حسین هر دو گل باغ من از دنیا هستند یعنی گل مراد و ثمره فواد

من از باغ دنیا غیر از حسن و حسین دیگری نیست و نیز در ان رساله است هٰذان
اِبنای وَابنا ابنتی اَللّهم اِنّی اُحبّهما فاَحِبّ مَن یُحِبّهما رواه الترمذی این دو کس یعنی
حسن و حسین دو پسر من اند و دو پسر دختر من اند بار خدایا هر آئینه دوست میدارم
ایشان را پس دوست دار تو ایشان او دوست دارم من کسی را که دوست دارد
ایشان را و هرگاه دعای رسول مقبول صلی الله علیه وآله وسلم مقرون باجابت ست
در دوست داشتن خدای تعالی حضرات حسنین و دوستدار حسنین را ارتیابی نیست
و از لطائف این حدیث ست که سند ابنیت و محبوبیت حسنین برای حضرت
رسالت علیه الصلوة والتحیة و محبوبیت حسنین و محب حسنین برای خدای تعالی
هر دو واقع شد و نیز در ان رساله است صدق الله و رسوله انّما اموالکم و اولادکم
فتنة نظرت الی هذین الصبیین یمشیان و یعثران فلم اصبر حتی قطعت حدیثی
و رفعتهما رواه احمد والترمذی وابن ماجه وابوداود والنسائی راست فرمود خدا
و رسول او جز این نیست که اموال و اولاد شما سبب آزمایش ست نظر کردم
بسوی این دو طفل یعنی حسن و حسین که میرفتند و می لغزیدند پس صبر نکردم تا قطع کردم
سخن خود را و برداشتم آن هر دو را یعنی روزی آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم
مشغول به خطبه خواندن بودند که حضرت امام حسن و امام حسین علیهما السلام
تشریف آوردند و پای مبارک اینها در رفتار لغزش میکرد چنانکه مبادا
بر زمین افتند و آسیبی بر بدن شریف ایشان رسد چون این حالت را
آن حضرت در اثنای خطبه مشاهده فرمودند بفرط شفقت از دست خود با
آینده خطبه را گذاشته هر دو صاحبزاده را بکنار گرفتند ازین مقام
شفقت و محبت حضرت رسالت قیاس کردنی ست که چه قدر اهتمام
شان حضرات حسنین داشتند و با اینهمه شورش و ملاحظه شود

که چها چها از مصائب و بلا نصیب این جگر گوشه ها خاصه حضرت سید الشهدا و
دیگر اهل بیت مصطفی در واقعه کربلا گذشت و از این قسم احادیث کثیره که شطری
از آن در آن رساله نیز باقی ست در کتب صحاح مرویست که برای استیفای
بیان آنها دفترها باید لهذا عنان کلک از این وادی نموده رجوع باصل مطلب میشود و حالی
ناظران را خبر باد که مقصود جناب علامه علیه الرحمة از تالیف این رساله بیان شهادت
سبطین مکرمین یعنی حضرات حسنین علیهما التحیة والثنا ست و آن موقوف بر تمهید
مقدمه و بیان آن بوده و هرگاه از تحریر امور یکه موجب کشف این راز و باعث التفا
این سر و مساز بوده فراغی حاصل شد شروع در بیان واقع میشود و اول ذکر بعضی
از اوصاف بطریق مشتی نمونه از خرواری میشود و قال جعفر بن محمد عن
ابیه قال حج الحسن خمس عشرة حجة ماشیا و نجائبه تقاد
بین یدیه و خرج من ماله لله مرتین و قاسم الله ماله ثلث مرات
حتی انه کان یعطی نعلا و یمسک نعلا و یعطی خفا و یمسک خفا
و روایت کرد امام جعفر بن محمد صادق علیهما السلام از پدر بزرگوار خود که گفت
حج کرد حسن پانزده حج در حالی که اسپهای کوتل کشیده می بردند پیش پیش او و جدا شد
از مال خود برای خدا دو بار و به تنصیف تقسیم کرد مال خود را برای خدا سه بار تا آنکه بود
که می بخشید یکتای پاپوش را و نگاه میداشت یکتا پاپوش را و می بخشید یکتا موزه
را و نگاه میداشت یکتای دیگر را یعنی مجاهده با نفس و محافظت آداب کعبه را بجا می آورد
که پانزده بار طی مسافت و قطع منازل از مدینه تا مکه پیاده پا فرموده با آنکه اسپهای کوتل
پیش پیش او می کشیدند و خدم و حشم در جلو او میدویدند و زهد و ترک دنیا از این کار پیدا که
دو بار تمامی مال و منال دنیوی در راه خدا بخشید و سه باره گو هر نصیف عطای آل
فی سبیل الله در سه بار تقسیم کشید حتی که کاسه با عطا سی یکتا نعل و موزه نگاه میداشت

یکتای دیگر رسید و چنین تقسیم علی السویه شاق تر بر نفس از اعطای بالکلیه است
و از جمله تهذیب اخلاق آن حضرت علیه السلام است که روزی بر مسند امامت جلوه
فرما بود و اکثر موالی از اهال چون هاله گرد قمر در نشسته بودند که مردی از کفار آمد و پرسید که درین
مجلس کیست و نام او چیست فرمودند که منم حسن بن علی آن مرد گفت که همان علی
که مرد خونخوار و بغایت جبار بود و دیگر کلمات ناملائم به شأن اسد الله الغالب
بی‌حیا دیده بیهوده درائی را بنهایت رسانید حضار مجلس گرامی باستماع چنین خرافات
خرافات عنان از دست ضبط بر آمده خواستند که تنبیه آن بی ادب پردازند
که آنجناب سراپا تعظیم مقتضای خلق عظیم متوجه حالش شده ارشاد کردند که از طرز
گفتار و اطوارت پیداست که رنجی داری و بمصیبتی گرفتاری اگر گرسنه طعام
لذیذ حاضر و اگر تشنه آب سرد موجود و اگر وامی بدوش تست بادایش پردازم
و اگر دشمنی در قفای تو باشد اعانت و حمایت تو سازم چون آن مرد همچو سخنان
دلاویز شکر ریز بمقابل کلمات زهرآمیز و خشونت انگیز خود گوش کرد
گفت که الحق تو پسر علی ولی الله هستی که قالع باب خیبر و پدر او وصی پیغمبر بود و بدولت
اسلام رسیده یکی از موالیان خاص و فدائیان با اختصاص گردید و ازین قسم
نقل و حکایات بسیار است که تعداد آن نتوان کرد و چون کیفیت شهادت
سر موقوف به بیان وفات و سبب آن بود مختصری از آن سپرده شد کان وفاته
رضی الله عنه سنة تسع و اربعین علی اصح الاقوال فی اول ربیع الاول
او فی آخر صفر و هو المشهور بود وفات شریف آن حضرت رضی الله
عنه سال چهل و نهم از هجرت بنابر قوی ترین اقوال غره ربیع الاول یا در آخر صفر و این
مشهور است یعنی تحقیق اول ربیع الاول و مشهور آخر صفر یعنی تاریخ بیست و هشتم
است و بعضی نوشته اند که پنجم ربیع الاول سنه پنجاه از هجرت وفات یافتند

وسبب موته ان زوجته جعدة بنت الاشعث بن قيس سمّته باغواء يزيد
بن معاوية وكان يزيد ضمن لها ان يتزوجها ففعلت فمرض الحسن
رضي الله عنه اربعين يوما ثم مات فبعثت جعدة الى يزيد
تسئله الوفاء بما وعدها فقال انا لم نكن نرضاك للحسن
افنرضاك لانفسنا فصارت ممن خسر الدنيا والاخرة ذلك هو
الخسران المبين ۝ وسبب وفات او آن بود که زوجهٔ او جعده دختر اشعث بن قیس زهر
داد اورا باغوای یزید بن معاویه و بود یزید که وعده داده بود جعده را بهانهٔ کلاب این کار
بآنکه تزویج خواهد کرد اورا پس جعده کرد آنچه یزید خواسته بود پس بیمار شد حضرت
امام حسن تا چهل روز بستر وفات یافت پس فرستاد جعده شخصی را بطرف یزید
و بخواست وفای آنچه وعده با او کرده بود پس گفت یزید ما راضی نبودیم بودن تو
پیش حسن آیا پس چگونه راضی باشیم بودن تو پیش خود پس گشت جعده از جمله
کسانیکه زیان کار دنیا و آخرت ست این زیان کاری همان زیان کاری ست ظاهر
وكان مرضه الاسهال الكبدي وتقطع الامعاء و بود بیماری آنحضرت
اسهال کبدی و پاره پاره شدن روده ها یعنی هنگام اجابت دستها پاره های
جگر و روده ها بریده شده می برآمد چنانکه شخصی برای عیادت آنجناب علیه السلام
رفت آن حضرت چون از بیت الخلا برآمدند فرمودند که جگر من پاره پاره شد
آن شخص گوید که من آن پاره ها را ملاحظه کردم و دیدم که فی الواقع قطعات
جگر بودند ولما حضرته الوفاة جاء الحسين رضي الله عنه
فقال اي اخي من صاحبك قال تريد قتله قال
نعم قال لئن كان صاحبي الذي اظن الله اشد له
نقمة وان لم يكنه ما احب ان تقتل بي بريئا

ثم قال لقد سُقیتُ السمَّ مرارًا وما سُقیتُ مرّةً اشدّ من هذه

و هرگاه حاضر شد او را وفات بیامد امام حسین رضی الله عنه پس گفت ای برادر من
کرا تو این حرکت کرد یعنی کدام کس ترا زهر داد گفت میخواهی قتل او را گفت آری گفت
هر آئینه اگر قاتل من همان ست که من گمان میدارم البته خدای تعالی سخت ترست
برای او در انتقام یعنی خدای تعالی که منتقم حقیقی ست برای گرفتن انتقام کافی ست
و اگر نیست او در واقع که باو گمان منست دوست نمیدارم که بکشی بانتقام من
بیگناهی را پس گفت که هر آئینه بتحقیق نوشانیده شدم زهر چند بار و نه نوشانیده شدم
هیچ بار سخت تر ازین بار پوشیده نماند که داعی بر اعراض از تعیین و تشخیص قاتل اموری
چند ست اول چون مناط شهادت سریه بر خفا و اشتباه بوده قاتل را اهم بعرض
کتمان و اختفا گذاشتند تا ازین جهت نیز این راز در پرده باشد و شیوع و اظهار
و ابراز برین شبستان نتابد دوم اخذ قصاص از امور یست که بحکم شرع حزم
و احتیاط را در ان مدخلی تمام ست تا آنکه بدون ثبوت کامل و قطع یقین در تعیین
قاتل مقتضای آن جائز نیست سوم طی کشح از تحقیق و تنقیح قاتل دلیل بر کمال حلم
و کظم غیظ ست چه اگر تفحص و تفتیش بکار میرفت تعیین و تشخیص قاتل من حیث الشرع
ممکن الحصول بود پس دست از انتقام کشیدن و پهلو از اخذ قصاص نوردیدن
کار همین حضرات ست که شائبه از اغراض نفسانی در جبلت پاک طینتان در روز
الست باقی نگذاشته اند والا کف نفس از انتقام باوجود قدرت کاریست
دشوار که چه جای عوام از دست خواص هم سرانجام آن متعذر ست و آنچه از شدت
نوشانیدن زهر این بار نسبت بمرات سابق ارشاد شد کنایه یاس از حیات
و ایمای بقرب وفات ست چنانچه از فصل الخطاب نقل کرده اند که امیر المؤمنین حسن
علیه السلام را شش بار زهر داده اند پنج بار کاری نکرد و بار ششم کارگر افتاد و [illegible]

از عمیر بن اسحق مروی است که من و شخصی دیگر در مرض موت حضرت امام حسن علیه السلام
برای عیادت رفتیم فرمود که ای فلان چیزی از من بپرس عرض کردم که دربابت
امری پرسیدن نمی‌توانم همین که افاقه از مرض دست دهد خواهم پرسید راوی گوید
که آن حضرت بخانه تشریف بردند و باز برآمده فرمودند که آنچه پرسیدنی است بپرس
که باز فرصت سوال نخواهی یافت و مرا طاقت جواب کجا پس فرمود که مرا چندبار
زهر داده اند و این بار کارگر افتاد که پاره‌های جگرم بریده می‌افتد پس راوی گوید که
من روز دیگر بخدمت آن حضرت حاضر شدم دیدم که بحالت احتضار است
و جناب امام حسین علیه السلام بر سر بالین آنحضرت نشسته استفسار از قاتل
میفرمایند الی آخر الروایة که از جا گذشت و نیز روایت کرده اند که آنحضرت علیه السلام
بخواب دید که گویا میانه دو چشم او قل هو الله احد مکتوب است چون این خواب
را پیش سعید بن المسیب بیان کردند گفت که زمان وفات جناب امام حسن قریب
رسیده آنحضرت هر گاه وقت رحلت قریب آمد بجناب امام حسین وصیت فرمودند
که من از عائشه خواسته ام که چون من بمیرم قبر مرا در خانه خود جا دهد عائشه با من
وعده کرده است پس بعد وفات من جنازه مرا پیش روضه رسول خدا علیه الصلوة
والثنا ببر و از عائشه دستوری خواهی که اگر اجازت دهد مرا در جوار قبر جد امجد من
دفن کنید و میدانم که مردم بنی امیه ازین کار باز خواهند داشت پس با ایشان
نزاع کردن نشاید و باید که جنازه مرا در بقیع برند و همان جا دفن کنند و همچنان
بوقوع آمد که هر گاه حضرت امام حسن علیه السلام لبیک بداعی حق گفت جناب
امام حسین بخدمت عائشه رفته دستوری خواست عائشه گفت که خوب است
که حسن در حجره ما مدفون شود و چون این خبر بمروان رسید بوجه قدم در راه
مخالفت گذاشته مدفون کردن نداد پس جنازه آنحضرت از روضه رسول خدا صلی الله

علیه و آله وسلم به بقیع بردند و در قبه عباس پهلوی قبر فاطمه بنت اسد جده آنحضرت مدفون
کردند و کسی از بنی امیه بر جنازه آنجناب حاضر نشد مگر سعید بن العاص که آن زمان
امیر مدینه بود و باجازت حضرت امام حسین ادای نماز کرد و خلاصه درینمقام همین
قدر است که بقلم رفت اما تعیین سنین عمر شریف و تشخیص زمان ولادت پس
آنست که ارشاد میشود وَكَانَ عُمْرُهُ الشَّرِيفُ خَمْسَةً وَأَرْبَعِينَ سَنَةً
وَسِتَّةَ أَشْهُرٍ إِلَّا أَيَّامًا وَقَدْ وُلِدَ النِّصْفَ مِنْ شَعْبَانَ سَنَةَ ثَلَاثٍ مِنَ الْهِجْرَةِ
عَلَى الصَّحِيحِ وَقِيلَ فِي رَمَضَانَ یعنی بود عمر شریف او چهل و پنجسال و شش ماه
مگر کسری کم از روزها و بتحقیق پیدا شد پانزدهم شعبان سال سوم از هجرت بروایت
صحیح و گفته شد در رمضان پوشیده نماند که در زمان ولادت حضرت امام حسن
علیه السلام و همچنان در وقت وفات آنجناب اختلاف است ولادت آنحضرت
نزد بعضی پانزدهم شعبان و نزد بعضی پانزدهم رمضان سال سوم از هجرت است
و وفات آنجناب بقول مختار در ماه ربیع الاول نزد بعضی بغره و نزد بعضی پنجم ماه
مذکور مشهور است و هشتم ماه صفر سال چهل و نه هجری است و سنین عمر شریف چهل
و پنجسال و شش ماه چند روز کم بروایت صحیح است پس اعتبار سنین حیات مقدس
بتصحیح تاریخ ولادت پانزدهم رمضان و تاریخ وفات روز پنجم ربیع الاول می افتد
تا چهل و پنجسال و شش ماه کسری کم بحساب است آید و موید آنست آنچه گفته اند
که عمر شریف آنحضرت چهل و پنجسال و چند ماه بود و هفت سال در کنار عاطفت حضرت
رسالت علیه الصلوة والتحیة پرورش یافتند و سی سال در ظل حمایت پدر بزرگوار
یعنی جناب شاه ولایت حیات داشتند و هشت سال و چند ماه دیگر فقط در کنف حمایت
حضرت رب العزت زندگانی کردند هَذَا مَا يَتَعَلَّقُ بِالشَّهَادَةِ السِّرِّيَّةِ
الَّتِي اخْتَصَّ بِهَا السِّبْطُ الْأَكْبَرُ یعنی این است آنچه متعلق بود به شهادت سریه

که مختص بآن فرزند اکبر گشت باقی ماند شهادت جهریه پس بیانش باید شنید
وَأَمَّا الشَّهَادَةُ الْجَهْرِيَّةُ الَّتِي اخْتُصَّ بِهَا السِّبْطُ الْأَصْغَرُ فَهِيَ مِنْ
أَكْبَرِ الْوَقَائِعِ الْمَشْهُورَةِ واما شهادت ظاهری که اختصاص یافت آن فرزند
اصغر پس آن از بزرگ ترین وقائع مشهوره است وَسَبَبُ شُهْرَتِهَا كَوْنُهَا
جَهْرِيَّةً وَسَبَبُهَا أَنَّهُ لَمَّا تَمَلَّكَ يَزِيدُ وَتَسَلَّطَ وَذَلِكَ فِي رَجَبِ
سَنَةِ سِتِّينَ بِدِمَشْقَ كَتَبَ إِلَى الْأَقَالِيمِ لِأَخْذِ الْبَيْعَةِ لَهُ وَكَتَبَ
إِلَى عَامِلِهِ بِالْمَدِينَةِ الْوَلِيدِ بْنِ عُقْبَةَ أَنْ يَأْخُذَ الْبَيْعَةَ
مِنَ الْحُسَيْنِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ فَامْتَنَعَ الْحُسَيْنُ مِنْ بَيْعَتِهِ لِأَنَّهُ
كَانَ فَاسِقًا مُدْمِنًا لِلْخَمْرِ ظَالِمًا وسبب شهرت آن آشکارا
شدن آنست و سببش آنکه هرگاه مالک و پادشاه شد یزید و تسلط یافت بمملکت
وآن در ماه رجب سال شصتم از هجرت بشهر دمشق اتفاق افتاد نوشت نامه ها
بسوی اقالیم بجهت گرفتن عقد بیعت برای خود و نوشت نامه بعامل خود بمدینه
ولید بن عقبه برای گرفتن بیعت از حضرت امام حسین رضی الله عنه پس باز ماند
وانکار کرد حضرت امام حسین از بیعت یزید برای آنکه بود او فاسق و [illegible] الخمر ظالم
باید دانست که چون معاویه بن ابی سفیان فوت کرد و یزید بجای پدر خود بر تخت
سلطنت نشست نامه ها باقالیم و ممالک برای اخذ بیعت بعمال و حکام هر مقام
نوشت چنانچه نامه یزید پیش ولید بن عقبه حاکم مدینه بدین مضمون رسید که معاویه
بنده از بندگان خدا بود وفات یافت و من بجای او نشستم و بیعت انقیاد برای
خود میخواهم باید که از حسین بن علی و دیگر اهالی مدینه بیعت برای من
بگیری و درنگ و تاخیر در اخذ بیعت نکنی ولید بن عقبه بجبر و
[illegible] نامه حسین بن علی و عبد الله بن زبیر را طلبید و گویند که چون نامه یزید

ولید بن عتبه بسلیقه مروان مشورت کرد مروان گفت که حسین بن علی و عبدالرحمن
بن ابی بکر و عبدالله بن عمر و عبدالله بن زبیر را طلب کن و از این هر چهار کس درخواست
بیعت بکن اگر بیعت کردند بهتر و الا این چهار تن را گردن بزن تا هیچکس خبردار نشود
و دیگری از قبول بیعت تخلف نورزد ولید بمشورت مروان راضی نگشته و گفت
کشتن پسر فاطمه و پسر ابوبکر و پسر عمر و پسر زبیر را کشتن نمیتوانم القصه گویند که ولید بن عتبه
حضرت امام حسین را طلبید آنجناب جماعه غلامان و همراهیان خود را همراه گرفته
همه را بر در سرای ولید گذاشته تنها پیش او رفتند ولید بعد از تعظیم درآمده مضمون
نامه یزید نموده درخواست بیعت کرد آن حضرت در جواب ارشاد کردند که من بیعت
یزید نخواهم کرد که او فاسق و دائم الخمر و ظالم است گویند که مروان خبیث از شرارت
خود باز نیامده و دست از خبث طینت برنداشته با ولید گفت که ای امیر حسین را
بی اخذ بیعت مگذار که بار دیگر بر او قدرت نیابی او را در بند باید کرد تا بیعت
کند و اگر از بیعت باز ماند بکشتن او بفرما تا خلیفه از تو راضی شود ولید گفت که ای
مروان در کشتن حسین میگویی اگر شرق و غرب عالم بمن بخشند من هرگز قصد
خون او نکنم مروان بعد از این خاموش ماند و آنجناب از آنجا مراجعت
بخانه ساخته بقصد روانگی بطرف مکه معظمه پرداختند چنانچه ارشاد میشود
وخرج الحسین الی مکة لاربع خلون من شعبان فدخل مکة
واقام بها روان شد حسین بسوی مکه بتاریخ چهارم شعبان و پس
داخل شد بمکه و اقامت گرفت در آن و چون خبر خروج حضرت امام حسین
از مدینه منوره و وصول بمکه معظمه در امصار و دیار مشتهر گردید مردم اطراف
و جوانب برین سانحه وقوف یافتند اهل کوفه باطاعت و انقیاد آنجناب
اتفاق کرده نامه ها علی سبیل التواتر و التعاقب متضمن بر طلب ارسال و اشتیاق

چنانچه بیان نموده و لما وصل الخبر الى اهل الكوفة اتفق
منهم جمع كثير وكتبوا الى الحسين عليه السلام يدعونه اليهم
ويبذلون له بالقيام بين يديه بانفسهم واموالهم وبالغوا
في ذلك وتتابعت اليه نحو من مائة وخمسين كتابا من كل طائفة
وجماعة فبعث اليهم ابن عمه مسلم ابن عقيل وحثهم على نصرته وحمايته
و هرگاه رسید خبر سوی اهل کوفه متفق شدند از ایشان جماعت کثیر و نوشتند
نامه ها بخدمت امام حسین بمضمون طلب آنحضرت و بذل جانها و مالهای خود را
در خدمتگزاری بحضور آنجناب و مبالغه نمودند درین باب و پی در پی رسید بآنحضرت
قریب بصد و پنجاه نامه از هر گروه و جماعت پس روانه کرد بطرف ایشان پسر عم
خود مسلم بن عقیل را و ترغیب و تاکید فرمود آنها را بر نصرت و حمایت او
بالجمله کوفیان بالحاح تمام نامه های متواتر و قاصدهای متکاثر در طلب
حضرت امام حسین علیه السلام فرستادند و درین خصوص اصرار و استبداد
زیاده نز یکبار بردند و گویند که نامه اخیر که بدست هانی از اهل کوفه رسید
عبارتش این بود للحسین بن علی من شیعته و شیعة ابیه علی امیر المؤمنین سلام علیک
اما بعد فان الناس ینتظرونک ولا رای لهم غیرک فالعجل العجل یا ابن رسول الله
والسلام علیک و رحمة الله و برکاته یعنی تمامی مردمان منتظر مقدم شریف اند
و اطاعت و انقیاد دیگری سوای آنجناب منظور ندارند ای پسر رسول خدا
خود را بزودی برسان و مایان را از رنج انتظار وارهان چون استدعای
کوفیان در باب طلب زیاده از حد گذشت آن حضرت خواستند
که ارخای عنان عزیمت بآن صوب فرمایند عبدالله بن عباس و دیگر
اجله اصحاب رض که در مکه معظمه بودند ممانعت نمودند و گفتند که بفحوای الکوفی لا یوفی

بیوفائی اهل کوفه ضرب المثل ومشهور در عالم است قول وفعل سکنهٔ آنجا اصلا قابل
اعتماد نیست آخر بعد قیل وقال قرار یافت که آنحضرت عازم کوفه نشوند وشخصی را
از متوسلان خویش بآن طرف روانه کنند چنانچه برادر عمزاد مسلم بن عقیل را به نیابت
خود رخصت کوفه فرمودند وکوفیان را بر اطاعت ومتابعت ونصرت وحمایت
آن حضرت تحریص وترغیب نمودند اکنون کیفیت وصول مسلم بکوفه بگوش
هوش شنیدنی و بدعهدی کوفیان بچشم انصاف دیدنی است فلما وصل مسلم
الکوفة نزل فی دار المختار بن عبید وبایع الحسین علی یدیه خلق
کثیر اکثر من اثنی عشر الفا فاطلع علی ذالک النعمان بن بشیر الی الکوفة
من جانب یزید وکان صحابیا فهدد الناس علی ذالک لکن
اکتفی بمجرد التهدید ولم یتعرض لاحد پس هرگاه رسید مسلم بکوفه
فرود کشید در خانهٔ مختار بن عبید وبیعت کرد حسین را بر دست او خلق بسیار زیاده
از دوازده هزار کس پس مطلع برین حال شد نعمان بن بشیر که حاکم کوفه از جانب
یزید بوده و بود صحابی پس تهدید کرد مردم را برین کار لیکن اکتفا نمود بمجرد تهدید و متعرض
نگشت برای هیچکس مجملا چون مسلم بن عقیل داخل کوفه شده بخانهٔ مختار بن عبید ثقفی
رخت اقامت کشاد مردم کوفه هجوم آورده بیعت بر دست او نمودند چندانکه نوبت
از دوازده هزار در گذشته کار به بیست هزار و بروایتی بسی هزار و بروایتی بچهل
هزار رسید نعمان بن بشیر حاکم کوفه که مرد صحابی بوده برین ماجرا وقوف یافته
بحسب ظاهر کار بند تهدید وتخویف شده با یشان اعراض واغماض متعرض
حال احدی از مبایعین نگشت بلکه در باطن معاون ومددگار حضرت مسلم بوده
پنهانی ترغیب مردم بر بیعت واطاعت میکرد و آخر کار چون تغافل
نعمان بر همه کس نمایان شد بعضی از بدنهادان یزید را از حقیقت حال آگاه

ساختند و اسعایت و شکایت نعمان پرداختند چنانچه می فرماید فکتب مسلم
بن یزید الحضرمی وعمارة ابن الولید بن عقبة الی یزید یخبرانه عن
امر مسلم ومیل اهل الکوفة الیه وتغافل النعمان بن بشیر عنه
پس نوشتند مسلم بن یزید حضرمی و عماره بن ولید بن عقبه بسوی یزید درحالیکه خبردار
میکردند این هر دو او را از امر مسلم و میل اهل کوفه بطرف او و تغافل نعمان بن بشیر
از او یعنی مسلم بن یزید حضرمی و عماره بن ولید بن عقبه حال ورود مسلم بکوفه
و رجوع مردم بخدمت او برای اطلاع یزید نوشتند و از تغافل نعمان
بن بشیر او را خبردار کردند فعزل یزید النعمان وولی مکانه عبید الله
بن زیاد وکان والیا علی البصرة فتجهز عبید الله من البصرة
الی الکوفة ودخلها لیلا من الجهة البادیة فی لباس اهل
الحجاز واوهم انه الحسین رضی الله عنه فاستقبله الناس
فی ظلمة اللیل وسلموا علیه ومشوا بین یدیه وقالوا
مرحبا بک یا ابن رسول الله قدمت خیر مقدم فسکت
حتی دخل دار الامارة پس معزول کرد یزید نعمان را و حاکم گردانید بجای
او عبید الله بن زیاد را و بود او حاکم بر بصره پس سامان سفر کرد عبید الله از بصره
بسوی کوفه و داخل شد دران وقت شب از طرف بیابان بلباس
حجازیان و در وهم انداخت مردم را باینکه حسین ست پس استقبال کردند
او را مردم در تاریکی شب و سلام کردند و رفتند پیش پیش او و گفتند
مرحبا باد ترا ای پسر رسول خدا آمدی تو نیک آمدن پس خاموش
ماند ابن زیاد تا آنکه داخل شد بمکان حاکم نشین را مخفی مباد که چون مردم کوفه
بعد اختیار بیعت و انقیاد و اطاعت مسلم بن عقیل کوشیده داعی

بر طلب حضرت امام حسین علیه السلام گرویدند و آن حضرت نیز بعزم انعطاف
عنان از مکه بکوفه پرداخته و خبر آمد آمد او در اطراف و جوانب اشتهار یافته
گویند که یزید پلید بر یافت این سانحه بکار خود حیران و مشوره طلب از
ندیمان گشت مشاوران بد مآل چنان اندیشیدند که اگر حسین علیه السلام بکوفه رسید
عراق از دست ما رفت بلکه بنای این سلطنت و حکومت از هم شکست
پس صواب دید آنست که نعمان بن بشیر از حکومت کوفه معزول و شخصی دیگر
بجای او منصوب شود که مسلم بن عقیل را با اعوان و انصار او بکشد و بیخ فتنه
و فساد را بالکلیه بکند آخر بعد رد و تبعیض قرار دادند که این کار غیر
از دست عبید الله بن زیاد سرانجام نیابد یزید ابن زیاد را که حاکم بصره
بود بامارت کوفه و عراق مقرر کرده باو نوشت که زود زود خود را از بصره بکوفه
رساند و مسلم بن عقیل و مبایعان و متابعان او را (ای بسیار جلد) بکشد و از حسین علیه السلام طلب
بیعت نماید اگر او قبول بیعت کرد بهتر و الا او را نیز بکشد چون نامه یزید
بنام ابن زیاد رسید برادر خود را قائم مقام خود به بصره گذاشته
بالفور عازم کوفه شد تا آنکه بقادسیه رسیده سپاه خود را در آنجا
گذاشته و از راه فریب خود را بلباس حجازیان آراسته و عمامه
بسر بسته و بر اشتری نشسته با معدودی چند از راهی که قافله حجاز
می آمد و تاریکی شب میانه نماز شام و عشا بکوفه درآمد و مردم کوفه که همه تن
چشم انتظار براه حضرت امام حسین علیه السلام بودند غلط خورده او را امام حسین علیه السلام
پنداشتند و باستقبالش پرداختند و سلام کردند و مرحبا گفتند
و پیش پیش او رفتند و ابن زیاد قفل سکوت بر لب افکنده هیچ نمی گفت
تا آنکه داخل دار الاماره گشت و اینهمه برای آن بود تا مردم کوفه بر آمدن او خبر دار

نشوند و وفقه بلوا کرده آماده فتنه و فساد در دفع او نگردند فلما اصبح جمع الناس
وقرء عليهم منشور الايالة وهددهم وحذرهم
عن مخالفة يزيد وفرق جماعة مسلم بقوة التدبير واختفى مسلم في
دار هاني بن عروة پس هرگاه صبح شد جمع کرد ابن زیاد مردم را و خواند برایشان
سند حکومت خود را و تهدید و تحذیر کرد اهل کوفه را از مخالفت یزید و متفرق گردانید
جماعت مسلم را بقوت تدبیر و پوشیده شد مسلم در خانهٔ هانی بن عروه یعنی بجبر
تهدید بسیار و تخویف زبانی ابن زیاد جماعت تابعان حضرت مسلم متفرق گردید
و مسلم خود را بخانهٔ هانی بن عروه بپردهٔ اختفا کشید فارسل عبيد الله محمد
ابن الاشعث مع فوج الى داره فاتوا بهاني بن عروة فحبسه و
حبس جميع رؤساء الكوفة عنده في القصر واتى الخبر
مسلما فنادى بشعاره فاجتمع معه اربعون الفا واحاطوا
حول القصر پس فرستاد ابن زیاد محمد بن اشعث را با فوجی بسوی خانهٔ هانی
بن عروه پس آوردند او را پس قید کرد ابن زیاد او را و محبوس نمود جمله رؤسای
کوفه را نزد خود در قصر و رسید این خبر بمسلم پس آواز داد خاصان و رفیقان خود را
پس جمع شدند همراه او چهل هزار مردم و احاطه کردند گرد قصر یعنی چون ابن زیاد هانی
بن عروه و دیگر رؤسای کوفه را بمکانی از قصر خود محبوس کرد حضرت مسلم بدریافت
این حال خاصان و رفیقان خود را جمع فرموده با جمعیت چهل هزار کس محاصرهٔ قصر
عبید الله بن زیاد نمودند فامر عبيد الله الاسارى من رؤساء الكوفة ان يكلموا
عشائرهم ويردوهم عن رفاقة مسلم فكلموهم فتفرقوا كلهم وامسى مسلم
في خمس مائة فلما اختلط الظلام ذهب اولئك ايضا وبقي وحده پس امر کرد ابن زیاد اسیران
را که از رئیسان کوفه بودند باینکه بفهمانند عزیزان و قریبان خود را و باز دارند ایشان را از

رفاقت مسلم پس نمانید ند اسیران عزیزان خود را پس متفرق گشتند همه تنها و شام
کرد مسلم با پانصد کس یعنی تمامی مردم همراه متفرق گشتند و تا شام از چهل هزار پانصد
باقی ماندند پس هرگاه پیدا شد تیرگی شب رفتند ایشان هم و باقی ماند مسلم تن تنها
یعنی اول از چهل هزار پانصد کس همراه مسلم ماندند بعد از آن چون شب تاریک
شد این پانصد همراه خود گرفتند و مسلم تن تنها باقی ماند و گویند که چون برای
نماز شام حضرت مسلم در مسجد کوفه تکبیر افتتاح گفت پانصد کس اقتدا
با او کردند و چون سلام داد و یک کس را ندید و بین اول فرصت همه رفتند
و مسلم را تن تنها گذاشتند و گویند که چون مسلم نزدیک قصر ابن زیاد رسید
دید که مردم از همراه او میگریزند تا آنکه از آن جمله قریب سی صد کس باقی ماندند حیران
شده چپ و راست نگاه میکرد و میگفت که شیعیان ما کجا میروید از آن
هم ده و اند ده کس باقی ماندند آنگاه فرمود که ای اهل کوفه خطوط متواتر فرستادید
و ما را طلبیدید و حواله با عدا نمودید چون یک دو قدم دیگر رفت هیچکس با او نبود
فَتَرَدَّدَ فِي الطَّرِيقِ فَأَتَى مَنْزِلَ امْرَأَةٍ فَاسْتَسْقَاهَا فَأَسْقَتْهُ
وَأَدْخَلَتْهُ فِي مَنْزِلِهَا پس آمد و رفت میکرد مسلم در راه پس آمد خانه زنی را پس
طلب آب کرد پس آب نوشانید آن زن مسلم را و داخل کرد او را در خانه خود
یعنی رفیقان مسلم آنحضرت را تنها گذاشتند و همه گریختند مسلم در راه سراسیمه و
تنها میگشت و از این طرف بآن طرف میرفت و درین حال تشنگی بر
مسلم مستولی گشت بر در خانه زنی که طوعه نام داشت از و طلب آب فرمود
آن زن او را آب نوشانیده داخل خانه خود نمود و کان
ابْنُهَا مَوْلَى مُحَمَّدِ بْنِ الْأَشْعَثِ فَانْطَلَقَ فَأَخْبَرَ
مُحَمَّدًا وَأَخْبَرَ مُحَمَّدٌ عُبَيْدَ اللهِ فَبَعَثَ عُبَيْدُ اللهِ

عمرو بن حریث صاحب شرطة و محمد بن الاشعث فلحقا بالدار
و بود پسر آن زن مولی یعنی غلام آزاد محمد بن اشعث پس رفت او و خبر کرد
محمد را و خبر کرد محمد عبید الله را پس فرستاد ابن زیاد عمرو بن حریث کوتوال
شهر و محمد بن اشعث را پس محاصره کردند این هر دو خانه را یعنی هرگاه طوعه مسلم
را بخانه خود جا داد از اتفاقات قضا و قدر پسر طوعه که چیله محمد بن اشعث بود مولای
خود را از حال مسلم خبردار کرد و آن ناکس همان دم پیش ابن زیاد رفته سر کلاف
این راز وا نمود و ابن زیاد بمجرد دریافت این حال کوتوال شهر که عمرو بن حریث نام
داشت و محمد بن اشعث را برای گرفتاری مسلم فرستاد و ایشان با جماعه
کثیره رفته خانه طوعه را که حضرت مسلم دران سکونت داشت محاصره
نمودند و داعیه گرفتاری مسلم کردند چون حمیت شجاعت بنی هاشم نهان
نشستن در خانه گوارا نکرد و خرج مسلم بسیفه یقاتلهم فاتاه
محمد بن الاشعث بالامان فجاء به الی عبید الله فضرب
عنقه و القی جثته الی الناس و صلب هانیا و کان ذلک
لثلث خلون من ذی الحجة سنة ستین من الهجرة و قتل عبید الله
محمدا و ابراهیم ابنی مسلم ایضا معا پس برآمد مسلم با شمشیر خود
در حالیکه جنگ میکرد با آنها پس پیش آمد محمد بن اشعث با امان پس آورد مسلم را
بسوی ابن زیاد پس او گردن زد او را و انداخت تن او را طرف مردمان و
بر دار کشید هانی را و بود این واقعه سوم ذیحجه سال شصتم از هجرت و کشت
ابن زیاد محمد و ابراهیم هر دو پسر مسلم را با او گویند که چون ابن حریث
کوتوال و ابن اشعث سر سلسله ارباب جدال با جماعت شصت کس
خانه طوعه را محاصره نمودند مسلم تن تنها شمشیر گرفته از خانه برآمد و هنگامه محاربه

گرم کرد چنانکه بعضی را از طرف مقابل زخمی کرد و برخی را به جهنم سیاه فرستاد ابن اشعث
دانست که تحمل تیغ بنی هاشم کار این جماعت نیست براه خداع پیش آمده اظهار
امان نموده مسلم را از مقاتله باز داشت و مسلم بن عقیل و محمد و ابراهیم پسران آنحضرت
را همراه گرفته پیش ابن زیاد برد آن سرآمد اشقیا قبل از رسیدن مسلم نزد او جلادان
را حکم داد همین وقت که مسلم داخل دروازه شود گردنش زنند و سرش از تن جدا
سازند چنانچه از رفیقان ابن زیاد از چپ و راست شمشیرها کشیده در دم دروازه
استاده بودند مسلم ناگاه که از در گذشت گردنش زدند و سرش از تن جدا
کرده پیش مردمان انداختند و گویند که زمانیکه مسلم داخل قصر ابن زیاد هیشه مشغول
تهلیل و تسبیح بود و کریمهٔ ربنا افتح بیننا و بین قومنا بالحق و انت خیر الفاتحین تلاوت
می نمود که دفعةً شربت شهادت چشیده درخت اقامت از دار فنا بدار بقا کشید
بعد از ان محمد و ابراهیم پسران مسلم را نیز کشتند و هانی بن عروه را کشته بردار
کشیدند و سرهای این مظلومان را بنیزه کشیده در کوفه در بدر گردانیدند و این
سانحه سوم ذیحجه سال شصتم از هجرت اتفاق افتاد و تمام شد این داستان
حالا برای اصغای حال حضرت امام حسین علیه السلام و روانگی آنحضرت از مکه بطرف
کوفه و رسیدن بکربلا و مبتلا شدن بانواع کرب و بلا گوش فرا باید داشت
وفی ذلک الیوم خرج الحسین من مکة الی الکوفة وقیل کان خروجه
یوم الترویة و دران روز یعنی سوم ذیحجه که روز شهادت حضرت مسلم بوده
روانه شد حسین از مکه بطرف کوفه و بعضی گفته که بود روانگی آنحضرت روز ترویه
یعنی هشتم ذیحجه وکان سبب خروجه ان مسلما ابن عقیل کان قد کتب الیه
یلتمس قدومه و مسکه و بود سبب روانگی آنحضرت اینکه مسلم بن عقیل باصرار
تمام نوشته بود باو و بالتماس قدوم او مخفی نماند که چون مسلم بن عقیل بکوفه رسیده بود

وعظمای آنجا بود ارادت بر دوش و حلقه اطاعت بگوش کشیدند تا آنکه زیاده
بر چهل هزار کس داخل دائره بیعت گردیده مستدعی تشریف آوری جناب امام حسین
علیه السلام از مکه بکوفه شدند حضرت مسلم بخدمت جناب امام نوشت که اهل کوفه
قبول بیعت نموده و همه بآن باطاعت و انقیاد در داده و در گروه انتظار قدوم میمنت
لزوم نشسته اند لهذا آنجناب تصمیم عزم روانگی از مکه بکوفه فرمودند و لما تجهز الحسین
الی الخروج منعه ابن عباس و ابن عمر و جابر و ابو سعید الخدری
و ابو واقد اللیثی فلم یصغ الی منعهم و قال لی سمعت ابی یقول
سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یقول ان کبشا
تستحل به مکة فلا اکون انا ذلک الکبش و هنگامی که جناب
امام حسین علیه السلام تهیه سامان سفر فرمود منع نمود او را ابن عباس و ابن عمر
و جابر و ابو سعید خدری و ابو واقد لیثی پس باز نماند از بازداشت ایشان گفت
پدرم گفت که من شنیده ام از پدر خود که میگفت که شنیده ام از رسول خدا صلی الله
علیه و آله و سلم که میفرمود هر آینه گوسپندی باشد که حرمت مکه بآن حلال گردد پس نباشم
من آن گوسپند پوشیده نماند که چون حضرت امام حسین علیه السلام عزیمت
کوفه راست فرمود اجله اصحابش که در مکه حاضر بودند به مخالفت پیش آمدند
چنانچه ابن عباس گفت که ای حسین از حرم مکه که خانه خداست مرو و بقول
کوفیان اعتماد مکن نمیدانی که با پدر و برادرت چه کردند اگر تو باز نمانی اهل
و عیال خود را همراه مبر و من میترسم که مبادا تو کشته شوی و زنان و کودکان
تو اسیر بلا شوند و نیز گفت که مرا گمان است که ترا همچو عثمان میان زنان
و فرزندان بکشند چون عرض ابن عباس جا بعرض قبول نیافت
ابن عباس اندوهگین شد و گفت احبب الله و اخی اسی گریست

و نیز عبد الله بن عمر از نصیحت کوفه منع نمود و گفت که ای حسین بقول و فعل
اهل کوفه غره مشو و از مکه بیرون مرو و بالجمله جابر و ابو سعید خدری و ابو واقد لیثی
و دیگر هر کس که حسین را آماده سفر کوفه دید منع کرد و آخر کار چون مبالغه و اصرار
مانعین از حد در گذشت حسین در جواب گفتن ایشان فرموده و ارشاد کرد که من
از پدر خود و او از رسول خدا علیه الصلوة و الثنا شنیده است که گوسپندی
در مکه کشته شود که بسبب آن اهانت کعبه گردد پس من نمیخواهم که من همان گوسپند
باشم یعنی شخصی را در مکه کشته شود که خونش موجب بی حرمتی کعبه شود پس من
دوست ندارم که در مکه کشته شوم و این همه بلکه زیاده از این در ترجمه تاریخ طبری
و ترجمه ابن اعثم و دیگر کتب مذکور و مسطور است و آنچه ظاهر است که مصداق
حدیث مذکور عبد الله بن زبیر بوده که او را در مکه کشتند و این سفک باعث
بر استحلال کعبه شد و بر حسب این کشتن و خون بجور و ظلم واقع شد لیکن
چون منجر بهتک حرمت کعبه گردید جناب سید الشهدا علیه التحیة و الثنا بکمال
حزم و احتیاط و مراعات آداب کعبه گوارا نکرد که قتلش موجب استحلال
کعبه شود و در این مقام مخفی نماند ظاهر الاشکال که با وجود اشتهار و اخبار از
واقعه شهادت که از سید الشهدا بظهور آمد که بطریق جزم و یقین نباشد
جمله صحابه مثل ابن عباس و ابن عمر و جابر و ابو سعید خدری و غیر ایشان
تقاعد از رفاقت و معیت حضرت امام حسین فرموده فقط بمنع خروج از
مکه و رفتن بکوفه اکتفا ورزیده اظهار خیرخواهی نمودند و همراه نرفتند و جواب این
اعضال مبنی بر تفصیلی است که بسط کلام خواهد و نیز اندیشه شائبه تعصب
بعض اوهام در ربط و ضبط التقریر است و بنای این مختصر بر اختصار و تنزه از لوث
تعصب افتاده این طی کشح از تفصیل نموده بالاجمال این قدر گفته میشود که صحابه

بهمین
تنبیهین
ذوبین ۱۲

وتیقن نموده که درین سفر آنچه مقتضای قضا و قدر است از قوت بفعل خواهد آمد و هرگاه
مثل ابن عباس که عظمت و جلالت شأن شان باتفاق ثابت و محقق است با وصف
اظهار تلون خاطر خود تقاعد از مرافقت کردند و باوجود قلق مفارقت و گریه‌ها
های همراه نرفتند هر عذری که برای ایشان قرار داده شود همان عذر را از جانب دیگران
هم قبول باید کرد المختصر جناب امام حسین علیه السلام سوم ذیحجه بروایت صحیح و نزد
بعضی هشتم ذیحجه روز ترویه با معدودی از اهلبیت و شیعیان و موالیان
که با ایشان بودند از مکه روانه کوفه شدند وسار معه اثنین وثمانین نفساً من
اهل بیته وشیعته وموالیه فسمع فی اثناء الطریق بقتل مسلم
وتفرق جماعته فهمّ بالرجوع فقال بنو عقیل والله لا نرجع
حتی نصیب بثارنا او نقتل فقال الحسین لا خیر فی الحیوة بعدکم روانه شد
حسین با جمعیت هشتاد و دو کس از اهلبیت و یاران و غلامان خود و پس شنید
در اثنای راه خبر قتل مسلم و انتشار جماعت او پس قصد بازگشت کرد پس گفتند فرزندان
عقیل که قسم بخدا باز نخواهیم گشت تا آنکه با انتقام رسیم یا کشته شویم پس گفت
حسین که بهتری نیست در زندگی بعد شما یعنی چون آنحضرت با معدودی
از اهلبیت و یاران و غلامان از مکه بعزم کوفه خروج فرمود در اثنای راه خبر شهادت
مسلم بن عقیل و بدعهدی کوفیان و تفرق جماعت ایشان اصغا نموده عزم مراجعت
جزم کرد دیگر پسران عقیل قسمها یاد کرده باتفاق گفتند که ما معاودت نکنیم و بکوفه میرسیم
تا انتقام خود و قصاص مسلم از دشمنان میگیریم یا خود آن کشته میشویم آنجناب
بعد ملاحظه گفتگوی برادران مسلم بن عقیل ارشاد کردند که لطف زندگی بعد ازین
نیست که شما همه کشته شوید و من تنها بمانم و گویند که حضرت امام حسین
علیه السلام را در راه با جماعه جبه پوش فرزدق شاعر ملاقات گردید

واحوال کوفه پرسید فرزدق گوید که زبان من دران وقت مرضی داشت که کلام
کردن نمی توانستم لهذا باشاره گفتم که بکوفه مرو و بمکه روان شو وگویند
که چون فرزدق شاعر با حضرت حسینؑ ملاقات کرد دست آنحضرت ببوسید
آنجناب پرسیدند که ای ابا فراس از کجا می آئی گفت از کوفه فرمودند اهل کوفه را چگونه
گذاشتی گفت دلهای مردمان با تو گذاشتم و شمشیرهای ایشان با بنی امیه و قضا
و قدر از آسمان نازل ست والله یفعل ما یشاء حضرت حسینؑ در جواب گفت
که قضا را باز توان داشت بالجمله چون پسران عقیل سنگ راه مراجعت شدند
حضرت حسینؑ متوجه بعراق شد چنانکه میفرمایند ثُمَّ سَارَ نَحْوَ الْعِرَاقِ حَتّٰى اِذَا
كَانَ عَلٰى مَرْحَلَتَيْنِ مِنَ الْكُوْفَةِ فَلَقِيَهُ الْحُرُّ ابْنُ يَزِيْدَ الرِّيَاحِيُّ
وَمَعَهُ اَلْفُ فَارِسٍ مِنْ اَصْحَابِ ابْنِ زِيَادٍ شَاكِي السِّلَاحِ بعد ازان روانه
شد بطرف عراق تا آنکه رسید بجائی که دو منزل بود از کوفه پس ملاقی گشت با او
حر بن یزید ریاحی و همراه او بودند هزار سوار مسلح از همراهیان ابن زیاد
فَقَالَ لِلْحُسَيْنِ اِنَّ عُبَيْدَ اللّٰهِ بْنَ زِيَادٍ قَدْ اَرْسَلَنِيْ اِلَيْكَ وَاَمَرَنِيْ
اَنْ لَا اُفَارِقَكَ حَتّٰى اُقْدِمَ بِكَ اِلَيْهِ وَاَنَا وَاللّٰهِ كَارِهٌ فَمَا يُمْكِنُنِيَ
الرُّجُوْعُ اِلَى الْكُوْفَةِ وَلَا سَبِيْلَ اِلٰى مُفَارَقَتِكَ پس گفت
حر با حسینؑ که ابن زیاد فرستاده است مرا بسوی تو و حکم کرده است مرا باینکه
جدا نشوم از تو تا آنکه ببرم ترا نزد او و من بخدا این کار کراهت کننده ام پس
ممکن مرا باز گشت بکوفه و نه راه بسوی جدائی تو یعنی چون حر بن یزید ریاحی و راستا
راه با جناب حسینؑ درخورده گفت که مرا هر چند ابن زیاد با هزار سوار مسلح همرا
گرفتاری تو فرستاده است لیکن دل من راضی بآن نیست که ترا گرفتار
کرده پیش ابن زیاد برسانم و این هم نمی توانم که ترا گذاشته مراجعت

کوفه نمایم فقال له الحسین انّی لم اقدم هذا البلد حتّی اتتنی کتب
اهله وقد متصلّی رسلهم وانتم من اهل الکوفة فان دمتم
علی بیعتکم دخلت مصرکم والّا انصرفت فقال له الحر والله ما اعلم
هذه الکتب ولا الرسل ولا یمکننی الرجوع الی الکوفة فلا افارقک
حتی اقدم بک الیه وطال الکلام بینهما پس گفت با حر حسین
علیه السلام که من نیامدم باین شهر تا رسید بمن نامه های اهل آن نیامد پیش من
ایلچی های ایشان وشما اهل کوفه هستید پس اگر ثابت وقائم باشید بر بیعت خود درآیم
بشهر شما وگرنه باز گردم پس گفت حر با امام حسین که بخدا من نمیدانم این نامه ها را
ونه ایلچیان را ونیست ممکن مرا بازگشت بکوفه پس نمیگذارم ترا تا آنکه ببرم
ترا پیش ابن زیاد ودراز شد سخن میانه هردو بالجمله چون حر بن یزید ریاحی سبب
آمد خود بخدمت حضرت امام عرض نمود آنجناب در جواب ارشاد فرمودند که من
از خود عازم کوفه نشده ام بلکه کوفیان نامه ها وقاصدها فرستاده باصرار ومبالغه
تمام مرا طلبیدند وشما که آمده اید نیز از اهل کوفه هستید اگر ثابت وبر قرار بر عهد
بیعت خود باشید رخت عزیمت بشهر شما می کشم والا مراجعت بوطن خود
میکنم حر بیخبری خود از ترقیم نامه ها وترسیل قاصدها عرضه داشته گفت که
اکنون بازگشت من بکوفه بدون بردن جناب نزد ابن زیاد ممکن نیست وگویند
که اولا حر بر واگذاشت حضرت امام راضی شده گفته بود که جناب را اختیار است
بهر جانب که خواهند بروند من بکوفه می روم وپیش ابن زیاد عرضه میدهم که حسین
با من ملاقی نشده وبطرفی دیگر رفت که درین حال نامه ابن زیاد بنام حر بدین مضمون
رسید که ورا اسیر کردن حسین نمکنی والا بسزا ابتلا گردی که تحمل آن نتوانی
کرد بعد از ان حر بحال خود رسید که اگر سواران ابن زیاد که همراه ما هستند عرض

ماجرا نمایند عدا واند که از دست جور ابن زیاد بر سر وقت ما چه رود و باز مبالغه در بردن
آن جناب نزد ابن زیاد بکار برده تا آنکه از طرفین کلام بطول انجامید و سلسله
سخن از جانبین دراز کشید قصه کوتاه چون حضرت امام رضی حر دریافت
عنان عزیمت از کوفه بتافت و سائق و قائد قضا و قدر کشان کشان آنجناب را
بکربلا انداخت حالا این واقعه شنیدنی و کارگزاری تقدیر دیدنی ست
فَأَخَذَ الْحُسَيْنُ عَنْ طَرِيقِ الْكُوفَةِ إِلَى كَرْبَلَاءَ وَنَزَلَ بِهَا فِي الْيَوْمِ الثَّانِي
مِنَ الْمُحَرَّمِ سَنَةَ إِحْدَى وَسِتِّينَ وَلَمَّا نَزَلَ سَأَلَ عَنِ اسْمِهَا فَقِيلَ
هَذَا مَوْضِعٌ يُقَالُ لَهُ كَرْبَلَاءُ فَقَالَ مَوْضِعُ كَرْبٍ وَبَلَاءٍ فَنَزَلَ الْقَوْمُ
وَحَطُّوا الْأَثْقَالَ وَنَزَلَ الْحُرُّ وَقُبَالَةَ الْحُسَيْنِ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُ
بِأَرْضِ كَرْبَلَاءَ پس بازگشت حسین از راه کوفه و متوجه شد بسوی کربلا
و رسید در آن بتاریخ دوم محرم سال شصت و یکم و هرگاه رسید پرسید از نام
آن مکان پس گفته شد که این مقامیست که آنرا کربلا گویند پس گفت که این جای
کرب و بلاست پس فرود آمدند قوم و انداختند بارها را و فرود آمد حر و لشکر او مقابل
حسین رضی الله عنه بزمین کربلا و در ترجمه طبری وغیر آن نویسند که چون امام حسین
بکربلا رسید حر بن یزید ریاحی بطریق خیرخواهی عرضه داشت که اینک فوج دیگر
فرستاده ابن زیاد میرسد جناب را امید گذارم که شبا شب کوچ کرده
بجانب دیگر روند چنانچه آن جناب کوچیده تمام شب قطع مسافت فرمود
چون سپیده صبح رسید دید که همان زمین کربلا اوردست و گویند که این معامله
تا هفت شب اتفاق افتاده که همه شب راه میرفتند و باز دم صبح خود را بزمین
کربلا می یافت تا آنکه کار بجائی رسید که شتران پا می زدند از جای خود حرکت
نمی کردند پس چار و ناچار به تقاضای مشیت کردگار همانجا رخت اقامت

کشوده طرح مقام انداخت و زمین که میخ در زمین می زدند و میخ هم از درخت
میگرفتند خون از زمین و درخت گل میکرد و بمشاهده این حال حسین فرمودند که از اینجا رفتن
نمی توانم که جای موعود زمین و مشهد و مقتل من این زمین است و نیز در ترجمه طبری است
که چون حسین بکربلا رسید در خواب دید که آن حضرت صلی الله علیه واله وسلم با جماعه ملائکه
تشریف آورده حسین را در کنار گرفتند و فرمودند که ای فرزند من میدانم که دشمنان
قصد تو کرده و در صدد کشتن افتاده اند ایشان از شفاعت من در قیامت محروم اند
و نزدیک است که خدای تعالی ترا بدرجه شهادت رساند و بهشت را برای تو
آراسته اند و پدر و مادر تو منتظر نشسته پس آن حضرت علیه الصلوة والتحیة دست
بر سینه حسین نهاده فرمود اللهم اعط الحسین صبرا و اجرا حسین از خواب بیدار
شد و بر اهل بیت خود این خواب برخواند جمله گریان شدند و کلمه انا لله وانا الیه راجعون
بزبان راندند القصه چون خبر وصول حضرت امام حسین علیه السلام بزمین کربلا در کوفه
بگوش ابن زیاد رسید آنچه از دست جورش بوقوع آمد آنرا باید شنید شعر

كَتَبَ عُبَيْدُ اللهِ كِتَابًا اِلَى الْحُسَيْنِ يُطَالِبُهُ اِلَى بَيْعَةِ يَزِيْدَ فَلَمَّا وَرَدَ
الْكِتَابُ عَلَى الْحُسَيْنِ فَقَرَءَهُ وَاَلْقَاهُ وَقَالَ لِلرَّسُوْلِ مَا لَهُ عِنْدِيْ
جَوَابٌ فَرَجَعَ الرَّسُوْلُ اِلَى ابْنِ زِيَادٍ فَاشْتَدَّ غَضَبُهُ وَجَمَعَ النَّاسَ وَ
جَهَّزَ الْعَسَاكِرَ وَسَيَّرَ مُقَدَّمَهَا عُمَرَ بْنَ سَعْدٍ وَكَانَ وَلَّاهُ الرَّيَّ
وَاَعْمَالَهَا وَكَتَبَ لَهُ فَاسْتَعْفٰى مِنْ خُرُوْجِهِ اِلَى قِتَالِ الْحُسَيْنِ
فَقَالَ لَهُ ابْنُ زِيَادٍ اِمَّا اَنْ تَخْرُجَ وَاِمَّا اَنْ تُعِيْدَ عَلَيْنَا
كِتَابَنَا بِتَمْلِيْكِ الرَّيِّ وَاَعْمَالِهَا وَتَقْعُدَ فِيْ بَيْتِكَ
فَاخْتَارَ وِلَايَةَ الرَّيِّ پس نوشت عبید الله نامه بحسین برای طلب
بیعت یزید پس هرگاه رسید نامه پیش حسین پس خواند آنرا و انداخت آنرا

وگفت به قاصد که نیست این نامه را نزد من جواب پس بازگردید ایلچی بسوی
ابن زیاد پس سخت شد خشم او و جمع کرد مردم و سامان کرد لشکرها را و تجویز نمود
سردار لشکر عمر بن سعد را و بود ابن زیاد که حاکم کرده بود ابن سعد را بر ولایت
ری و اضلاع آن و نوشته بود سند برای او پس استعفا نمود ابن سعد
از خروج خود برای جنگ حسین پس گفت با ابن سعد ابن زیاد که یا خروج کنی
برای جنگ حسین و یا باز دهی مرا سند یا که حکومت ری و اضلاع آن
بتو داده ام و بنشینی در خانهٔ خود پس اختیار کرد ابن سعد ولایت ری
را اجمالاً چون ایلچی ابن زیاد ناکام برگشته عرض حقیقت پیش او کرد نائرهٔ
غضب ابن زیاد رو باشتداد آورده سر بی آسمان کشید و چون
سوخته بر خود پیچیده و بصدد محاربه با حسین افتاد و جمع مردم و سامان لشکر
برای جنگ نموده ابن سعد را که عامل ری و اضلاع آن ساخته بود
طلبید تا مقدمة الجیش گشته بسرکردگی لشکر اپنے قتال کربلا روانه شود
و جنگ با حسین نماید ابن سعد از اختیار این کار استعفا نموده خود را
یک سو کشید و خواست که بر قتال و محاربه حسین نرود که ابن زیاد و انوشت
که ای ابن سعد یا بر حسین خروج بکن و برای جنگ او برو یا از حکومت
ری دست بردار سند یکه بتو داده ام آن را مسترد نما و در خانهٔ خود بنشین
پس ابن سعد دنیا را بر دین اختیار کرده استرداد سند حکومت
ری و معزولی از آن گوارا نساخته بقبول حکم ابن زیاد پرداخت
وطلع الى قتال الحسين بالعساكر فما زال ابن زياد يجهز
جيوشا الى ان يجتمع عند عمر ابن سعد اثنان وعشرون الفا ما بين
فارس وراجل فنزلوا شاطئ الفرات وحالوا بين الماء وبين

الحسین و اصحابه و کان اکثر المقاتلین بقتاله قد
کاتبوه و بایعوه و بعد آمد ابن سعد برای قتال حسین با لشکرها پس همیشه
ابن زیاد تجهیز لشکر و سامان فوج برای ابن سعد میکرد تا آنکه مجتمع و فراهم
شد نزد عمر بن سعد بیست و دو هزار کس از سوار و پیاده پس فرود آمدند
بکنارهٔ آب فرات و حائل شدند میان آب و حسین و اصحاب او و بودند
اکثر خروج کنندگان بجنگ او کسانیکه به تحقیق نامه‌ها نوشتند و بیعت با او نمودند
یعنی ابن سعد بطمع حطام دنیوی دین را بدنیا فروخت و ذخیرهٔ نکال و وبال
اخروی اندوخته بمقابلهٔ حسین بر آمده لشکر مهیا کرد و ابن زیاد خسران
نهاد پی در پی فوجها برای کمک ابن سعد میفرستاد تا آنکه ابن سعد با جمعیت
بیست و دو هزار پیاده و سوار هفتم محرم در کربلا رسیده حائل میانهٔ لشکر حسین
و شط فرات گردیده بر کنار آب با لشکر نزول کرده و صرف آب را از لشکر حسین
باز داشته عرصه بر آنجناب تنگ ساخت چندانکه چه جای یاران و موالیان
صغار و کبار اهلبیت ساقی کوثر و شفیع روز محشر محتاج برای یک قطره آب از تشنگی
بیتاب و دل و سینه بریان و کباب گشتند درین حالت یزید همدانی که از
لشکریان حسین بن علی بود بخدمت امام مظلوم عرض داشت که اگر فرمان
رود پیش ابن سعد رفته استجازت آب کنم ارشاد شد که اختیار است
چون یزید همدانی نزد ابن سعد رفت با او در خور دوستی بسلام که شعار
اسلام است نکرد ابن سعد خطاب با یزید همدانی کرده گفت که ای برادر همدانی
ترک سلام چرا گفتی آیا من مسلمان نیستم و خدا و رسول را نمی‌شناسم یزید همدانی
جواب داد که دعوای بر اسلام میکنی و دعوی مسلمانی میکنی و خروج بر ابن رسول
و اولاد بتول نموده کمر بقتل ایشان بسته و تشنه میخواهی که ایشان [illegible] فرات

دریایی ست که سگ و خوک از آن آب میخورند و حسین بن علی ع و برادران و فرزندان
و زنان اهلبیت عصمت و طهارت از تشنگی جان بلب وارند و تو آب را از ایشان
منع کرده و باز میگویی که من خدا و رسول را می شناسم و مسلمانم پس ابن سعد
گفت که ای یزید همدانی همه را راست گفتی لیکن چه کنم که دل من راضی بگذاشتن
حکومت ری نمی شود و اضلاع آن نمی شود پس یزید همدانی مراجعت کرده حقیقت حال بجناب
حسین عرض نموده با این حکایت است آنچه در صحیح بخاری و ترمذی مرویست
و خلاصه اش اینکه شخصی از اهل عراق بخدمت ابن عمر از طهارت خون پشه پرسید
گفت که عراقیان از خون پشه می پرسند و فرزند رسول را کشتند و خونش حلال
دانستند و من بگوش خود شنیده ام که آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم میفرمود
و هما ریحانتای من الدنیا گویند که چون لشکر ابن سعد آماده بجنگ شد حسین بن علی
علیهما السلام از مقام خود برآمده روبروی ایشان بایستاد و بعد حمد
و ثنای خدا خطاب بلشکریان یزید نموده فرمود که ای مردمان ببینید که من
کدامم و نسب مرا بیان کنید و در دلهای خود تامل کرده بگویید که شما را
کشتن خون من و هتک حرمت من درست است یا نیست و من پسر دختر
نبی شما نیستم و فرزند پسر عم رسول خدا نیستم آیا حمزه سید الشهدا عم من
نیست و آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در حق من و برادر من سیدا
شباب اهل الجنة نفرموده و دیگر از فضائل و مناقب خود بیان فرموده
حجت را بر اعدا تمام ساخت و نیز گویند که چون لشکریان ابن سعد آب را
بر لشکر حسین بند نموده کار بر اهلبیت نبوت تنگ گرفتند حسین بن علی
با ابن سعد نوشت که از سه کار یکی اختیار کن یا مرا بگذار تا بمکه روم یا اجازه
بده که رخصت سرحدی باشم دیگر گشته و آنجا بنشینم یا مرا پیش یزید بفرست

ابن سعد جواب داد که باش تا با ابن زیاد بنویسم چون با ابن زیاد مایهٔ فساد نوشت او
تهدیدی بر ابن سعد کرد که اگر حسینؑ دست به بیعت یزید بگذارد بهتر والا او را باید کشت
و من ترا برای جنگ فرستاده ام نه برای صلح باید که هنگامهٔ قتال را گرم کنی
والا بجای تو دیگری میرسد چون نامهٔ ابن زیاد با بن سعد رسید همان وقت
صف آراست و لشکر را بمقابله درست کرد و گفت که ای حسینؑ من بسیار خواستم
که تو بیعت با یزید کنی و من به خون تو مبتلا نشوم این کار سرانجام نیافت اکنون
آماده بجنگ باید شد و نیز گویند که چون لشکر ابن سعد آب فرات را
پس پشت گرفته فرود آمد و خیمه گاه حسینؑ ریگستان بوده آب هر گاه که منع کردند
چاه ها کندیدند تا هفتاد دست کاویدند آب نیافتند اهلبیت نبوت و دیگر
یاران و موالیان و دواب از تشنگی بیتاب شدند و از خشکی کام احدی را
طاقت گفتار نماند و باشاره سخن می گفتند و باتیمم نماز می گذاردند چون بیطاقتی
بر زنان و کودکان از حد در گذشت حسینؑ عباس بن علیؑ را باتنی چند برای
آوردن آب فرستاد یزیدیان نگذاشتند که آب بگیرد و عباس را مجروح کردند
و همراهیان او را کشتند عباسؑ زخمها خورده بخدمت حسینؑ رسید و بزبان
حال گفت که بجز آب شمشیر آبی نصیب ما شدنی نیست و بعضی روایت کرده اند
که حسینؑ در صحرا ایستاده بود شخصی بخدمت آن حضرت حاضر شد دید
که آنجناب مشغول تلاوت قرآن است و اشک از چشم جاری است عرض نمود
که چگونه وارد این موضع شدی فرمود که کوفیان نامه ها نوشتند و قاصدها
فرستادند و مرا طلبیدند و این زمان تشنهٔ خون من شده اند و اکثر از
خارجین بقتال من کسانی هستند که دست به بیعت من داده اند و از
ترجمهٔ صواعق منقول است که چون بر حسینؑ ابن حنفی گذشت نصیحت برادر

خود یعنی حسین بن علیؑ یاد کرده می گریست که وقت رحلت فرموده بودند که ای
حسین از سفهای کوفه و اعوان آن بر حذر باشی و بر اقوال ایشان خروج نکنی که
موجب خفت و پریشانی تو گردد و در ترجمه طبری است که حسینؑ در خیمه آمد و حرم محترم
را نصیحت فرمود و امر بصبر نمود و زنان بگریه در آمدند حسینؑ زنان را از گریه
منع کرده نظر بجانب آسمان برداشته گفت که خداوندا تو میدانی که بیعت
با من کردند و بازش بشکستند یارب تو داد من از ایشان بستان پس مردم
همراه را طلبید و همه را جمع کرد و گفت که آنچه بر شما بود کردید و شرط خدمت بجا
آوردید شما اندک آید و ایشان بسیار شما را از بیعت خود بیرون کردم بهر طرفیکه
خواسته باشید بروید و من از جان خود نا امید شدم همه با عهد داشتند
که این از ما نخواهد شد که ترا در دست اعدا این روز سیاه مبتلا بگذاریم
و جان خود بسلامت بریم فردای قیامت پیش جدت چه عذر کنیم
ما همه جانهای خود را پیش تو فدا می کنیم پس مضمون این شعر شعر
گر دست دهد هزار جانم ٭ در پای مبارکت فشانم ٭ همراهیان
آنحضرت کمر همت چست بستند و دست از حیات خود شستند و منتظر شهادت
نشستند که لشکر ابن سعد بمقابله در آمده آماده کارزار گردید پس آنچه اتفاق افتاد
آنرا باید شنید فَلَمَّا تَيَقَّنَ اَنَّ الْقَوْمَ مُقَاتِلُوهُ اَمَرَ اَصْحَابَهُ فَاحْتَفَرُوا
حُفْرَةً شَبِيهَةً بِالْخَنْدَقِ حَوْلَ الْعَسْكَرِ وَجَعَلُوا لَهَا جِهَةً
وَاحِدَةً يَكُونُ الْقِتَالُ مِنْهَا وَرَكِبَ عَسَاكِرُ ابْنِ سَعْدٍ
وَاَحْدَقُوا بِالْحُسَيْنِ وَزَحَفُوا وَاقْتَتَلُوا پس هرگاه بیقین دانست
که همراهی جماعه ابن سعد قتال خواهند کرد با او امر فرمود اصحاب خود را پس
ساختند سنگری شبیه بخندق گرداگرد لشکر و داشتند برای آن جهت واحد

که باشد قتال ازان درین حال سوار شدند لشکریان ابن سعد و نزغه کردند لشکر
حسین را و هجوم نمودند و شروع جنگ ساختند یعنی چون حسین مظلوم بیقین
دانست که لشکریان ابن سعد دست از تعرض باز نمیدارند و هرای جنگ گذارند
اصحاب خود را حکم فرمود تا آماده جنگ شوند و داد شجاعت داده کسب شهادت
نمایند پس یاران آنجناب بگرد گرد اگرد لشکرگاه شبیه بخندق ساختند و برای
آن راهی داشتند که همان راه برای جنگ بیایند و کارزار نمایند و چون که اصحاب
حسین این سامان کردند سواران ابن سعد خیمه گاه حسین را حلقه نموده بجنگ
پرداختند و هنگامه قتال گرم ساختند پوشیده نماند که چون دهم محرم رسید و صبح
عاشورا از افق مشرق دمیدن گرفت و میدان ابن سعد لشکر آراسته صف بمقابل جنگ
کشید جناب سید الشهدا علیه التحیة والثنا بعد تادیه نماز صبح بر جماز نشسته
روبروی لشکر ابن سعد آمده (ناقه شتر) خطبه خواند و بعد فراغ از حمد خدا و نعت مصطفی
صلی الله علیه و آله وسلم خطاب باطرف مقابل فرموده ارشاد کرد که ای مردمان
ببینید که ترسایان نشان سم خر عیسی را تعظیم میکنند و یهودان اگر اثری
از آثار موسی می یابند احترام میدارند و من که پسر دختر پیغمبر شما هستم که بقتل
من بسته اید و نمیدانید که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم مرا فرزند خود خوانده
و عزیز داشته و مدح و ثنای من کرده آیا خون کسی از شما ریخته ام که در صدد
قصاص او دشمن جان من شده اید یا مال شما بر ذمه منست که طالب آن می نمائید یا دیگر
مطالبه دارید که بهای آن عرصه بر من تنگ کرده اید من بمدینه منوره بگوشه خود
نشسته بودم مرا آنجا نگذاشتید بلکه آدم و رسولان در طلب من فرستادید
و نامه ها نوشتید نزد شما رسیدم با من غدر کردید و نقض عهد نمودید چون این
خطبه خواند هیچکس جواب نداد پس فرمود که حجت خدا بر شما ست و شما را بر من

ججتی نیست و اشتر را بجوابا نید و بر اسپ سوار شد و صف بیاراست تا ایشان ابتدا
کنند گویند که مردی از لشکر ابن سعد عبد الله نامی که در حقیقت عبد الشیطان بود اسپ
را جولان داده بمیدان درآمد دید که آتشی بر گرد عیال و اطفال حسین روشن کرده اند
تا کسی آنجا نرود و گفت که ای حسین بشارت باد ترا به آتش دنیا پیش از آتش آخرت
آنجناب در حق او دعای بد کرد هماندم پای اسپش در گوی افتاده و او را بمیان خندق
بر آتش انداخت آخر آن ناری در میان آتش بسوخت بعد از ان دو تن از لشکر
ابن سعد برآمده مبارز خواستند از ین طرف دو کس بمقابله برآمدند و آن هر دو را
کشته بجهنم رسانیدند و گویند که هرگاه مبارزی را برای جنگ لشکریان
ابن سعد میخواستند امام مظلوم پیش قدمی میکرد و موالیانش نمیگذاشتند
و می گفتند که یا ابن رسول الله تا از مایان هر کس هم زنده و سلامت است ترا بجنگ
نمیگذاریم بالجمله لشکریان ابن سعد یافتند که همراهیان حسین دل بمرگ نهاده اند بمقابله
فردی فردی از عهده جنگ بر نتوان آمد لهذا بمقابله یک کس چند تا برآمده بمبارزت حسین ع
تیرباران میکردند تا آنکه هر کس که از لشکریان حسین ع برای جنگ میرفت زنده نمی گشت
و از ینجاست که میفرمایند و لم یزل یقتل من اهل الحسین رضی الله عنه
واصحابه فواحد بعد واحد الی ان قتل منهم ما ینیف علی خمسین رجلا و همواره کشته
میشدند از اهلبیت حسین علیه السلام و یاران او یکی پس یکی تا آنکه کشته شدند ازینها
زیاده بر پنجاه کس فعند ذلک صاح الحسین اما من مغیث یغیثنا
لوجه الله اما من ذاب یذب عن حرم رسول الله صلی الله
علیه وآله وسلم پس درینحال فریاد کرد حسین ع آیا فریادرسی هست که بفریاد ما رسد
برای خدا آیا دافعی هست که دفع کند از حرم پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم یعنی
چون اکثری از یاران و موالیان اهلبیت بقتل رسیدند زیاده بر پنجاه کس از اهل

واصحاب حسین علیه السلام جام شهادت کشیدند حسین علیه السلام بفریاد آمد و
اظهار استغاثه کرد و این فریاد و استغاثه فقط برای اتمام حجت بوده تا معلوم شود
که درین حال کدام کس از اعیان اسلام شریک مصیبت امام انام میگردد
فاذا بالحر بن یزید الریاحی الذی تقدم ذکره قد اقبل علی
فرسه الیه وقال یا ابن رسول الله انی کنت اول من خرج علیک وانا الآن
فی حزبک فمرنی ان اکون مقتولا فی نصرتک لعلی انال شفاعة جدک
غدا ثم کر علی عسکر عمر بن سعد فلم یزل یقاتلهم حتی
قتل وقتل معه اخوه وابنه ومولاه ایضا پس یکناگاه
حر بن یزید ریاحی که متقدم شد ذکر او بتحقیق متوجه شد سوار بر اسپ خود بطرف
حسین و گفت ای فرزند پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم هر آینه بودم من اول کسیکه
خروج کرد بر تو و اکنون در گروه توام پس بفرما مرا تا اینکه با تو کشته شده در مددگاری
تو تا بیابم شفاعت جد تو فردای قیامت پس حمله کرد بر لشکر ابن سعد پس مقاتله
کرد با آن قوم تا آنکه کشته شد و کشته شد با او برادر او و پسر او و مولای او نیز یعنی چون
حسین فریاد برکشید و صدای استغاثه از امام مظلوم بلند گردید حر بن یزید ریاحی
همین که بیکسی جناب سید الشهدا و فرزند رسول خدا ملاحظه کرد بتوفیق سعادت
ابدی از اطاعت ابن سعد خود را کشیده و بسابقه عنایت سرمدی از رفاقت
یزیدیان انحراف ورزیده بحضور امام مظلومان رسیده عرضه داشت که چنانکه
از اولین خارجین بقتال تو بودم همچنان از سابقین ناصرین توام فرمان ده که جان
خود را در هوای نصرت تو گذارم و فردای قیامت نقد شفاعت جد امجد تو بدست
ایمان آرم این بگفت و بمعیت برادر و پسر و مولای خویش بر لشکر ابن سعد بتاخت
و این هر چهار تن چندان بعرصه مقاتله گرم گیرودار دیدند که بسیاری را از قوم اشقیا

به تیغ و تیر رسیده شادان بمنزل شهادت رسیدند مجملاً چون یاران
و موالیان حسین یکیک داد شجاعت میدان جنگ داده جانهای خود را فدای
تولای فرزند رسول خدا و اهلبیت مصطفی نمودند و غیر از تنی چند از عزیزان و قریبان حسینی
باقی نماندند جناب سید الشهدا فرمود که حالیا نوبت منست و خواست که از صف
قتال برآمده متوجه لشکر اعدا شود که برادر و برادرزادگان و سائر عزیزان فریاد کردند
که تا یک تن هم از ما جانی بقالب دارد ترا بجنگ نمی گذاریم چون از ینها هم یکی بعد دیگری
کار خود کرده بدرجه شهادت فائز گردیدند ناچار نوبت مقابله سید الشهدا
تن تنها با لشکر اشقیا رسید اکنون آنچه ناشنیدنی بود شنیدنیست و هرچه
نادیدنی بود دیدنی فالتحم القتال حتى قتل اصحاب الحسين باسرهم
وولده واخوته وبنو عمه وبقي وحده فبارز بنفسه وسيفه
مسلول في يده لم يزل يقاتل ويقتل من برز اليه حتى قتل
منهم الكثير فاثخنته الجراحات والسهام تاتيه من كل جانب
پس باشتداد رسید قتال تا آنکه کشته شدند همه یاران حسین و فرزندان او
و برادران و عمزادگان او و باقی ماند آن حضرت تن تنها پس مبارزت فرمود
بنفس نفیس خود درحالیکه شمشیر برهنه بود در دست او پس بسیار مقاتله میکرد
و میکشت هر کسی را که می برآمد بمقابله او تا آنکه کشت از ایشان بسیاری را
پس در گرفت او را زخمها و تیرها میرسیدند بر بدن او از هر جانب یعنی چون نائره
قتال سر بافلاک کشید و کار از یاران و موالیان و فرزندان و برادران و عمزادگان
در گذشته نوبت محاربه بحضرت سید الشهدا رسید تن تنها سیف مسلول
در دست گرفته بمقابله قشون اشقیا پرداخت و زبان بلاغت ترجمان را باین شعر
آبدار آشنا ساخت نظم انا ابن علي الحبر من آل هاشم * كفاني بهذا مفخرا حين افخر *

وجدی رسول الله اکرم من مشی ✽ ونحن سراج الله فی الارض یزهر ✽ وفاطمة
امی سلالة احمد ✽ وعمی یسمی ذو الجناحین جعفر ✽ وفینا کتاب الله انزل صادقا ✽
وفینا الهدی والوحی والخیر یذکر ✽ و هر کسیکه از لشکر مخالف روبروی او میگشت او را کشت
تا آنکه جم غفیر و جماعة کثیر از دست و تیغ او بهاویه دوزخ شتافتند و تزلزلی عجیب
و لرزشی غریب در فوج مخالف راه یافته پس هرگاه عرصه مقاتله بر لشکر اعدا تنگ
شد از دور حمله کرده او را تیر باران میکردند چون ازین هم کاری نگشود شمر ذی الجوشن
حیله دیگر انگیخت و آتش بهر پا نموده در کاشانه فریب بیخت چنانکه می فرمایند
واقبل الشمر والجیش حتی السکک فی فناء خیامه فحال بینه
وبین رحله وحرمه فصاح الحسین ویحکم یا شیعة
الشیطان الذی اقاتلکم فما لکم تتعرضون للحرم فان
النساء لم یقاتلنکم وقال الشمر لاصحابه کفوا عن النساء
فاقبلوا الی الحمل فی نفسه فحملوا بالسهام والرماح حتی
سقط علی الارض شهیدا واخذ راسه نصر بن خرشة
فلم یقدر ان یقطع راسه فنزل خولی بن یزید
فقطع راسه وفی روایة فقال الشمر لاصحابه ویلکم
ما تنتظرون بالرجل وقد اثخنته الجراحات وقالوا
علیه بالسهام والرماح حتی وصل سنان بن انس الاشقی
الی حیث سقط عن الفرس وضربه بالرمح علی وجهه فاقترب
سنان بن انس النخعی فطعنه برمح و نزل خولی بن یزید
لیقطع راسه فارتعدت یداه فنزل اخوه شبل
بن یزید فقطع راسه ودفعه الی اخیه خولی

و پیش آمد شمر ذی الجوشن سکونی با لشکر خود پس حائل گشت در میان امام مظلوم
و خیمه حرم او پس فریاد کرد حسین که وای بر شما ای گروه شیطان منم آنکه قتال
میکنم با شما پس برای چه شما متعرض میشوید بحرم که بیرا زنان قتال با شما نکرده‌اند
پس گفت شمر باصحاب خود باز مانید از زنان و قصد کنید بسوی این مرد پس میل
کردند به تیر و نیزه با تا آنکه افتاده بر زمین شهید شده و خواست که ببرد سر او را از ضرب
خورشید پس قدرت نیافت بر بریدن سر او پس فرود آمد از اسب خولی بن یزید پس
ببرید سر او را و در روایتی هست پس گفت شمر بیاران خود وای بر شما چه انتظار میکشید
باین مرد و حال آنکه فرا گرفته است او را زخمها و پیاپی رسیده بر او تیر و نیزه‌ها تا آنکه
رسید تیر بر جبهه‌ی او بدبختان بسوی حلق او پس فرود افتاد از اسب و بزد شمر شمشیری
بر روی او پس برسید او را سنان بن انس نخعی پس هجوم کرد او را به نیزه و فرود
آمد از اسب خولی بن یزید تا ببرد سر او را پس بلرزید دستهای او پس فرود آمد
از اسب برادر او شبل بن یزید پس ببرید سر او را و بینداخت آنرا بسوی برادر
خود خولی مجملا چون لشکریان ابن سعد تاب مقابله و محاربه با جناب سید الشهدا
علیه الوف من التحیة والثنا در خود نیافتند شمر بدسگال حیله دگر اندیشیده خود را با جماعت
خود میان حسین و حرم محترم حائل کرده خواست که دست تعرض باهلبیت نبوت
دراز کند که امام مظلوم نعره و یحکم یا شیعة الشیطان زده فریاد کرد که من با شما جنگ میکنم
این چه نامردیست که بر زنان بیگناه می تازید چون اصغای این صدای صاحبتان
شمر از تعرض بخیمه سراپرده عصمت و طهارت دست کشیده با همراهیان خود روی
متوجه آن حضرت گردید پس از یکطرف جماعت شمر از طرف دیگر خروج آخته حمله
آوردند جناب سید الشهدا را از پس و پیش در میان گرفته الغرض یاران شمر
و سینه را از هر دو سو بر سر وقت امام مظلوم باریدند که آن یکتا در میدان وفا

لجام تسلیم و رضا بدست گرفته از پشت اسب بر زمین شهادت افتاد
و عنان عزیمت از حیات اینجهان بی ثبات یکسو کشیده رخت اقامت بفردوس
اعلی کشاد و گویند که این سانحه بعد زوال شمس از نقطهٔ دائرهٔ نصف النهار بوده که
جزو اول از اجزای وقت نماز پیشین است و گویا این حال دال بر آنست که تکبیر
افتتاح بر پشت اسب و رکوع بعد انفراز ازان و سجده هنگام وصول بر زمین
دست داده و باین صورت هیئت مجموعی نماز ظهر رخت ظهور بعدم واپسین کشاد
و اختلافی که در قاطع سر مبارک است در اصل رساله مرقوم است و اصح همین است
که این شقاوت را ازل بر ناصیهٔ حال خولی بن یزید بدمآل نوشته اند اگرچه بعضی
این شناعت نصر بن خرشه را گفته اند و در روایتی است که چون تن مبارک بکثرت
جراحات سهام و رماح غربال شد شمر ملعون تحضیض باصحاب خود کرد که باوجود
مشبک شدن بدنش بزخمهای تیر و نیزه هنوز زنده گذاشته اید که ناگاه تیری از
دست بدبختی از بدبختان بکام حضرت امام رسیده کار او را تمام کرد که از پشت
اسب بر زمین افتاد و درین حال شمر ناعم شمشیری بر روی مبارک حواله کرد
و سنان بن انس نخعی از پی رسیده بزخم نیزه مجروح ساخت و خولی بن یزید از
اسب فرود شده خواست که بقطع سر بپردازد که دستش لرزید و شبل بن زیاد
سنگدل روبراه در شتاب از اسب فرود آمده سر مبارک را از تن بریده پیش او
خود خولی انداخت و بعد ازان انچه از دست بیداد لشکریان شمر و ابن سعد بر خیمهٔ
آل طه و یسین رفت بیانش میسر نیست ثم دخلوا علی حرمهم واسروا اثنی عشر
غلاما من بنی هاشم و من کان من النساء پس در آمدند بر حرم محترم و اسیر
کردند دوازده کس از طفلان بنی هاشم و هر کس را که بودند از زنان
وامر ابن سعد و شمر نفرا فرکبوا خیولا واوطؤا الحسین

وحکم کرد ابن سعد و شمر گروهی را پس سوار شدند اسپها پی سپر ساختند تن حسین
علیه السلام را وَاَرسَلُوا الرَّاسَ المُکَرَّمَ مَعَ بَشِیرِ بنِ مَالِکٍ وَخَولِی
بنِ یَزِیدَ اِلَی ابنِ زِیَادٍ و فرستادند سر مکرم امام علیه السلام را با بشیر بن مالک
و خولی بن یزید بسوی ابن زیاد بالجمله چون سر حسین مظلوم را بخنجر بیداد از تن
جدا کردند و شجره رسالت و دوحه نبوت و نبالت را به تیشه ظلم بریدند گویند
که قیس بن اشعث پیراهنش از تن بی سر کشید و حبیب بن بدیل شمشیر او گرفت
و شمر با همراهیان خود قصد خیمه اهلبیت عصمت و طهارت نموده بتاراج
پرداخت علی بن الحسین که در بستر بیماری افتاده بود همین که نظر شمر بحالش افتاد
خواست که او را بکشد که شخصی دستش گرفت و گفت که مسلمانان اطفال کفار
را نکشند و تو این کودک بیمار مسلمان را می کشی شمر جواب داد که امیر یعنی ابن زیاد
فرموده است که نرینه از آل عبا نباید گذاشت او گفت که این همه را پیش امیر
باید فرستاد تا هر چه خواست او باشد بعمل آرد و پس عمر ابن سعد گفتند که اسپان
را بر تن حسین دوانند چنانچه بست کس از سواران جسم شریف و مطهر لطیف
حسین را پایمال سم اسپان ساختند چندانکه استخوان تن مبارک ریزه ریزه
شده بشکست و سر مبارک را بر نیزه کرده با بشیر ابن مالک و خولی بن یزید بکوفه
پیش ابن زیاد فرستادند و زنان اهلبیت را بر شتران بی پرده سوار کرده
و علی بن حسین بیمار را بر شتر انداخته روانه بکوفه ساختند و گویند که ابن سعد
یک روز در کربلا مقام کرده کشتگان خود را در گور نموده و تن حسین و همراهیانش
تا سه روز همچنان افتاده ماند و کسی دفن نکرد تا آنکه مردم غاضریه که آن قریه ایست
بر کنار فرات فراهم شده تن حسین را در یک گور و دیگر بنی هاشم را و جنب او و باقی
شهدا را انجا کرده دفن کردند حالا اسامی شهدای اهلبیت که با جناب سید الشهدا

در کربلا شهید شدند باید شنید و سرشک غم از دیده چون ریخت در ماتم این خیار اهل عالم باید بارید

واستشهد معه رضی الله عنه خمسة من اخوته العباس بن علی وعثمان ابن علی ومحمد ابن علی وعبد الله بن علی وجعفر ابن علی وثلاثة من ولد الحسن اخیه القاسم ابن الحسن وعبد الله ابن الحسن وعمر ابن الحسن وقیل ابو بکر ابن الحسن وقتل معه ابناه علی الاکبر فانه قاتل بین یدی ابیه حتی قتل شهیدا وعبد الله قتل صغیرا بکربلاء جاءه سهم وهو فی حجر ابیه فقتله وقتل معه محمد وعون ابنا عبد الله بن جعفر وعبد الله وعبد الرحمن وجعفر بنو عقیل ابن ابی طالب فهؤلاء مع الحسین ستة عشر رجلا او سبعة عشر رجلا من خیار اهل بیت رسول الله صلی الله علیه واله وسلم قد استشهدوا یومئذ و شهید شدند با حسین علیه السلام پنج کس از برادران او عباس بن علی وعثمان بن علی ومحمد بن علی وعبد الله بن علی وجعفر بن علی وسه کس از پسران حسن برادر او قاسم بن حسن وعبد الله بن حسن وعمر بن حسن وگفته شد ابو بکر بن حسن وشهادت یافتند همراه سید الشهدا او دو پسر او علی اکبر پسر بزرگ او مقاتله کرد حضور پدر خود تا آنکه کشته شد در معرکه وشهادت یافت وعبد الله شهید شد صغیر سن بکربلا رسید حلق او تیر بدبختی درحالیکه او در کنار پدر خود بود پس کشت او را وشهید شدند با امام مظلوم محمد وعون هر دو پسر عبد الله بن جعفر بن ابیطالب وعبد الله وعبد الرحمن وجعفر پسران عقیل بن ابیطالب پس این جماعه همراه حسین علیه السلام شانزده یا هفده مرد از بهترین اهل بیت

رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم بتحقیق شهید شدند آن روز جملگی پنج کس از برادران
جناب سید الشهدا یعنی عباس و علی و محمد و عبدالله و جعفر ابنای علی مرتضی
علیه السلام و قاسم و عبدالله و عمرو و بعضی ابوبکر نیز از فرزندان حسن
بن علی برادر بزرگ او و دو کس از فرزندانش یکی علی اکبر که بحضور پدر
بزرگوار در معرکه جنگ با لشکر کفار رخت کارزار گشاده و دیگری عبدالله
که بعضی او را علی اصغر گویند در خورد سالگی از صدمه تیر بحنجر از بدبختان
فوج اعدا که بر حلق معصوم رسیده در کنار پدر جان داده و محمد پسر دیگر
و دو کس از پسران عبدالله بن جعفر بن ابی طالب و عبدالله و عبدالرحمن
و جعفر هر سه پسر عقیل بن ابی طالب این جمله شانزده یا هفده کس
از خیار اهلبیت رسالت در معرکه کربلا همپای سید الشهدا محرز
قصبات السبق در مضمار شهادت گشتند و دیگر از اولاد مهاجرین و انصار
نیز در آن روز شهید شدند و علی اوسط که لقب شریف او زین العابدین است
در واقعه کربلا بیمار و بس زار و نزار بوده بعد شهادت برادر خود
یعنی حضرت علی اکبر بخدمت امام آل عبا حاضر شده عرضداشت که اجازت
رود تا با دشمنان جنگ کرده در حضور اقدس شرف شهادت یابم آنجناب
فرمود که ای فرزندم تو یادگار رسول خدا و بقیه آل عبا هستی اگر
تو هم کشته شوی نسل رسول بالکلیه منقطع و دوحه رسالت از بیخ و بن برکنده
شود باش که هنوز با تو سهابهاست و عقب من با دشمنان محاربه
نسازی و همواره با صبر و شکر پردازی باید دانست که در اولاد شریف
حضرت امام حسین علیه السلام اختلاف است از صفوة الصفوة ابن جوزی
منقول است که امام حسین را شش پسر مسمی بعلی اکبر و علی اصغر و جعفر

و دو دختر فاطمه و سکینه بودند و ابن الاخضر در معالم العترة گفته که چهار پسر
و دو دختر بودند و عبد الله را بر آن سه پسر زیاده نموده و حافظ محب الدین
ابو العباس در ذخائر العقبی گفته که اولاد امام حسین شش پسر و سه دختر
بودند و پسر که زیاده نموده علی اوسط و محمد است و دختر زینب و نزد بعضی علی اصغر
لقب امام زین العابدین است و بعضی ایشان را علی اوسط گویند و محمد و جعفر
را حال معلوم نیست شاید قبل بلوغ وفات یافته باشند و باقی از پسران
آن حضرت در واقعه کربلا فقط علی زین العابدین مانده و حق تعالی آنچنان
برکت در اولاد و شریف حضرت ایشان بخشید که تمامی عالم از اولاد امجاد ایشان
پر است و تا قیام قیامت زمانه خالی از این فیض و برکت نخواهد ماند و بعضی
از مکاتیب جناب شیخنا علامه علیه الرحمه مرقوم است که حضرت امام حسین
علیه السلام وقتیکه در کربلا تشریف آوردند همراه ایشان سه پسر بودند علی
اوسط امام زین العابدین که در آن وقت بیمار بودند پسر دوم علی اکبر بیست و دو
ساله عمر داشتند جنگ کرده شهید شدند پسر سوم و نام ایشان اختلاف است
بعضی عبد الله و بعضی علی اصغر گفته اند ایشان نیز شهید شدند شیرخواره
بودند حضرت امام ایشان را نسبت غلبه تشنگی در کنار گرفته زبان خود
برای تسکین عطش در دهان ایشان میدادند که ناگاه تیری از جانب اشقیا
بحلقوم معصوم رسیده در کنار پدر جان داد و یک دختر همراه حضرت امام
علیه السلام بود سکینه نام داشت و با حضرت قاسم منسوب بود و در آن وقت
هفت ساله عمر داشت و روایت نکاح ایشان با حضرت قاسم غلط است
در آن وقت فرصت این کار نبود و آنکه مشهور است که حضرت سکینه
در راه شام فوت شدند این هم غلط محض است چنانکه ایشان تمادی ایام

زنده ماندند و با مصعب بن زبیر منکوحه شدند و زبیر عمه زاده حضرت پیغمبر صلی الله علیه
وآله وسلم و حضرت علی کرم الله وجهه است و دختر کلان حضرت امام علیه السلام
که فاطمه صغری نام می داشت او همراه شوهر خود که حسن مثنی پسر حضرت امام حسن
علیه السلام بود در مدینه مانده بود و در دشت کربلا نیامده بود و نام مادر امام زین العابدین
شهربانو ملقب به شاه زنان دختر یزدجرد بن خسرو پرویز بن هرمز بن نوشیروان است
و نام مادر علی اکبر ام لیلی دختر ابی مره بن عروه بن مسعود که سردار بنی ثقیف بود
و نام مادر پسر سوم که شیرخواره بود و نام او ثابت نیست این قدر معلوم است که از
عرب بود و از نسل بنی قضاعه بود و نام مادر سکینه رباب دختر امرء القیس بن عدی
که از بنی کلب بود و از جمله ازواج خود حضرت رباب را بسیار دوست
میداشتند و نزد حضرت امام عزت تمام داشت چنانکه درین باب شعری
هم فرموده اند شعر لعمری اننی لاحب دارا تحل بها سکینة والرباب یعنی قسم
جان خود که من آن زمین را دوست میدارم که سکینه و رباب دران بنشینند
و منزل کنند و نام مادر فاطمه صغری که دختر کلان حضرت امام علیه السلام
در مدینه مانده بود ام اسحق دختر حضرت طلحه که یکی از ده یار بهشتی بودند مشهور
و معروف اند و حضرت امام باقر دران وقت چهار ساله بودند چراکه قبل از واقعه
کربلا که در سنه شصت و یک هجری شده بود چهار سال پیشتر در سنه پنجاه
و هفت هجری پیدا شده بودند و از جمله ازواج حضرت امام دران وقت
همراه ایشان شهربانو و مادر پسر سوم شیرخواره بودند و حال دیگر ازواج معلوم
نیست که دران وقت زنده بودند یا مرده و فرزندان حضرت امام حسن علیه السلام
که شربت شهادت نوشیدند چهار تن بودند حضرت قاسم و عبدالله و عمر و ابوبکر و از
فرزندان حضرت امیرالمؤمنین علی کرم الله وجهه پنج کس همراه بودند حضرت عباس بن علی

ف بیان ازواج امام علیه السلام

وحضرت جعفر بن علی وحضرت عثمان بن علی وحضرت محمد بن علی وحضرت عبد الله
بن علی وحضرت جعفر بن علی شهید شدند و عباس بن علی که علمدار بودند از همراه
حضرت امام در کربلا دست و تیر بتاب بر روضهٔ ایشان جدا است و دیگر شهیدان
کربلا در روضهٔ حضرت امام مدفون اند و از فرزندان حضرت عقیل حضرت مسلم
قبل از آمدن حضرت امام در کربلا دوم ذیحجه سنه شصت از هجرت در کوفه شهید
شده بودند ایشان را حضرت امام از که پیشتر روانه فرموده بودند
از مردم کوفه قول و قرار محکم و استوار گرفته اطلاع دهند و دو پسر همراه پدر
شهید شدند محمد و ابراهیم نام داشتند و عبد الله و عبد الرحمن و جعفر پسران عقیل
بن ابی طالب که همراه بودند شهید شدند و از فرزندان عبد الله بن جعفر طیار
برادر حضرت علی کرم الله وجهه دو پسر همراه حضرت امام شهید شدند که محمد و عون
نام داشتند و خواهرزادهای حقیقی حضرت امام بودند و مادر ایشان حضرت
زینب که دختر حقیقی حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام از بطن حضرت بتول
بودند خواهر حقیقی حضرت امام بودند و با عبد الله بن جعفر طیار نکاح شده بود
و حضرت امام زین العابدین و عمر بن الحسن و محمد پسر عمر بن علی و دیگر صاحبزاده
صغیر السن در بندیان رفتند و حضرت زینب خواهر حقیقی حضرت امام و شهربانو
زوجه حضرت امام و حضرت سکینه دختر حضرت امام و دیگر زنان اهلبیت همراه
بودند در بلاد شام رفتند انتهی کلامه الشریف اینست حال همراهیان کربلا که
همراه سید الشهدا بودند اما روز و سال شهادت پس بیانش میرود و کان
شَهَادَتُهُ یَوْمَ عَاشُورَاءَ سَنَةَ اِحْدٰی وَسِتِّیْنَ مِنَ الْهِجْرَةِ وَ
لَهُ یَوْمَئِذٍ سِتَّةٌ وَخَمْسُوْنَ سَنَةً وَخَمْسَةُ اَشْهُرٍ وَخَمْسَةُ اَیَّامٍ
و بود شهادت آن شاه شهیدان روز عاشورا سال شصت و یکم از هجرت

وسن شریف آنحضرت آن روز پنجاه و شش سال و پنج ماه و پنج روز بوده پوشیده
نخواهد بود که شهادت جناب سید الشهدا شهید دشت کربلا روز عاشورا یعنی دهم محرم
بروز جمعه بعد زوال آفتاب سال شصت و یکم از هجرت اتفاق افتاده سنین عمر شریف
دران روز به پنجاه و شش سال و پنج ماه و پنج روز رسیده بود چه ولادت باسعادت
پنجم شعبان سال چهارم از هجرت و شهادت روز عاشورا سنه شصت و یکم از هجرت است
پس عمر شریف بیکم و کاست پنجاه و شش سال و پنج ماه و پنج روز باشد اگرچه درین باب
اختلاف در اسنه سال عمر بسیار است (از روایات بسیار است ۱۲) لیکن صحیح و معتمد همین قدر است که بیان اختصار افتاد القصه
چون سر مبارک سید الشهدا و دیگر شهیدان دشت کربلا با اسیران اهلبیت رسول خدا
بکوفه رسید هر چه از دست جفا و جور و بیداد ابن زیاد بسر وقت دودمان مصطفی رفت آنچه
ازان ارشاد میشود أَمَرَ الشَّقِيُّ ابْنُ زِيَادٍ بِالرَّأْسِ الْمُكَرَّمِ فَدِيرَ
بِهِ فِي سِكَكِ الْكُوفَةِ ثُمَّ أَرْسَلَهُ مَعَ رُؤُوسِ سَائِرِ الشُّهَدَاءِ
وَسَبَايَا أَهْلِ الْبَيْتِ إِلَى يَزِيدَ ابْنِ مُعَاوِيَةَ مَعَ شِمْرٍ ذِي الْجَوْشَنِ
وَكَانَ بِدِمَشْقَ ثُمَّ وَجَّهَ ذُرِّيَّةَ الْحُسَيْنِ وَرَأْسَهُ مَعَ عَلِيِّ ابْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا
السَّلَامُ إِلَى الْمَدِينَةِ إِنَّا لِلّٰهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ وحکم کرد ابن زیاد شقی و خصوص
سر کریم امام اکرم که گردانیده شود در کوچهای کوفه پس فرستاد سر مبارک را با سرهای
باقی شهیدان و اسیران اهلبیت بسوی یزید بن معاویه با شمر ذی الجوشن و بود یزید بدمشق
بعد ازان روانه کرد یزید ذریت حسین و سر مبارک او را با علی بن حسین علیهما السلام
بطرف مدینه ما برای خدائیم و ما بسوی او تعالی بازگشت کنندگانیم بر ناظرین کتب سیر و
اخبار و ماهرین اسفار آثار و اخبار مخفی و محتجب نبوده باشد که هرگاه اسیران
اهلبیت رسالت و بندیان دودمان نبوت و جلالت با سر مبارک سید الشهدا
و سائر شهیدان دشت کربلا داخل کوفه شدند ابن زیاد لعنه الله

سکک بفتح شین معجمه و میم مشدد و مجی قلیل و ابدا کی بکسر شین بمعنی معنی مشهور است محض غلط و لغت بالتشدید ۱۲ مولوی حامد علی سلمه ربه

الی یوم اللقاء و قصر امارت خود بیاراسته با هیبت و وقار در کوشکی نشسته و در خانه را بار عام
کرد چون وضیع و شریف از مردم کوفه حاضر آمدند اسرای اهلبیت مصطفی صلعم و ذکور و اناث
ذریت رسول خدا را با سر مبارک سید الشهدا بحضور خود طلبید چون که سر مبارک
حضرت امام حسین علیه السلام پیش آن لعین نهادند بار بار سر مبارک را میدید و تبسم میکرد
و چوبی که بدست داشت بر لب و دندان مبارک می زد زید بن ارقم که از صحابه کبار
در آن مجلس حاضر بودند گفت که ای ابن زیاد چوب خود را از دندان حسین
بردار و بار دیگر بر آن مزن بخدا که من بارها دیده ام که رسول خدا صلی الله علیه و آله
وسلم لب و دندان حسین را می بوسید بعد از آن زید بن ارقم خود را بدست گریه
سپرده سیلاب خون از چشمه هر دو دیده روان کرد ابن زیاد ملعون چون سخن زید
بن ارقم شنید و حال گریه او را بچشم خود دید گفت بخدا که چشم ترا چه آب دارد اگر
تو پیر نبودی و بسبب خرافت نمی رسیدی من ترا می کشتم و گردنت می زدم
پس زید بن ارقم گفت که ای ابن زیاد حدیث کنم با تو چیزی را که ترا غصه
دهنده تر و آزرده کننده تر از سابق باشد که دیدم رسول خدا صلی الله
علیه و آله وسلم که حسن را بر ران راست و حسین را بر ران چپ نشانید
و دست مبارک بر سرهای ایشان مالیده فرمود که ای بار خدایا من ایشان
را بتو و مومنان صالح امانت سپردم پس ای ابن زیاد بگو که با امانت پیغمبر خدا
چه کردی و گفت که ای مردم حق سبحانه و تعالی از شما خوشنود مباد که ابن
فاطمه زهرا را کشتید و ابن مرجانه یعنی ابن زیاد را بر خود امیر کردید و گویند
که در همین حال ابن زیاد بر منبر رفت و خطبه خواند که شکر خدا را که اظهار حق
نمود و امیر المومنین یزید و لشکر او را فتح داد و کذاب بن کذاب کشت
و دیگر الفاظ کفر چه بر زبان راند که عبد الله بن عفیف از جای خود

برجست و گفت که ای دشمن خدا و عدوی مصطفی تو دروغگو هستی و پدر تو و آنکس که
ترا امیر ساخت او نیز دروغگو است وای بر حال خسران مآل که اولاد پیغمبر را کشتی
و اهلبیت رسول خدا را ذلیل و خوار کردی و بر سر منبر که مقام صدیقان است ایستاده
و از خدا شرم نداری که چنین دروغ قبیح میگوئی و راه کذب فضیح می پوئی روایت
کرده اند که چون اسیران اهلبیت را بحضور ابن زیاد حاضر کردند گفت الحمد لله الذی
اکربُ اکربُ شکر آن خدا را که بختی داد و بدشمنان فتحی داد حضرت ام کلثوم جواب داد
الحمد لله الذی اکرمنا بمحمد و طهرنا تطهیرا شکر خدا را که گرامی کرد ما را بمحمد و پاک کرد ما را پاک کردنی باز ابن زیاد
گفت کیف رایتم قدرة الله چگونه دیدید قدرت خدا را ام کلثوم در جواب فرمودند
سیجمع الله بیننا و بینکم فیقضی بیننا و بینکم زود است که جمع کند خدای تعالی میان
ما و شما و انصاف فرماید میان ما و شما یعنی در روز قیامت ابن زیاد از این جواب
با صواب بر آشفت و گفت که هنوز این قدر دلیری و تندی در کلام است خواست
که عقوبت کند که گفتندش سخنان زنان را اعتباری نیست پس نگاه ابن زیاد
بر علی بن حسین افتاد پرسید که این پسر کیست گفتند که پسر حسین بن علی است
گفت که این پسر را نیز بکشند که دوست ندارم که از نسل فاطمه نرینه باقی
ماند شحنه شهر خواست که علی بن حسین را کشیده ببرد و بیرون قصرش بکشد که حضرت
زینب او را در کنار گرفت خود را سپر کرد و گفت که اگر می کشید ما را بکشید که از
بنی فاطمه یک کس باقی مانده است که محرم ما زنان اهلبیت است اگر او را هم میکشید
با جمله زنان بدون محرم مانیم ابن زیاد از کلام حضرت زینب بیهشی دیگر گرفت و از
سر خون علی بن حسین در گذشت گویند که چون زنان اهلبیت بر شتران بی پرده
و پیراهن دریده در کوفه رسیدند کوفیان حال خرابی دودمان نبوت دیدند گریستند
ام کلثوم گفت که ای مردم کوفه حالا برای چه گریه میکنید اینهمه بیداد که بر ما رفت

از دست شما رفت ما را شما کشتید و باز می گریید و این ابیات بزبان عفت بیان
راندا ابیات ماذا تقولون اذ قال النبی لکم ٭ ماذا فعلتم وانتم خیر الامم ٭ بعترتی
وباهلی بعد مفتقدی ٭ منهم اساری وقتلی ضرجوا بدم ٭ ما کان هذا جزائی اذ نصحت لکم ٭
ان تخلفونی بسوء فی ذوی رحمی حاصل ابیات جواب چیست شما را اگر
سوال کند ٭ محمد عربی از شما بروز جزا ٭ که آن چه بود که با اهل بیت من کردید ٭ چو من
بملک بقا رفتم از سرای فنا ٭ جزای آنکه شما را بحق نمودم راه ٭ روا بود که چنین با ما
رسد ز شما ٭ المختصر ابن زیاد بعد ملاحظه حال اسیران اهلبیت حکم داد که ایشان را
در بندی خانه دارند و سر حسین ع را بر نیزه گذاشته در کوچه های کوفه بگردانند
چنانچه دست علی بن حسین بسته و زنان اهلبیت را گرفته داخل زندان خانه کردند
و سر حسین را بر سر نیزه سوار کرده خانه بخانه و سکک و شوارع کوفه گردانیدند از
زید بن ارقم مروی ست که چون سر حسین بر در خانه من گذشت دیدم که بر نیزه بود
و من در غرفه نشسته بودم همین که مقابل من شد شنیدم که این آیه میخواند ام حسبت
ان اصحاب الکهف والرقیم کانوا من آیاتنا عجبا زید بن ارقم گوید که هرگاه این کریمه
از زبان سر مبارک بگوش من خورد بخدا که تمامی موها بر تن من برخاست و گفتم
که یا ابن رسول الله حقیقت حال تو عجیب تر از آن ست بعد از آن ابن زیاد
سر سید الشهدا و سائر شهیدان دشت کربلا و جمله اسیران اهلبیت را
با شمر ذی الجوشن بسوی دمشق پیش یزید بن معاویه فرستاد پس قافله زنان
و یتیمان اهلبیت را بر شتران بی پرده سوار و سر حسین ع بر سر نیزه در هر شهر و دیار
که میرسید فریاد واویلاه و وامصیبتاه از زمین تا آسمان سر میکشید تا آنکه بعد قطع
منازل وطی مراحل قافله سبایای اهلبیت بدمشق رسید همین که یزید علیه ما
یستحقه را خبر شد قصر امارت آراسته و به تزئین تماشای خود پرداخته و زنانیکه

جمله عظمای شام پیش او حاضر بودند حکم باحضار اسیران واو بالفور سرهای شهدا
را با زنان و یتیمان اهلبیت بحضور پیشش آوردند چنانچه سر یک یک از شهیدان
دیدن و حال صاحب آن سر را پرسیدن آغاز کرد چندانکه شمر ذی الجوشن
سر مبارک حضرت سید الشهدا علیه السلام را پیش او گذاشت و باظهار ماجرای
جنگ با مباهات و افتخار پرداخت باصغای واقعهٔ کربلا و مشاهدهٔ صورت حال
سبایا و سرهای شهدا المعان استبشار و فرح و انبساط از ناصیهٔ حال آن
خسران مآل می تابید چنانچه ابیات ابن الزبعری لعنه الله یعنی ع لیت اشیاخی ببدر شهدوا ؛
تا آخر میخواند و بیدوار از کمال اهتزاز و نشاط بر خود می بالید و بچوب خیزران لب و دندان
شاه شهیدان را میزد و میگفت که ای ابوعبدالله مرا گمان نبود که سن عمرت
تا این مدت رسد و سر و ریش تو از خضاب محفوظ باشد و در مناقب السادات منقول
است که دران ساعت که سر مبارک حسین پیش یزید پلید بردند لعین در شادی میکشید
و خمر میخورد و سر مبارک را بانواع اهانت میکرد و خبر ببعض صحابهٔ رسول الله صلی الله
علیه و آله و سلم رفت بگریه آمدند و گفتند ای ملعون چه میکنی ایشان را حکم قتل کرده فرستاد
صحابه را آن روز گردن بزد گویند که سمرة بن جندب از صحابه که حاضر آن مجلس بود چون
ضرب خیزران بر لب و دندان شاه شهیدان ملاحظه کرد از دست ضبط برآمده
با یزید پلید مخاطب شده گفت قطع الله یدک که چوب بر لب و دندان میزنی که
بوسه گاه رسول خدا علیه الصلوة والثنا بوده است یزید ملعون بغضب رفته گفت که ای
سمره اگر شرف صحبت تو با رسول خدا مرا مانع نمی شد این وقت گردنت میزدم
سمره گفت سبحان الله که در حق من ملاحظهٔ صحبت رسول میکنی و با جگر گوشگان
رسول و فرزندان بتول چنان معامله کردی که هیچ کافری با مسلمانی نکند این گفت
و از آن مجلس برخاست و نیز گویند که تا جری از یهود اندران مجلس حاضر بود هرگاه

(حاشیه:) بکسر زای معجمه … موحده و راء مهمله …
خیزران … نی باشد که بخم شدن نشکند … و نیزه را نیز گویند … برهان

سر حسین را دید پرسید که این سر کیست یزید گفت سر آنکس ست که داعیهٔ مقابله با خلیفه
و ارادهٔ خلافت برای خود کرده تاجر گفت که صاحب این سر شرافتی داشته
که هوای داعیهٔ خلافت بسر خود میداشت یزید گفت که آری از اشراف بنی هاشم
بوده یهودی پرسید که صاحب این سر را چه نام و پدر و مادرش کدام یزید گفت
نام او حسین و نام پدرش علی بن ابی طالب و نام مادرش فاطمه یهودی گفت فاطمه
دختر که بود یزید گفت دختر محمد رسول الله یهودی گفت معلوم شد که سر فرزند نبی شما
گفت آری یهودی بعد سماع این حرف انگشت حیرت بدندان گزیده و دست
تاسف مالیده گفت که ای یزید میانه من و حضرت داود پیغمبر واسطهٔ هفتاد پشت
میرود و هنوز یهودان تعظیم مرا مرعی میدارند و عزت و احترام من بجامی آرند و محمد
رسول شما که دیروز ازین جهان رفته شما امروز چنین معامله با ذریت و اهلبیت او کردید
که نه گوش کسی شنیده و نه چشم کسی دیده وای بر شما که بمسلمانید و نیز گویند تا آنکه
یزید پلید با او بود با سر مبارک سید الشهدا می کرد رسول قیصر روم حاضر بود گفت
که در بعضی از جزایر نشان سم خر حضرت عیسی باقی ست ما ترسایان هر ساله بزیارت آن
میرویم و بنذرها و از جواهر و لآلی و زر و سیم همراه می بریم و مراتب تعظیم و تکریم آن بجامی آریم
چنانکه شما تعظیم خانهٔ کعبه می کنید و حرمت و احترام آن بجامی آرید حیف که شما فرزند
و ذریت نبی خود را کشته اید و زنان و یتیمان او را اسیر کردید یزید گفت اگر تو رسول
قیصر روم نمی بودی ترا می کشتم رسول قیصر گفت که شرمت نمی آید که احترام رسول قیصر
نگاه داشتی و حرمت رسول خدا و اولاد او را نگذاشتی یزید جوابی بجز سکوت ندیده
متوجه بطرف زنان و یتیمان اهلبیت شده زینب و کلثوم و علی بن حسین را نزدیک
تر طلبید چشم حضرت زینب چون بر سر مبارک شاه شهیدان افتاد گفت وا جداه
وا محمداه بعد از آن خطاب به یزید کرد و گفت که هیچ میدانی که زنان خود را و سر پرده

خود ستاده و حجاب نشاندی و دختران رسول خدا را باین بی پرده گیها بر شتران سوار
کردی و در مجمع مردمان پیش خود طلبیدی فردای قیامت از عهدهٔ عمل خود چه جواب
توانی داد یزید پرسید که این کدام زن ست گفتند زینب خواهر حسین و دختر فاطمه زهرا
پس از آن کلثوم برخاست و بر سر حسین افتاده لب و دندان خود را بر آن لب و دهان
چندان مالید که بیهوش بر زمین غلطید چون بهوش آمد دعای بد در حق یزید کرد و گفت
که ای یزید تمتع از دنیا نیابی چنانکه ما را در بلا افگندی تو هم در دنیا و عقبی روی راحت
نبینی یزید پلید گفت که این زن هم خواهر حسین ست گفتند آری این کلثوم دختر فاطمه
ست پس متوجه بسوی امام زین العابدین گردید پرسید که این پسر کیست گفتند که این علی
بن حسین پسر حسین بن علی ست گفت که شنیده ام که علی بن حسین کشته شد گفتند که حسین
را سه پسر بود علی اکبر و علی اوسط و علی اصغر علی اکبر و علی اصغر هر دو کشته شدند و علی اوسط
که بیمار بود او را اسیر کرده آورده ایم یزید گفت ای کودک میدانی که پدرت میخواست که بر مسند
خلافت نشیند و بر سر منبر خطبه بنام خود خوانده شود الحمد لله که بمراد خود نرسید علی
بن حسین گفت که ای یزید بگو این منبر را پدران ما نهاده اند یا پدران تو
خلافت و امامت از آن پدران ما بوده ست که در راه خدا جهاد کردند یا پدران تو
که شرک با خدا می نمودند روز جزا حال ما و شما فیصل شد [illegible] آیه کریمه
و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون خواند ختم کلام فرمود پس یزید حکم داد
که سرهای اهلبیت را بفرودگاه اینها برند و سر حسین را بر دروازهٔ دمشق آویزان
نمایند چنانکه گویند که تا سه روز سر مبارک بر دروازهٔ دمشق آویزان ماند بعد از آن
ذریت حسین را با سر مبارک او روانه مدینه کرد بالجمله این روایات و امثال آن گرچه
از آن خالی از ضعف نبوده باشد لیکن درین شکی نیست که یزید پلید آمر و راضی بود
از قتل حسین علیه السلام بوده و همین ست مذهب مختار جمهور اهل سنت و جماعت

ثبت ... راضی شدن یزید بر قتل ... ۱۲۱

چنانچه در کتب معتبره مثل مفتاح النجا میرزا محمد بدخشی و مناقب السادات ملک العلما
قاضی شهاب الدین دولت آبادی و شرح عقائد نسفی ملا سعد الدین تفتازانی و
تکمیل الایمان شیخ عبد الحق محدث دهلوی و غیر آن از اسفار معتبره باشد اکثر دلائل
مذکور و مسطور ست و لهذا لعن آن ملعون به حجج قاطعه و براهین ساطعه ثابت کرده اند
و مختار راقم الحروف و اساتذه صوری و معنوی با یقین ست که یزید آمر و راضی و مستبشر
بقتل حسین بوده و مستحق لعنت ابدی و وبال و نکال سرمدی ست و اگر تامل بکار رود
قصر بر مجرد لعنت در حق آن ملعون قصوری ست که مقصور بیان نباید بود چنانچه شاه عبد العزیز
تحفه اثنا عشریه علیه الرحمه در رساله سر الشهادتین در حاشیه که بر کلمه علیه ما یستحقه متعلق
فرموده اند افاده می نماید که علیه ما یستحقه کنایه ست از لعنت و الکنایة ابلغ من التصریح
از قواعد مشهوره عربیت ست معنا و در ابهام ما یستحقه تفخیم و تشنیع ست که در تصریح
بلفظ لعنت فوت میگردد چنانچه در تفسیر فغشیهم من الیم ما غشیهم مذکور می شود و در حق یزید
که اکتفا بر محض لعنت در حق یزید قصور ست زیرا که این قدر را جزاء مطلق قتل مؤمن
مقرر کرده اند قال الله تعالی و من یقتل مؤمنا متعمدا فجزاؤه جهنم خالدا فیها و غضب الله
علیه و لعنه و اعد له عذابا عظیما و یزید را درین قتل زیادتی ست که غیر او را دست نداده
و آن زیادت را جزای مستحق او حواله نتوان کرد که علم بشر از معرفت خصوصیت آن
عاجز ست و الله اعلم و علمه احکم انتهی کلامه الشریف آمدیم بر اینکه در دفن سر مبارک
حضرت امام حسین علیه السلام اختلاف و آنچه تحقیق ست این ست که سر مبارک
را در مدینه منوره بمکان بقیع مدفون کردند چنانچه از قرطبی منقول ست که یزید سر مبارک
امام حسین علیه السلام را بمدینه فرستاد و او را کفن داده نزد حضرت فاطمه
علیها السلام دفن کردند و در خلاصة الوفا مروی ست که جسد مبارک حسین
در کربلا ست و سر مبارک او در مدینه بمکان بقیع پهلوی حسن مدفون ست

و آنچه گویند که سر مبارک را در کربلا برده دفن کرده اند صحت ندارد و بعضی گویند که سر مبارک
در خزانهٔ یزید بوده تا آنکه سلیمان بن عبد الملک بادشاه شد او را خبر کردند چون
سر مبارک را پیش خود طلبید دید که استخوان سفید باقی ست پس او را خوشبو
مالیده و کفن داده در مقبرهٔ مسلمانان دفن کرد و گویند که سلیمان بن عبد الملک
پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم را بخواب دید که با لطافت و ملایمت بحال او مینمایند
چون تعبیر این خواب از حضرت حسن بصری پرسید فرمودند که شاید از تو احسانی
بحق اهلبیت آن حضرت علیه الصلوة و السلام بظهور آمد گفت آری سر حسین را
که در خزانهٔ یزید بود او را کفن داده و نماز بر آن خوانده دفن کرده ام حسن بصری
گفتند که البته این کار تو موجب خوشنودی آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم
بوده باشد اینچنین روایت ها کرده اند لیکن صحیح و معتمد همان قول اول است
که سر مبارک آن جناب در مدینهٔ منوره بمکان بقیع مدفون ست منقول است
که چون یزید علیه ما یستحقه اهلبیت رسول و ذریت بتول را روانه بمدینه نمود
نعمان بن بشیر را با جماعتی از سواران مقرر کرد که ایشان را بمدینه رساند چنانچه
امام علی بن حسین سر سید الشهدا و سرهای دیگر شهیدان دشت کربلا فرا گرفته
همراه زنان و یتیمان اهلبیت روانهٔ مدینهٔ منوره شد و این روانگی هم عاری
از حلیهٔ ذلت و خواری نبوده چنانکه کلام ابن جوزی محدث دال بر آنست جائیکه
گفته که از جور عبیدالله ابن زیاد که نسبت باهلبیت نبوی بعمل آورد عجب
نیست که او محکوم و منقاد یزید بوده لیکن از گمراهی یزید خبیث عجب است
که چوب بر دندان حسین زده و اهلبیت را بر شتران بی پرده بذلت و خواری
سوار کرده با سر مبارک بطرف مدینه فرستاد و بیشتر گفته که هیچ مقصود او ازین
نبوده مگر فضیحت کردن آل رسول او و کینهٔ جاهلیت و عداوت کشته شدن اقربا

ف
بیان روانگی اهلبیت بطرف مدینهٔ منوره

اوکه روز بروز از کفار کشته شدنی بود هر آینه تعظیم و تکریم سر مبارک میکرد و کفن میداد
و دفن می ساخت و نیکوئی با آل رسول و ذریت بتول می نمود القصه چون بانوان اهلبیت
نبوت از دمشق عازم مدینه شد نعمان بن بشیر که از طرف یزید تعیین بوده به داعیه
سعادت ازلی بچنین خدمت در راه با ذریت حسنین پیش آمده مراتب اطاعت و تعظیم
و تکریم و اعزاز و احترام چنانکه باید از جانب خود بجا آورده بمدینه رسانید
و در زمانیکه خبر مراجعت اهلبیت رسالت بمدینه رسید اولاد مهاجر و انصار
و دیگر اهالی مدینه از صغار و کبار باستقبال دویدند چون که ذریت رسول و جگر
گوشه های بتول را مبتلا بمصیبت دیدند حالتی از غم و اندوه و گریه و زاری بر ایشان
گذشت که خارج از حیطه شرح و بیان است گویند که مصیبتی که روز وفات حضرت
سید کائنات علیه افضل الصلوات والتحیات بر اهل مدینه گذشته بود
همان مصیبت آن روز گذشت که امام زین العابدین با زنان و یتیمان اهلبیت
نبوت و سر مبارک سید الشهدا علیه التحیة والثنا از دمشق بمدینه برگشت
فریادی عجیب و شوری غریب در مدینه برپا بود که یاد از هنگامه قیامت میداد و جمله
ارباب دین درمانده و دردمند و همه از کهتر و مهتر از غم و غصه حزین بودند و حالتی
که عارض حال ام المومنین حضرت ام سلمه گشته از آن چه توان گفت که فردی
فردی زنان و یتیمان اهلبیت نبوت را بکنار میگرفت و میگریست تا آنکه همراه ذریت بتول متوجه
روضه مقدسه حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم شده زار زار بنالید و بزبان حال شکایت ابیات

یا رسول الله بیا از روضه سر تا بنگری — اهل بیت خویشتن را زار و غمناک و حزین
در بلای دشمنان دین گرفتار آمده — کس مباد اندر جهان یارب گرفتار چنین

پوشیده مباد که میان واقعه کربلا و مصائب اهل بیت مصطفی علیه الصلوة والثنا
که دل قلم از تحریرش خون و دیده دوات از تقریرش جیحون است آنچنان

نیست که در حیطهٔ احصا گنجد با ینهمه آن رسالهٔ شریفه هم نیز تفصیل روایات را
خالی از تفریط و افراط نداشته و بیان واقعی را عاری از خلط و اشتباه نگذاشته اند
لهذا جناب مصنف علامه علیه الرحمه به تحریر مجملی از آن اکتفا ورزیده و دست قلم
از تفصیل آن کشیده بیان اخبار که درین واقعهٔ هائله واقع است می فرمایند
و از انجمله آنچه مشهور و متواتر است نقل می نمایند چنانکه ارشاد می فرمود
أَمَّا إِخْبَارُ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بِهٰذِهِ الْوَاقِعَةِ الْهَائِلَةِ مِنْ جِهَةِ
الْوَحْيِ بِوَاسِطَةِ جَبْرَئِيْلَ وَغَيْرِهِ مِنَ الْمَلَائِكَةِ فَمَشْهُوْرٌ مُتَوَاتِرٌ
اما خبر دادن نبی صلی الله علیه و آله و سلم باین واقعهٔ هولناک از جهت وحی
بواسطهٔ جبرئیل و غیر او از ملائکه پس مشهور و متواتر است یعنی اخبار مرویه
از آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم که مبنی از واقعهٔ هائلهٔ کربلا و مشعر به شهادت
جناب سید الشهدا است بکثرت طرق از درجهٔ شهادت درگذشته قدر مشترک
بالتواتر معنوی پیدا کرده است مِنْ ذٰلِكَ مَا أَخْرَجَهُ الطَّبَرَانِيُّ عَنْ عَائِشَةَ
رَضِيَ اللهُ عَنْهَا أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ قَالَ أَخْبَرَنِيْ جَبْرَئِيْلُ
إِنَّ ابْنِيَ الْحُسَيْنَ يُقْتَلُ بَعْدِيْ بِأَرْضِ الطَّفِّ وَجَاءَنِيْ بِهٰذِهِ
التُّرْبَةِ فَأَخْبَرَنِيْ أَنَّهَا مَضْجَعُهُ از آن جمله است آنچه روایت
کرد طبرانی از عائشه رضی الله عنها که البته پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم
فرمود که خبر داد مرا جبرئیل علیه السلام باینکه فرزندم حسین کشته شود
پس مرگ من بزمین طف و آورد بمن این خاک را پس خبر داد مرا که آن مرقد
او باشد پوشیده نماند که طف بالفتح و تشدید فا موضعی است قریب بکوفه
که حالا مشهور بکربلا است و نیز منه ما أَخْرَجَهُ أَبُوْ دَاوُدَ وَالْحَاكِمُ عَنْ
أُمِّ الْفَضْلِ بِنْتِ الْحَارِثِ أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ

قال أتاني جبرئيل فأخبرني أن أمتي ستقتل ابني هذا يعني الحسين
وأتاني بتربة من تربته حمراء و از ان جمله است انچه برآورد ابو داود والحاكم
از ام الفضل دختر حارث یعنی مادر عبد الله بن عباس رضی الله عنهما که هر آئینه
پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود که آمد نزد من جبرئیل پس خبر داد
مرا باینکه امت من قریب است که بکشند این پسر مرا یعنی حسین را و داد مرا خاکی از
خاک سرخ یعنی خاک سرخ زمین مقتل او بمن داد وأخرج أحمد أن النبي صلى الله
عليه وآله وسلم قال لقد دخل علي البيت ملك لم يدخل علي
قبلها فقال لي إن ابنك هذا يعني حسينا مقتول وإن شئت
أريتك من تربة الأرض التي يقتل بها فأخرج تربة حمراء
برآورد امام احمد که پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود که هر آئینه بتحقیق در آمد بخانه
بر من فرشته که نیامده بود بر من پیش ازین پس گفت بمن که این پسر دختر تو که این است
یعنی حسین کشته شود و اگر خواهی بنمایم بتو از خاک زمینی که کشته شود بران پس بنماید و برد
خاک سرخ را وأخرج البغوي في معجمه من حديث أنس قال استأذن
ملك المطر ربه أن يزور النبي صلى الله عليه وآله وسلم والنبي صلى
الله عليه وسلم في بيت أم سلمة فقال يا أم سلمة احفظي علينا
الباب لا يدخل أحد فبينا هي على الباب إذ دخل الحسين
عليه السلام فاقتحم فوثب على رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم
فجعل رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يلثمه ويقبله فقال له الملك
أتحبه قال نعم قال إن أمتك ستقتله وإن شئت أريتك المكان
الذي يقتل به فأراه فجاء بسهلة أو تراب أحمر فأخذته أم سلمة
فجعلته في ثوبها قال ثابت كنا نقول إنها كربلاء وأخرجه أيضا

بغوی کنیت او ابو محمد نام او حسین بن مسعود فراء شافعی المذهب محدث مفسر مصنف کتاب شرح السنة ومعالم التنزیل ومصابیح از تصنیفات او بود از ... و وفات او در سنه ...

ابو حاتم فی صحیحه وفی روایة احمد فی زیادة المسند قال ثم ناولنی
کفا من تراب احمر روایت کرده بغوی یعنی امام محی السنة در مصابیح خود از حدیث انس
گفت اجازت خواست فرشته موکل باران از پروردگار خویش باینکه زیارت کند
پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم را و پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم در خانه ام المومنین
ام سلمه بود پس گفت آنحضرت علیه الصلوة والسلام ای ام سلمه نگهدار در را و در اندر خانه
هیچکس در نیاید پس در این اثنا ام سلمه بر در نگهبان بود که ناگاه در آمد حسین پس جهید و در آمد
شد در خانه پس برجست بر پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم پس گرفت پیغمبر صلی الله علیه وآله
وسلم او را در کنار کشید و روی او می بوسید پس گفت آن فرشته بآن حضرت
که آیا دوست میداری این را فرمود آری گفت فرشته که امت تو زود باشد
که بکشند این محبوب ترا و اگر بخواهی بنمایم ترا مکانی که کشته شود در آن پس نمود آنرا پس
آورد خاک نرم یا خاک سرخ پس گرفت ام سلمه آنخاک را پس بست آنرا در پارچه خود
گفت ثابت که راوی این حدیث است که بودیم ما که می گفتیم آن زمین کربلا است تخریج
بر آورد این حدیث را ابو حاتم در صحیح خود و در روایت امام احمد در زیادت مسند آمده
که گفت پس داد مرا کفی از خاک سرخ یعنی در زیادت مسند امام احمد بجای
فجاء بسهلة او تراب احمر زیادت ثم ناولنی کفا من تراب احمر واقع است بالجمله این حدیث
را امام محی السنه در کتاب مصابیح خود از حدیث انس بر آورده و ابو حاتم در صحیح خود بسند
روایت کرده و در زیادت مسند امام احمد هم بتغییر یسیر وارد شده و اخرج الحاکم
والبیهقی عن ام الفضل بنت الحارث قالت دخلت علی رسول الله
صلی الله علیه وآله وسلم یوما بالحسین فوضعته فی حجره ثم حانت
منی التفاتة فاذا عینا رسول الله صلی الله علیه وسلم تهریقان من
الدموع فقال اتانی جبرئیل فاخبرنی ان امتی تقتل ابنی

هذا و اتانی جبرئیل من تربته من تربة حمراء و برآورده حاکم
و بیهقی از ام الفضل دختر حارث که گفت ام الفضل که آوردم روزی نزد پیغمبر خدا صلی الله
علیه وآله وسلم حسین را و نشانیدم او را در کنار آنحضرت بازیکبار اتفاق افتاد از
من التفاتی بآنحضرت پس ناگاه هر دو چشم پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم میریخت
اشکها را پس فرمود که آمد مرا جبرئیل و خبر داد مرا که هر آئینه امت من خواهد کشت
این فرزند مرا و داد مرا خاکی از خاک سرخ مقتل او واخرج ابن راهویه
والبیهقی وابو نعیم عن ام سلمة ان رسول الله صلی الله علیه
وآله وسلم اضطجع ذات یوم فاستیقظ وهو خاثر وفی
یده تربة حمراء یقلبها قلت ما هذه التربة یا رسول الله
قال اخبرنی جبرئیل ان هذا یعنی الحسین یقتل بارض العراق وهذه تربتها
و برآورده اسحق بن راهویه و بیهقی و ابو نعیم از ام المؤمنین ام سلمه که هر آئینه پیغمبر خدا
صلی الله علیه وآله وسلم بر پهلو خوابید روزی پس بیدار گشت در حالیکه اندوهگین
و غمناک بوده و در دست آنحضرت خاک سرخ بوده که زیر و بالا میکرد و آنرا گفتم
که این چه خاک ست ای پیغمبر خدا فرمود خبر داد مرا جبرئیل که بتحقیق این فرزند
یعنی حسین کشته میشود در زمین عراق و این خاک آن مقام است واخرج البیهقی
وابو نعیم عن انس قال استاذن ملک المطر ربه ان یاتی رسول
الله صلی الله علیه وآله وسلم فاذن له فدخل الحسین فجعل
یقع علی منکب النبی صلی الله علیه وآله وسلم فقال الملک
اتحبه قال النبی صلی الله علیه وآله وسلم نعم قال فان
امتک تقتله وان شئت اریتک المکان الذی یقتل
فیه فضرب بیده فاراه ترابا احمر فاخذته ام سلمة فصرته

فی تربتها وکنا نسمع انه یقتل بکربلاء وبرآورد بیهقی وابونعیم از انس
که گفت اجازت خواست فرشته موکل باران از پروردگار خود باینکه بیاید نزد پیغمبر خدا
صلی الله علیه وآله وسلم پس اجازت داد او را پس در ان حال درآمد حسین پس سوار
شد بر دوش پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم پس گفت آن فرشته آیا دوست
میداری این را فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم آری گفت آن فرشته تحقیق
امت تو بکشد این را اگر خواهی بنمایم ترا مکانی را که در ان کشته شود پس نزد دست
خود را پس نمود آنحضرت را خاک سرخ پس گرفت آن را ام سلمه و بست آنرا در پارچه
خود راوی گوید که بودیم ما که می شنیدیم که بتحقیق او یعنی حسین کشته شود در کربلا
واخرج ابونعیم عن ام سلمة رضی الله عنها قالت کان الحسن
والحسین یلعبان فی بیتی فنزل جبرئیل فقال یا محمد ان
امتك تقتل ابنك هذا من بعدك واومی الی الحسین واتاه
بتربة فشمها ثم قال ریح کرب وبلاء وقال یا ام سلمة اذا تحولت
هذه التربة دما فاعلمی ان ابنی قد قتل فجعلتها فی قارورة
وبرآورد نعیم از ام سلمه رضی الله عنها که گفت امام حسن وحسین بازی میکردند
در خانه من پس فرود آمد جبرئیل پس گفت ای محمد هر آئینه امت تو بکشد پسر ترا که
اینست بعد از تو واشاره کرد بسوی حسین و آورد خاکی را پس شنید آن حضرت
علیه الصلوة والسلام آن را پس فرمود که بوی کرب و بلاست و فرمود که ای ام سلمه
هرگاه متحول بخون شود این خاک پس بدانی که پسر من یعنی حسین هر آئینه کشته
شود پس نگاه داشت ام سلمه آن خاک را در شیشه پوشیده نماند که در بعضی
از روایات از حضرت ام سلمه منقول است که روزیکه حسین کشته شد آنخاک
خون گشت و در بعضی روایات بجای لفظ خاک لفظ سنگریزه وارد شده چنانچه

مروی است که چون خبر قتل حسین را جبرئیل با نحضرت صلی الله علیه وآله وسلم
وانحضرت بام سلمه سپردند و فرمودند هر روز یکبار این سنگریزه با خون جاری شود
بدانی که حسین کشته شد پس ام سلمه گوید که چون روز عاشورا من آن شیشه را گشادم
دیدم که از آن سنگریزه خون جاری بود و نیز از ام سلمه منقول است که چون شب
قتل حسین در رسید آوازی شنیدم و گوینده را ندیدم که میگفت شعر
ایها القاتلون جهلاً حسیناً ابشروا بالعذاب والتنکیل * قد لعنتم علی لسان ابن داود
وموسی وحامل الانجیل یعنی ای کشتگان حسین از روی جهل و نادانی مژده باد شما را
بعذاب و رنج و بند و مقید بودن بتحقیق لعنت کرده شدید شما بر زبان داود
و بر زبان موسی و حامل انجیل یعنی عیسی یعنی قاتلان حسین را حضرت داود و موسی و عیسی
علیهم السلام لعنت کرده اند واخرج ابن عساکر عن محمد بن عمرو بن
حسن قال کنا مع الحسین بنهر کربلا فنظر الی شمر ذی الجوشن
فقال صدق الله ورسوله قال رسول الله صلی الله علیه وآله
وسلم کانی انظر الی کلب ابقع یلغ فی دم اهل بیتی
وکان شمر ابرص و ترجمه اش این است از محمد بن عمرو بن حسن گفت که بودیم
همراه حسین در نهر کربلا و نظر فرمود حسین بسوی شمر ذی الجوشن
پس گفت راست گفت خدا و رسول خدا فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله
وسلم گویا من می بینم بسوی سگ ابلق که دهن می اندازد در خون اهل بیت من و بود
شمر ابرص یعنی بیماری برص داشت که جلد بدنش از داغهای سفید
دو رنگی پیدا کرده بود و فی الواقع که این ملعون نسبت بدیگران زیاده تر
حریص بخون اهل بیت بود چنانکه محمد صادق علیه الصلوة والتحیه
اشاره بآن فرموده واخرج ابن عساکر فی البغیه

في الصحابة وأبو نعيم من طريق سحيم عن أنس بن الحارث
رضي الله عنه قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم
يقول إن ابني هذا يقتل بأرض يقال لها كربلاء فمن شهد ذلك
منكم فلينصره فخرج أنس بن الحارث إلى كربلاء فقتل بها
مع الحسين رضي الله عنه ونیز آورده ابن السکن و امام بغوی
در کتاب الصحابه و ابو نعیم از طریق سحیم از انس بن الحارث گفت که شنیدم
پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم را که میگفت تحقیق که این پسر یعنی حسین
کشته شود بزمینی که آن را کربلا میگویند پس کسیکه حاضر شود از شما درین وقت
پس باید که یاری کند او را پس برآمد انس بن حارث که راوی این حدیث است
بکربلا پس کشته شد در آنجا همراه حسین علیه السلام مخفی مباد که این حدیث از
احادیث احاد است پس کسیکه این کلام معجز نظام را از زبان مخبر صادق
علیه الصلوة والسلام شنید امتثال مضمونش بر ذمه او لازم افتاد
همچو انس بن الحارث پس اجابت واجب الانقیاد بود عمل نمود وأخرج البيهقي
عن أبي سلمة بن عبد الرحمن أن الحسين دخل على النبي صلى
الله عليه وآله وسلم وعنده جبرئيل في مشربة عائشة
فقال له جبرئيل ستقتله أمتك وإن شئت أخبرتك بالأرض
التي يقتل فيها وأشار جبرئيل بيده إلى الطف بالعراق فأخذ تربة
حمراء فأراه إياها وأخرجه من طريق آخر عن أبي سلمة عن عائشة
مثله ونیز آورده بیهقی از ابی سلمه بن عبد الرحمن که همانا حسین در آمد بر پیغمبر خدا
صلی الله علیه وآله وسلم ونزد آن حضرت جبرئیل بر بالاخانه عائشه بود پس گفت
جبرئیل با آنحضرت علیه الصلوة والسلام که زود قتل کند او را امت تو اگر

واگر بخواهی خبر دهم ترا آن زمین که کشته شود در آن و اشاره کرد جبرئیل بدست
خود بسوی طف که موضعیست در عراق قریب بکوفه پس گرفت خاک سرخ و ابرا
نمود آن خاک را بآن حضرت و همراه روایت بیهقی این حدیث را از طریق دیگر از ام سلمه
از عائشه موصول یعنی بذکر راوی حدیث از آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم
و آن راوی درین حدیث ام المومنین عائشه است پس این حدیث موصول است
و سند حدیث اول مرسل است که در آن ذکر راوی از آنحضرت صلی الله علیه
و آله وسلم نیست وَاَخْرَجَ الْبَيْهَقِيُّ عَنِ الشَّعْبِيِّ قَالَ اِنَّ ابْنَ عُمَرَ قَدِمَ الْمَدِيْنَةَ
فَاُخْبِرَ اَنَّ الْحُسَيْنَ قَدْ تَوَجَّهَ اِلَى الْعِرَاقِ فَلَحِقَهُ فِيْ مَسِيْرَةِ لَيْلَتَيْنِ مِنَ
الرَّبَذَةِ فَقَالَ لَهُ اِنَّ اللّٰهَ تَعَالٰى خَيَّرَ نَبِيَّهُ بَيْنَ الدُّنْيَا وَالْاٰخِرَةِ فَاخْتَارَ
الْاٰخِرَةَ وَلَمْ يُرِدِ الدُّنْيَا وَاِنَّكُمْ بَضْعَةٌ مِّنْهُ وَاللّٰهِ لَا يَلِيْهَا اَحَدٌ مِّنْكُمْ
اَبَدًا وَمَا صَرَفَهَا اللّٰهُ عَنْكُمْ اِلَّا لِلَّذِيْ هُوَ خَيْرٌ لَكُمْ فَارْجِعُوْا
فَاَبٰى فَاعْتَنَقَهُ ابْنُ عُمَرَ وَقَالَ اَسْتَوْدِعُكَ اللّٰهَ مِنْ قَتِيْلٍ بیاورد
بیهقی از شعبی گفت که ابن عمر در آمد در مدینه پس خبر یافت که امام حسین متوجه بسوی
عراق شد پس ابن عمر ملاقات کرد با امام حسین بمسافت دو شب از ربذه و ربذه
بفتح رای مهمله و بای موحده و ذال معجمه بهای هوز رسیده موضعیست منزل
از مدینه بجانب عراق پس گفت ابن عمر با امام حسین که بتحقیق خدای تعالی اختیار
داد پیغمبر خود را میان دنیا و آخرت پس اختیار فرمود پیغمبر آخرت را و نخواست
دنیا را و شما بگو پاره آن حضرت هستید قسم بخدا که والی و متصرف نگردد دنیا را یکی
از شما گاهی باز نداشت دنیا را خدا از شما مگر برای چیزی که آن بهتر است حق شما پس
باز گردید پس ابا و انکار کرد امام حسین پس بر گرفت ابن عمر امام حسین را و گفت که می سپارم
ترا بخدا که قتیل و شهید باشی یعنی هر گاه ابن عمر هنگام قدوم مدینه خبر یافت

حضرت امام حسین ازانکه بجانب عراق تشریف بردنی باشد و دید بمسافت دو شبانه روز از مدینه
ملاقی شده عرض ممانعت از عزیمت کوفه نمود و گفت که شما جگر گوشه های پیغمبر خدا صلی الله
علیه و آله و سلم هستید که باوصف تخییر در دنیا و آخرت اختیار آخرت بر دنیا فرموده
دامن شریف را بلوث حطام دنیوی نیالوده و ازانجا که نعیم اخروی را برای شما
عوض زخارف دنیوی قرار داده اند احدی از اهل بیت نبوت تمتع از متاع دنیای
دنی نخواهد یافت پس صواب در همین است که انعطاف عنان عزیمت فرموده سلوک
طریق مراجعت بمکه معظمه نمائید چون آنحضرت هدف سهام تقدیر گشته و گردن تسلیم
بقضای الهی خم کرده تن برضای خدا داده بود و میدانست که سائق وقاید مشیت ایزدی
مناصی بجز رضا بقضا ندارد عرض ابن عمر را بسمع قبول ناشنیده فسخ عزیمت اختیار نکرد و
ابن عمر هنگام استیداع حضرت امام حسین سر او را در بر گرفته و کلمات اسف و تلهف
بر زبان حسرت رانده بخدا سپرد و این میدانست که درهمین سفر پرخطر کارگزاران
قضا و قدر مقتضای احکام تقدیر خواهند کرد والا از شرف رفاقت خود را یکسو نمیکشید
بلکه باختیار معیت محرز سعادت ابدی میگردید و همین عذر از جانب دیگر خواص مثل
عبدالله بن عباس و عبدالله بن جعفر و محمد بن الحنفیه و غیر اینها قابل قبول است والا
از همچو ابن عباس و دیگر اهل بیت رسالت باوصف علم بشهادت سید الشهدا در مقام کربلا
تقاعد از رفاقت هنگام عزیمت کوفه امکانی نداشت و دلیل این مطلب است که ارشاد
میشود واخرج الحاکم عن ابن عباس رضی الله عنه قال ما کنا نشک
واهل البیت متوافرون ان الحسین یقتل بالطف
در آورده حاکم از ابن عباس رضی الله عنه گفت که شک نمیکردیم ما و اهل بیت کثیر بودیم که
بتحقیق حسین کشته شود در طف که موضعی در زمین کربلاست پیداست که ابن عباس
و دیگر اهل بیت اگر میدانستند که درهمین سفر سائق ازلی کار خود خواهد کرد و مهلا هنگام

عزیمت از کوفه دست از رفاقت برداشتند و حضرت امام حسین را در وقت
عزم عراق تنهائی گذاشتند و اخرج ابو نعیم عن نجی الحضرمی انه سار
مع علی الی صفین فلما حاذی نینوی نادی صبرا یا ابا عبد الله
بشط الفرات قلت ماذا قال ان النبی صلی الله علیه وآله وسلم
قال حدثنی جبرئیل ان الحسین یقتل بشط الفرات وارانی قبضة
من تربته و برآورد ابو نعیم از نجی حضرمی که بتحقیق که او سفر کرد همراه رکاب امیر المؤمنین
علی کرم الله وجهه بسوی صفین و آن موضعیست مشهور بر کنار آب فرات که در آنجا
جنگ عظیم میانه امیر المؤمنین علی علیه السلام و معاویه واقع شد پس هرگاه مقابل نینوی
شد ندا کرد که صبر و شکیبائی کن ای ابو عبد الله یعنی حسین بر نهر فرات راوی گوید گفتم
چه چیز است یعنی این چه گفتی گفت که بتحقیق پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود
حدیث کرد و خبر داد مرا جبرئیل باینکه هر آینه حسین کشته شود بر نهر فرات
و نمود مرا مشتی از خاک آن مکان ازین روایت پیداست که جناب مرتضی کرم الله
وجهه را علم کلی بقتل حسین علیه السلام از حدیث پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم حاصل بود
و تفصیل این اجمال است آنچه ابو نعیم از اصبغ بن نباته روایت کرده چنانکه میفرمایند
و اخرج ابو نعیم عن اصبغ بن نباتة قال اتینا مع علی رضی الله عنه
علی موضع قبر الحسین فقال ههنا مناخ رکابهم و موضع
رحالهم و مهراق دمائهم فتیة من آل محمد یقتلون
بهذه العرصة تبکی علیهم السماء والارض و برآورد ابو نعیم از اصبغ
بن نباته گفت که آمدیم همراه رکاب علی رضی الله عنه بموضع قبر حسین پس فرمود
علی که اینجا جای خوابانیدن شتران ایشان است و موضع خیمه گاه ایشان و مکان
ریختن خون ایشان نوجوانی چند از آل محمد کشته شوند درین میدان که بگریند

را ایشان آسمان و زمین و اخرج الحاکم و صححه عن ابن عباس رضی الله عنهما
قال اوحی الله تعالی الی محمد صلی الله تعالی علیه و آله و سلم انی قتلت
بیحیی ابن زکریا سبعین الفا و انی قاتل بابن بنتك سبعین
الفا و سبعین الفا براورد حاکم و تصحیح کرد این حدیث را از ابن عباس رضی الله
عنهما گفت که وحی فرستاد خدای تعالی بسوی محمد صلی الله علیه و آله و سلم که تحقیق من
کشتم بانتقام یحیی بن زکریا هفتاد هزار کس را از یهود و تحقیق من خواهم کشت در انتقام
فرزند دختر تو هفتاد هزار و هفتاد هزار از ینجا عظمت و وجاهت جناب خاتم الانبیا
علیه الصلوة والثناء ظاهر گردید است که بعوض انتقام خون حضرت یحیی بن زکریا هفتاد هزار کشته
شود و بعوض انتقام خون حضرت سید الشهداء دو چندان یعنی یک لک و چهل هزار مقتول
گردد و مصداق این خبر اولا در واقعه مختار و ثانیا در اوائل دولت عباسیه بزبان
علی سفاح الظهور آمده اخرج احمد والبیهقی عن ابن عباس رضی الله عنهما
قال رأیت النبی صلی الله علیه و آله و سلم فی النوم ذات یوم
نصف النهار اشعث اغبر بیده قارورة فیها دم فقلت
ما هذا فقال دم الحسین و اصحابه لم ازل التقطه
منذ الیوم فاحصی ذلك الوقت فوجدت قد قتل
ذلك الیوم برآورد احمد و بیهقی از ابن عباس گفت که دیدم
پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم را روزی در خواب بوقت ظهر و زیر پریشان
مو غبار آلوده و در دست مبارک او شیشه که دران خون است پس گفتم
که این چیست فرمود که خون حسین و یاران اوست که چیدم و بر داشتم آنرا
بروز قتل او ابن عباس گوید که پس نگاه داشتم آن وقت را باز دریافتم
که چون کشته شد حسین همان وقت یعنی در زمانی که من این خواب دیده بودم

واخرج الحاکم والبیهقی عن ام سلمة قالت رایت رسول الله صلی
الله علیه وآله وسلم فی المنام وعلی راسه ولحیته التراب فقلت ما لک
یا رسول الله قال شهدت قتل الحسین انفا و برآورده حاکم
و بیهقی از ام سلمه گفت که دیدم پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم را در خواب حال آنکه
سر و ریش مبارک آن حضرت خاک آلوده بود پس گفتم که چه حال هست ترا ای
پیغمبر خدا فرمود که اینک در مقام قتل حسین حاضر بودم بر ناظرین اسفار اخبار
و آثار مخفی و مستتر نخواهد بود که چون صدای ناله عباس که روز بدر ایشان را
همراه کفار بکه اسیر کردند جناب رسالت مآب صلی الله علیه وآله وسلم را تمام شب
از خواب باز داشت حال پر ملال جناب رسول خدای متعال را در معرکه کربلا قیاس
کردنیست که از تشنگی عترت طاهره و قتل و قمع نونهالان گلشن رسالت و بنات
خاصه گل سر سبد چمن نبوت و امامت یعنی امام حسین علیه السلام و رفتن اهل بیت
بر شتران خشک پالان و نزول مصائب بیکران ابسر وقت زنان و یتیمان بر روح
مقدس سرور پیغمبران چه گذشته باشد پس از پریشانی موی سر مبارک
و غبار آلودگی جسم مقدس و التقاط خون حسین و یاران او از زمین و داشتن
در شیشه و خاک آلوده بودن سر و ریش آن حضرت و حاضر شدن به مقتل حسین
چنانکه در رویا ابن عباس و ام سلمه ست چه عجب بلکه هر گاه آواز گریه حسین در طفلگی
آن حضرت را ایذا رسانیده و حضرت سیدة النساء در خصوص بخطاب فرمیدانی
که گریه حسین مرا ایذا میرساند مخاطب گردانیده سنوح سانحه کربلا را چه
باید گفت که از ابتدای آدم تا اینم چنین معامله احدی بچشم ندیده
و نه بگوش شنیده اگر قیام قیامت موقت بوقت خود نشدی نمی بود چنانی
آن بود که آن روز جگر آسمان پاره پاره شد و مانند قطرات مطرات بر زمین

پلیدی و دامن زمین چون کتان از ماه چاک چاک گردیده از هم پاشیدی خون باریدن
آسمان و سیاه شدن جهان و غیر آن از حوادث زمان که بیانش میرود در پیچ
و تاب ست وَاَخْرَجَ الْبَیْهَقِیُّ وَاَبُوْنُعَیْمٍ عَنْ بُصْرَةَ الْاَزْدِیَّةِ قَالَتْ
لَمَّا قُتِلَ الْحُسَیْنُ مُطِرَتِ السَّمَاءُ دَمًا فَاَصْبَحْنَا وَحِبَابُنَا وَجِرَارُنَا وَکُلُّ شَیْءٍ
لَنَا مَلْاٰنُ دَمًا و برآورد بیهقی و ابونعیم از بصره ازدیه گفت که هرگاه شهید شد حسین
خون بارید آسمان پس صبح کردیم باین حال که خمهای ما و سبوهای ما و هر ظرفی که
از آن ما بود پر از خون بود وَاَخْرَجَ الْبَیْهَقِیُّ وَاَبُوْنُعَیْمٍ عَنِ الزُّهْرِیِّ قَالَ بَلَغَنِیْ
اَنَّهُ یَوْمَ قُتِلَ الْحُسَیْنُ لَمْ یُقْلَبْ حَجَرٌ مِّنْ اَحْجَارِ بَیْتِ الْمَقْدِسِ اِلَّا
وُجِدَ تَحْتَهٗ دَمٌ عَبِیْطٌ و برآورد بیهقی و ابونعیم از زهری که گفت که رسید که تحقیق
روزیکه کشته شد حسین گردانیده نشد سنگی از سنگهای بیت المقدس مگر
یافته شد زیر آن خون تازه در غایت سرخی وَاَخْرَجَ الْبَیْهَقِیُّ عَنْ اُمِّ حِبَّانَ
قَالَتْ یَوْمَ قُتِلَ الْحُسَیْنُ اُظْلِمَتْ عَلَیْنَا ثَلَاثًا وَلَمْ یَمَسَّ مِنَّا اَحَدٌ
مِنْ زَعْفَرَانِهِمْ شَیْئًا فَجَعَلَهٗ عَلٰی وَجْهِهٖ اِلَّا احْتَرَقَ وَلَمْ یُقْلَبْ
حَجَرٌ بِبَیْتِ الْمَقْدِسِ اِلَّا وُجِدَ تَحْتَهٗ دَمٌ عَبِیْطٌ و برآورد بیهقی از ام حبان
گفت روزیکه کشته شد حسین تاریک شد دنیا بر ما تا سه روز و مس نکرد یکی
از ما از زعفران خود چیزی را که بمالد بر روی خود مگر می سوخت و گردانیده نمی شد
سنگ بیت المقدس مگر یافته می شد زیر آن خون تازه در غایت سرخی و نیز مرویست
که آنروز هیچ سنگی در دنیا برداشته نشد که زیر آن خون تازه بغایت سرخی نبوده
وَاَخْرَجَ الْبَیْهَقِیُّ عَنْ عَلِیِّ ابْنِ مُسْهِرٍ قَالَ حَدَّثَتْنِیْ جَدَّتِیْ قَالَتْ کُنْتُ
اَیَّامَ قُتِلَ الْحُسَیْنُ جَارِیَةً شَابَّةً فَکَانَتِ السَّمَاءُ اَیَّامًا کَاَنَّهَا عَلَقَةٌ و برآورد
بیهقی از علی بن مسهر گفت که خبر داد مرا جده من گفت که بودم روزهای شهادت حسین

صوفی استفاده علوم کرده و در تصانیف بسیار ست امام الحرمین در حق وی گفت که کسی شافعی و ربعالم نیست مگر امام شافعی را بروی منت و نیست الا ابوبکر بیهقی را که احسان او بر شافعی ست زیرا که در تصانیف خود نصرت مذهب او نموده و بشاید

دختر نوجوان پس آسمان میگریست بر او تا روزهای چند باید دانست که روایات عدیده
در باب گریه آسمان از سلف منقول ست چنانچه ابن جوزی از ابن سیرین روایت کرده
که از روز قتل حسین تا سه روز دنیا تاریک ماند و بعد از آن سرخی در آسمان
ظاهر شد و از ثعلبی منقول ست که آسمان بر حسین گریه نمود و گریه آسمان سرخی او ست
و گویند که آسمان تا شش ماه سرخ ماند و ابن سیرین گفته که سرخی شفق بر کناره آسمان
که محسوس در جهان ست بعد قتل حسین حادث شده و قبل از آن این سرخی را
وجودی بر آسمان نداشت و از ابن سعد هم مرویست که سرخی شفق بر افق آسمان
قبل از شهادت شاه شهیدان مرئی و محسوس نبود و ابن جوزی گوید که حکمت در سرخ
شدن آسمان اینست که چون از عروض غضب خون بجوش می آید و جسد سرخی
رنگ چهره میگردد و ذات باری عز اسمه که منزه از جسم و لوازم آن است نشانه
غضب خود را بدینصورت سرخی کناره آسمان ظاهر کرد تا این سرخی شفق دلیل روشن
بر عظمت معصیت قاتلان حسین و ظهور رنگ غضب الهی بر ایشان باشد و بعضی
گویند که بعد قتل حسین تا هفت روز آسمان گریه کرد و گریه او بمرتبه رسیده بود که از سرخی
آسمان دیوارها و عمارتها هم رنگ لحاف معصفر گشته بود و کواکب و شهابها بر
آسمان چندان بارید که بیکدیگر افتاد و در روز قتل حسین خون از آسمان بارید تا مدت
نشان آن بر زمین باقی ماند و هر ثوبی و لباسی که رنگین بخون آسمان گردید سرخی
رنگ آن تا پاره پاره شدن روی زوال ندیده و بعضی روایت کرده اند که روز
قتل حسین از آسمان خون بارید که از خانه ها و کوچه های خراسان و شام و کوفه
روان بود و سر حسین را که بدار الاماره کوفه آوردند در و دیوار خانه ها خون از آن
گردید و بر آمدن خون تازه بغایت سرخی از زیر احجار بیت المقدس و احتراق زعفران
در ملحق رساله بروایت زهری و امهجان مذکور ست و مرویست که روز قتل حسین

آفتاب کسوف گرفت که ستاره‌ها در نیمروز نمودار شدند و مردمان گمان بردند که قیامت
قائم گشت و این از اعاظم علامات ست و دیگر از جمله آثار و علامات ست که ارشاد
میشود و اخرج البیهقی عن جمیل بن مرة قال اصابوا ابلا فی عسکر
الحسین یوم قتل فنحروها وطبخوها فصارت مثل العلقم فما استطاعوا
ان یسیغوا منها شیئا و برآورد بیهقی از جمیل بن مره گفت که بغارت بردند
لشکریان یزید شتران را که در لشکر حسین بودند در قتل آن حضرت پس نحر
کردند شتران را و پختند آنها را پس گردید گوشت شتران مانند حنظل در تلخی پس
نتوانستند که از حلق فرو برند از ان چیزی و از ترجمه صواعق منقول ست
که قافله از ورس از یمن بسوی عراق میرفت چون با لشکر یزید که نیز بانجانب
میرفت مرافقت کردند شتران که بار از ورس بودند پس آنها تمامی خاکستر
شد و نیز گفته‌اند که ورسی که در لشکر قاتلان بود در روز قتل حسین همه خاکستر شد
و شتران را که حلال کردند از گوشت آنها آتش بر می آمد و همچو سوانح برای عبرت
سامعان در حضرت ائمه ان بوده و آنچه برای تعذیب قاتلان ست بیانش
میرود و اخرج ابو نعیم من طریق سفیان عن جدته قالت شهد
رجلان قتل الحسین فاما احدهما فطال ذکره حتی کان یلفه
واما الآخر فکان یستقبل الراویة بفیه حتی یاتی علی آخرها
فما یرتوی و بیرون آورده ابو نعیم از طریق سفیان از جده خود گفت حاضر
شدند دو مرد قتل حسین را پس اما یکی از آنها پس عضو تناسل او دراز شد
تا آنکه می پیچید آنرا و گویند که در کمر می بست و گویند که بگردن همچو ریسمان
می پیچید و اما دیگر پس حالش بجائی رسید که استقبال میکرد
پکهال را از آب را بدهن خود تا آنکه تمامی نوشید آن را و سیراب نمیشد

و همچنین قاتلان دیگر بعذاب و نکال مبتلا شده مردند چنانچه بعضی از آن اگر
خدا خواسته در خاتمه مذکور شود و باقی از آثار و علامات نوحهٔ جن است آن را
باید شنید و اخرج ابو نعیم عن حبیب بن ثابت قال سمعت الجن تبکی و
تنوح علی الحسین و هی تقول شعر مسح النبی جبینه فله
بریق فی الخدود ابواه من علیا قریش وجده
خیر الجدود حبیب بن ابی ثابت روایت کرده گفت که شنیدم
زنی را از جنیان که میگریست بر حسین و در حالتیکه نوحه میکرد و میگفت
پیغمبر پیشانی او را مسح کرده بود برای او نور و لمعان در رخسار او پدر و مادرش بودند
از بزرگان قریش و بود جد او بهترین جدها یعنی جنیه نوحه میکرد و بر حسین
و میگریست بران و میگفت آنچه بیانش رفت و اخرج ابو نعیم عن حبیب
بن ثابت عن ام سلمة قالت ما سمعت نوح الجن منذ قبض النبی
صلی الله علیه و آله و سلم الا اللیلة و ما اری ابنی الا قد
قتل یعنی الحسین فقالت لجاریتها اخرجی فاسألی فاخبرت
انه قد قتل و ان الجنیة تنوح شعر الا یا عین فانهملی بجهد
و من یبکی علی الشهداء بعدی علی رهط تقودهم المنایا
الی متجبر فی ملک عبید یعنی ابو نعیم از طریق حبیب بن ثابت از
ام سلمه گفت نشنیدم نوحهٔ گریهٔ جن را از روزیکه وفات یافت پیغمبر خدا صلی الله
علیه و آله و سلم مگر امشب و نمی بینم مگر اینکه پسر من بتحقیق کشته شد یعنی حسین پس
فرمود کنیز خود را که بیرون روی پس بپرسی پس خبر داد کنیز باینکه بتحقیق کشته
شد حسین و بدرستیکه جنیه نوحه میکند و میخواند آگاه باش ای چشم پس گریه را
بکن بکوشش تمام و کیست که گریه کند بر شهیدان بعد از من بر گروهی که کشیده

ایشان را اسباب موت بسوی ظالم سرکش در سلطنت زمان من وگویند که حضرت
ام سلمه بعد دریافت این ماجرا آنقدر گریست که از هوش رفت وتا دیر غشی براو طاری
ماند واخرج ابونعیم عن مزیدة بن جابر الحضرمی عن امه
قالت سمعت الجن تنوح علی الحسین وهی تقول شعر الا یا عین فاحتفلی بجهدی ومن یبکی علی الشهداء
هبلا کان حسینا جبلا و برآورد ابونعیم از مزیده بن جابر حضرمی از مادر
خود گفت که شنیدم جن را که باواز بلند گریه میکرد بر حسین و میگفت که خبر مرگ
حسین میرسانم غمگین شده بود حسین باجمال کوه صبر واستقلال پوشیده نماند
که سابق گذشت که مراد از نوحه درین مقام گریستن بیاد کردن اوصاف حمیده
وخصال پسندیده حضرت امام حسین علیه السلام ست نه نوحه متعارف ومرسوم
اهل بدعت وعمل زمان جاهلیت که آن باتفاق علما حرام ودر احادیث صحیحه
وعید شدید بران وارد ست واخرج ابونعیم من طریق لهیعة عن
ابی قبیل قال لما قتل الحسین احتز وا راسه وقعدوا فی
اول مرحلة یشربون النبیذ فخرج علیهم قلم من حدید
فکتب سطرا بدم شعر اترجو امة قتلت حسینا شفاعة جده
یوم الحساب و برآورد ابونعیم از طریق عبدالله بن لهیعه که محدث مشهورست
از ابی قبیل گفت که هرگاه شهید شد حسین بریدند سر او را ونشستند در اول
منزل می نوشیدند نبیذ را پس برآمد برایشان قلمی از آهن پس نوشت سطر
از خون آیا امید میدارند گروهی که کشتند حسین را شفاعت جد او بروز حساب
یعنی چون سر مبارک جناب سید الشهدا را بریده پیش یزید بن معاویه بسوی شام
می بردند چون که در اول منزل رسیدند وبخوردن نبیذ مشغول شدند دیدند که قلم
آهنی از غیب پدیدار شد وسطری یعنی بیت هر قوم را بخون نوشت وبعضی گویند

که چون زنان اهلبیت را بر شتران نشانده و سر امام مظلوم را بر نیزه گذاشته بطرف
شام روانه شدند بمنزلی رسیدند و در انجا دیری بود و در نزدیکی آن فرو کشیدند و دیدند
که بر دیوار آن دیر بیتی مرقوم است از راهب آن دیر پرسیدند که نویسندهٔ این
بیت کدام است راهب گفت که من اینقدر میدانم که این بیت برین دیوار از مدت
پانصد سال قبل بعثت نبی شما نوشته شده است و بعضی گویند که دیوار دیر شگافته شد
و دست و قلم از ان برون آمده این بیت را از خون نوشت و گویند که چون راهب
بحال اسیران اهلبیت وقوف یافته سر مبارک سید الشهدا بر سر نیزه دید
با خود گفت که این قوم بد کسانند که پسر نبی خود را کشتند و اهلبیت او را ذلیل
و خوار کردند و با آن جماعت اشقیا مخاطب شده گفت که ده هزار درهم از
من اینک بگیرید و این سر که بر نیزه میدارید یک شب پیش من بگذارید چنین بیان
که از بس حریق آتش طمع بودند قبول نمودند پس آن راهب سر مبارک از دست
ایشان گرفته بخلوت برده غسل داد و خوشبو مالید و بر زانوی خود نهاده مشاهدهٔ
انوار خداداد و جمال حق نما میکرد و بدیدهٔ سر خود معاینه می‌نمود که انوار تجلیات از سر
مبارک تا آسمان میرود و طبقات نورانی در پی تا صبح از آسمان بر سر مبارک
میریزد بملاحظهٔ این حال مسلمان شد و بقیهٔ عمر خود را در محبت و ولای اهلبیت
و اتقیا و احکام اسلام بسر رسانید و بایفای موعود پرداخته ده هزار درهم بآن گروه
بدبختان داد هرگاه آن بدبختان در میانه از تفرقه کشیده خواستند که میانهٔ خود با
قسمت نمایند دیدند که آن درهمها سنگها بودند و بر یک طرف از انها آیهٔ ولا تحسبن الله
غافلا عما یعمل الظالمون و بر طرف دیگر آیهٔ وسیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون
نقش بود و برای ارباب بصیرت و اصحاب معرفت پوشیده و پنهان نبوده باشد که اینهمه آثار
عجیبه و شواهد غریبه که بیان شد برهان ساطع و حجت قاطع بر عظمت واقعهٔ کربلا

وشهادت سید الشهدا است لیکن امریکه عجیب تر از آن متصور نیست بگوش حق نیوش
باید شنید که ارشاد میرود و ختم کلام بران میشود اخرج ابن عساکر عن المنهال
ابن عمرو قال انا والله رأیت رأس الحسین حین حمل وانا
بدمشق وبین یدی الرأس رجل یقرء سورة الکهف حتی
بلغ قوله تعالی ام حسبت ان اصحاب الکهف والرقیم کانوا من
آیاتنا عجبا فانطق الله الرأس بلسان ذرب فقال اعجب من ذلک قتلی وحملی
در بر آورد ابن عساکر از منهال بن عمرو گفت که من بخدا دیدم سر حسین را وقتیکه
برداشته شد بر نیزه و من بدمشق بودم و پیش سر مبارک مردی میخواند سوره کهف
را تا آنکه رسید باین آیه که معنی آن اینست آیا پنداشتی که اصحاب کهف و رقیم از
اعجوبه نشانهای قدرت ما بودند پس گویا کرد خدای تعالی سر مبارک را بزبان تیز
فصیح پس گفت عجیب تر ازین کشته شدن من و بر نیزه برداشته شدن سر است
پوشیده نماند که قصه اصحاب کهف که تا سه صد و نه سال بغار در خواب رفتند
و چون بیدار شدند یکروز یا پاره از آن مقدار خواب خود را پنداشتند هرچند
مشتمل عجایب قدرت الهی ست چنانچه تفاصیل این قصه در تفاسیر قرآن و کتب
تواریخ بجای خود مذکور ست لیکن قتل شاه شهیدان و حمل سر مبارک بر نیزه
عجیب تر از آن ست نمی بینی که جماعت یزیدیان با وصف تفوه بکلمه شهادت
و اقرار نبوت خاتم الرسالت و امتثال رسم و اسم اسلام بطمع خام حطام دنیوی
بقتل فرزند رسول و جگر گوشه بتول پرداختند و دودمان رسالت را پایمال حوادث
و آفات ساختند و سر سردار نوجوانان بهشت را بتیغ و خنجر بریده بسر نیزه کشیدند
و مستورات سراپرده عصمت و طهارت را بی پرده بر پشت شتران نشانیده شهر
بشهر گردانیدند و دیگر از دست بیدادان یزیدیان هرچه بسر وقت اهل بیت نبوت

رفت بیان شمه از آن بزبان قلم گذشت و با اینهمه مدعیان دین اسلام بودند و خود را
مومن و مسلمان ظاهر می نمودند فاعتبروا یا اولی الابصار ان هذا لشیء عجاب

خاتمة

در بیان حال قاتلان خسران مآل چنانکه تصفح کتب تاریخ نموده اند مخفی نبوده باشد
که هر کس که مباشر قتل و سهیم و شریک قاتلان و راضی و خورسند بشهادت شاه شهیدان
گردید قطع نظر از عذاب و نکال اخروی که مستحق و سزاوار آنست درین دار ناپایدار
بسزای کردار خود رسید چنانچه از زهری منقول است که هر کسیکه در معرکه کربلا بعرض
مقابله حضرت سید الشهدا بود فی دیدن عذاب کشیدن سزای اعمال بد از دنیا رفت
بعضی بقتل رسیدند و بعضی نابینا شدند و بعضی را رو سیاه گشت و بعضی را
در اندک فرصت ملک و دولت از دست رفت و بعضی تشنگی مردند و بعضی بدیگر
عقوبات مبتلا گشتند و مروی است که جماعتی باهمدیگر حرف میزدند که هیچکس را از
دشمنان حسین ندیدیم که بدون ابتلا در مصیبت و بلا از دنیا رفته باشد که پیرمردی
از آن جماعت گفت که من شریک قتل حسین بن علی بودم و هنوز مصیبتی پیرامون حالم
نگشته درین سخن بود که برای راست کردن فتیله چراغ از جای خود برخاست شعله
چراغ او را در گرفت و سوزشی در نهادش افتاد که وی از جماعت میگذشت و میگفت
که سوختم سوختم تا آنکه رفته رفته خویشتن را بدریا انداخت چون این آتش افروخته قهر الهی
بود آب دریا بکارش خاصیت روغن گرفته چنان او را سوخت که وجودش حطب
جهنم شد و از سدی روایت کرده اند که شخصی مرا بضیافت طلبید و مردم دیگر هم
شریک مجلس بودند که میانه کلام تذکره معرکه کربلا بر زبانها رفت گفتند که هر که شریک
قتل حسین گشت بعقوبتی مبتلا شده مابر دو میزبانی که امیر مجلس بود [illegible] گفت
که من حاضر معرکه کربلا بودم و هیچ آفتی بمن نرسید هنوز این حرف بانجام
نرسیده بود که شعله از چراغ بر جست و بر بدنش افتاد و آنکس را تمام سوخت

راوی گوید بخدا که من بچشم خود دیدم که گوییا انگشت سوخته افتاده بود و نیز مروی ست
که مردی از لشکریان ابن زیاد که سر حسین را با فتراک بسته بود دستهای در نکو منظری
داشت بعد از اینکه چهره روی او تیره و تاریک شد از قیر گشت گفتندش که خوبترین
مردم و حسن و جمال بودی چه شد که رویت با این روز سیاه نشست گفت از روزیکه
حسین را بفتراک اسب بسته ام دو کس هر روزه می آیند و هر دو بازوی گرفته کشان کشان
بسر آتش می برند و از گوگرد آن می آویزند و باز می آرند از این روی رویم سیاه و حالم
تباه ست آخر آنکس بهمان عذاب مبتلا ماند و گمراه وادی جهنم شد و از واقدی
منقول ست که پیرمردی از حاضرین مقتل حسین بود چون نابینا گشت از و سبب پرسیدند
گفت که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را بخواب دیدم که آستین ها باز و چیده و در
دست مبارکش شمشیری بود کشیده و روبروی آنحضرت فرش چرمین گسترده
تا ده تا قاتلان حسین را ذبح ساخته بر سر آن فرش انداخته اند چون که نظر آنجناب بر من
افتاد نفرین کرد و میلی از خون در چشم کشید که کور شدم و گویند شخصی در شام از قاتلان حسین
بود که ریش او چون دم خنزیر شده عبرت گاه مردم گردید و روایت کرده اند که آنکس که تیر
بگلوی عبدالله که همان علی اصغر ست زده بود بمرضی مبتلا گشت که جانب پیش حرارت
و بپشت برودتی پیدا شد که هر چند روبروی او بادبیزن میکشیدند و عقب او
تنور آتش می افروختند همچنان هیچ او را ابلا میکرد و انقدر تشنگی میداشت که سبو سبو آب میخورد
و فریاد العطش از کام و دهان او بلند بود و آخر شکمش شق شد و بهمان عقوبت بمرد
اینست شمه از حال مردم عوام که حاضر معرکه کربلا بودند اما خواص پس از حال یزید
پلید و ابن زیاد منبع فساد و ابن سعد و شمر بد پیکر و نظرای ایشان مجملا باید شنید
که یزید علیه ما یستحقه چون از قتل حسین دل خوش کرد حق تعالی آن سرآمد اشقیا را قطع
نظر از امراض جسمانی که هم بسیار شاق تر باشد لیکن بلحاظ سزای اعمالش احتمال آن

سطر ۱ قیر روغن سیاه که بر پشت شتران بمالند جهت دفع خارش ۱۲ مولوی ... سلمه الله تعالی

سهل ست بارتکاب افعال شنیعه مبتلا گردید که صورت عذاب الهی بی شائبه تکلف از
ناصیهٔ حال آن بدمآل نمودار بود منجمله آن تخریب مدینهٔ منوره است که از دست بیداوش
تا سه روز عوام و خواص سکنهٔ آن بلدهٔ طیبه از قتل و غارت امان نیافتند و هفتصد
کس از صحابه کشته شدند و خانهٔ ام المؤمنین حضرت ام سلمه را تاراج نمودند و تا سه روز
نمازیان مشرف بنماز در مسجد نبوی نگشتند و سگ و گربه بر منبر منیف در مسجد شریف
جا داشتند و دیگر اعمال قبیحه که قلم از تحریرش بحال خود می لرزد یزیدیان در مسجد
نبوی که مورد جنود ملائکه مقدسه بود بظهور آوردند و از آن جمله هتک حرمت کعبهٔ معظمه
که از سنگ منجنیق شامیان صحن حرم محترم پر گشت و ستونهای مسجد شکست و لباس
کعبه را سوختند و پرده که بر در کعبه کشیده بود آنرا همه توبره ها ساختند تا آنکه روزی چند
چوب سوختنی
خانهٔ کعبه بی لباس و اهل بیت الله در ایذا و هراس ماندند و از آنجمله است حلت و اباحت
منهیات شرعیه از قبیل زنا و لواطت و شرب خمر و تزویج برادر با خواهر و امثال آن که
دلیل صحیح بر تائید کفر و کافری او ست و تفصیل این سوانح و حوادث بجای خود مصرح ست
المختصر آن شوربخت سه سال و هفت ماه بابتلای چنین عقوبات از بادشاهی خود
دم زده پانزدهم ربیع الاول در مقام حمص که شهری از بلاد شام ست واصل جهنم گشت
و سنین عمرش بسی و نه سال رسیده بود که با طوق لعنت و سلاسل نکبت از دنیا نیست
و از اتفاقات ست که روزیکه هتک حرمت کعبه از جور و تعدی یزید بظهور آمد همان روز
آن شقی ذخیرهٔ خسران را نوشته راه عاقبت کرده رخت اقامت خود را از دنیا
بدوزخ کشید چون یزید بن معاویه بمرد معاویه پسر یزید را که در حیات خویش
ولی عهد و خلیفه ساخته بود بر تخت سلطنت نشاندند همین که معاویه بادشاه شد بر منبر
رفته بعد حمد خدای جل و علا و نعت سرور انبیا علیه الصلوة والثنا گفت که خلافت آئین
مخصوص خدا و حق خلفای با صفا ست جدم معاویه بن ابی سفیان از راه خلاف

با علیؑ مرتضی که احق و الیق بخلافت بود نزاع و جدال کرد و بعد او پدرم که هیچگونه اهلیت و استحقاق نداشت بر تخت سلطنت نشست و برای استحکام حکومت خود همچو حسینؑ بن علیؑ فرزند رسولؐ را کشت آخر چه از هر دو نکال و وبال و این بطمع حکومت چند روزه همراه خود برد و بعد ازین زار زار گریست و گفت که من میدانم که محاربه با حسینؑ بسیار بد بود که پدرم نمود و بازگشت او بسوی جهنم شد که اولاد رسول خدا را قتل کرد و شراب را مباح ساخت و به تخریب مدینه طیبه پرداخت و هتک حرمت خانه کعبه ارواداشت من درین خلافت لذتی نمی یابم از اولاد ابوسفیان هر کسی را که راضی شوید امیر گردانید من عقد بیعت خود را از گردن مسلمانان برآوردم پس از منبر فرود آمد و بعزلت نشسته در خانه خود را بر روی خلائق بست و بعد از آن بجوار رحمت حق پیوست اما حال خسران مآل ابن زیاد شقاوت بنیاد پس آن بدبخت در قتال مختار بن عبیدۀ ثقفی کشته شد و ابن سعد و شمر را نیز مختار بعد تسلط خود بر کوفه بکشت مرویست که چون مختار تسلطی بر کوفه یافت عرض اسیران درخواست و فرمان داد که کسانیکه در لشکر ابن سعد شریک قتال حسینؑ بن علیؑ بودند یک ایمن نشان دهید چنانکه چند کس را نشان دادند همه را گردن زده بدار کشید و مختار غلام خاص خود را فرمود تا ابن سعد را حاضر کنند حفص بن سعد حاضر شد مختار پرسید که پدرت کجاست گفت در خانه نشسته است مختار گفت که حالیا از حکومت ری و اعمال آن دست برداشته چگونه بخانه نشست و در قتل حسینؑ چرا خانه نشینی اختیار نکرد و حکم کرد تا سر ابن سعد بریدند و پسرش را نیز کشتند و شمر را طلبیده نیز گردن زد و سرهای اینها را پیش محمدؑ بن حنفیه فرستاد پستر حکم داد که بقیه مردمان که شریک ابن سعد در معرکه کربلا بودند هر کرا یابید بکشید چون مردم دانستند که مختار در صدد قصاص حسینؑ ست از کوفه قصد گریز به بصره کردند لشکر مختار عقب ایشان افتاد هر کس که دستیاب می شد می کشتند و نعش می سوختند

وخانهٔ او را غارت میکردند چون خولی بن یزید را اسیر کرده پیش مختار آوردند فرمود که اول
هر دو دست و پای او بریدند بعد از آن بدار کشیدند پس تن نحسش بآتش سوختند و همچنان
دیگران که از لشکریان ابن سعد یافتند بقوبتی کشتند القصه چون مختار از قتل ابن سعد
و شمر و خولی بن یزید علیهم اللعن و العذاب الی یوم الحساب خاطر جمع کرد در بند قتل
ابن زیاد افتاد چنانچه ابراهیم بن مالک اشتر را با جماعتی از سپاه بمقابلهٔ ابن زیاد فرستاد
همین که ابراهیم بسرحد موصل وصل شد ابن زیاد بکنار دریای که بفاصلهٔ پنج فرسنگ
از موصل واقع ست لشکر کشیده بنای مقابله انداخت تا آنکه وقت صبح محاربه از طرفین
بظهور آمده هنگام نماز شام سپاه ابراهیم لشکر شام را که همراه ابن زیاد بود شکست داد
چون فوج ابن زیاد هزیمت خورده رو بفرار نهاد لشکر ابراهیم تعاقب فراریان افتاد
و ابراهیم حکم داد که از فوج مخالف هرکس را که یابند زنده نگذارند چنانچه بسیاری را
از همراهیان ابن زیاد از جان کشتند و ابن زیاد هم کشته شد تا سر ابن زیاد بریده
پیش ابراهیم حاضر کردند ابراهیم آن سر را پیش مختار بکوفه فرستاد چون سر ابن زیاد
بکوفه رسید مختار بزعم خود آراسته بالای کوفه بنا ساخت بدار الاماره جلوس
نموده فرمود که سر ابن زیاد را حاضر کنید چون سرش حاضر کردند گفت که این سر
ابن زیاد است ای مردم کوفه ببینید که قصاص خون حسین ابن زیاد را زنده نگذاشت
و از مفتاح النجاة منقولست که در واقعهٔ مختار هفتاد هزار کس از مردم شام بقتل
رسیدند و این واقعه روز عاشورا سال شصت و هفت هجری بعد شش سال از واقعهٔ کربلا
اتفاق افتاد و بروایت صحاح مرویست که هرگاه سر ابن زیاد و سر دیگران را پیش
مختار حاضر کردند ناگاه ماری در آمد میانهٔ سرها شد و در سوراخ بینی ابن زیاد رفت
و اندکی قرار گرفته از دهان او برآمد باز در بینی رفت تا غائب شد گویند که با
پشیمان شده بار آمد و رفتی کرد الحاصل ابن زیاد و ابن سعد و شمر و کسی از آنها

و قیس بن اشعث کندی و خولی بن یزید و سنان بن انس نخعی و عبدالله بن قیس و حکم
بن طفیل و یزید بن مالک و غیر ایشان از اعیان یزیدیه بعقوبت ها مبتلا شده بقتل رسیدند
و تنهای ایشان را از زیر سم اسپان گذاشتند و اسپان را بر آنها دوانیدند چندانکه
استخوانهای ریزه ریزه گردیده با خاک برابر شد و پوشیده مباد که در کتب تواریخ اختلاف
است در بعضی ذکر قتل ابن سعد و شمر و غیره قبل از قتل ابن زیاد است و در بعضی بعد از آن
و کیفیت انتقام حقیقی حسب عمده که بیانش در ضمن اخبار واقعه کربلا بروایت
حاکم مقدم شد سزای اعمال قتله حسین را از دست مختار یکنا رانها نهاد گو شقاوت
ازلی نهایت کار ظهور در ناصیه اعتقاد مختار کرده چنانچه تفصیل حال بد مآلش در کتب
تواریخ مسطور است و هرگاه مختار بر کوفه و اطراف و جوانب آن مسلط شد داعیه
محاربه با عبدالله بن زبیر در سرش جا کرد و عبدالله بر اراده مختار وقوف یافته
مصعب بن زبیر برادر خود را بمحاربه مختار نامزد کرد و چون مصعب از بصره بمحاربه مختار
روان شد میانه مصعب و مختار طرح جدال و قتال افتاد و فتح نصیب مصعب
گردید و مختار درین معرکه بقتل رسید و تا حین که مصعب بن زبیر بر کوفه و نواحی آن
استیلا یافت عبدالملک بجنگ مصعب برخاسته هنگامه قتال گرم ساخت
و فتحیاب شد و مصعب بن زبیر و ابراهیم بن مالک اشتر بقتل رسید از ابن عمیر
لیثی منقول است که با عبدالملک گفت که من اولا سر حسین را بدار الاماره و برد
ابن زیاد دیدم بعد از آن سر ابن زیاد را پیش مختار و بعد از آن سر مختار را در حضور
مصعب و بعد از آن سر مصعب را بمجلس تو می بینم پس از زین دار الاماره پناه میجویم که
بد مکانی است که بار گذشت سرهای رئیسان باینجا [illegible] و عبدالملک باستماع این سخن از
مجلس برخاست و گفت که بنای این قصر نامبارک را از پا در آرند مجملا هرگاه عبدالملک
بر مصعب ظفر یافت و مصعب کشته شد و کوفه و نواحی آن در تصرف او در آمد خواست

که سپاه برای قتال عبدالله بن زبیر بمکه فرستد در اول وهله هیچکس اجابت نکرد که در حرم خدا که جدال و قتال
دران حرام است چگونه محاربه بعمل آید روزی حجاج پیش عبدالملک حاضر شده گفت که من دوش
بخواب دیده ام که سر ابن زبیر را از تنش بریده ام عبدالملک دانست که حجاج راضی بعزیمت مکه
برای مقاتله ابن زبیر است فوج خود را باسم حجاج کرده بمکه فرستاد حجاج که اصلش از
طائف بود چون بدانجا رسید سپاه دیگر جمع ساخته متوجه سمت کعبه شده نائره قتال را با ابن زبیر
باشتعال آورد و کمر گستاخی بابسته دامن محافظت و آداب کعبه یکسر از دست اعتقاد گذشت
تا آنکه تمامی حرم محترم رنگین بخون کشتگان گردید و عبدالله بن زبیر شربت شهادت چشید بعد ازانکه
این مرحله هم طی شد حکومت مروانیان در شام و عراق و حجاز و دیگر ممالک استقرار گرفت و تا هزار
ماه دوام و استمرار یافت و آنچه در تفسیر سوره انا انزلناه فی لیلة القدر بذیل کریمه لیلة القدر خیر من الف
شهر از حضرت امام حسن علیه السلام مرویست که مراد از هزار ماه مدت ملک و سلطنت
بنی امیه است بظهور آمده اینست روداد وقائع که بترتیب آنچه محفوظ خاطر منتشر بود حواله
بقلم نمود و بعد ازین آنچه جلوه شهود گرفت بتوضیح اطناب کلام طی کشته از بیانش کنار رفته فقط

خاتمة الطبع

سپاس بیمر بارگاه داور بیچون که در عهد اتمام بدرش کتاب نادر الوقوعات در احوال شهادت ائمه و خاصه آل عبا خصوصاً حضرت حسن
مجتبی و حضرت حسین شهید کربلا علیهما الصلوات والتحیه مسمی بتحریر الشهادتین شرح بسوط سر الشهادتین
که متنی است متین نقل روایات معتبره از روی احادیث نبوی منتخب علمای مستند اهل حدیث مولانا شاه عبدالعزیز
محدث مغفور دهلوی تصنیف فرموده و شرحش بکمال توضیح و لطافت بیانی و شیوا زبانی در زبان فارسی
عالم نبیل و فاضل جلیل صاحب کمالات ظاهری و باطنی حضرت شاه سلامت الله مرحوم زیب رقم نموده
و دیگر روایات را که بحد اعتبار رسیده بود بران افزوده بار بار این شرح موصوف بسبب مقبولیت در مطابع
مختلف بطبع رسیده اکنون بباعث اصرار اهل شوق در مطبع نامی منشی نولکشور واقع لکهنؤ ماه دسمبر
۱۸۹۵ع مطابق ماه صفر سنه ۱۳۱۳ھ بحلیه طبع در بر کرده در نظر عالمیان جلوه نمایش کرده کاینات منظوم و مطبوع اهل عالم گردانیده

جنگ نامۂ کربلا۔
مجموعۂ توشۂ عقبیٰ۔ درود و وظائف اسمائے الٰہی مع خواص و نامہا ے مبارک رسالت پناہی تالیف مولوی محمد عباس۔
شین البکا معروف بہ دہ مجلس۔ مع رسالۂ شفاء غم مشہور بہ چہل مجالس تصنیف نواب سید عطار اللہ۔
مجموعۂ نور و مولود نامہ مشتمل چند رسائل ذیل
۱۔ دعاے مغنی۔ ۲۔ قصیدۂ بردہ۔ ۳۔ قصیدہ بانت سعاد۔ ۴۔ قصیدۂ غوثیہ۔ ۵۔ دعاے سریانی۔ ۶۔ قصیدۂ ادریس ترکی
انوار محمدی۔ بیان اختلاف فرق اسلامیہ تصنیف محمد امیر اکبر آبادی۔
شرح چہل حدیث۔ تصنیف میر علی۔
مجموعہ۔ ۱۔ وفات نامہ ۲۔ قصیدۂ نعتیہ ۳۔ قصۂ حضرت بلال۔ ۴۔ قصۂ حضرت والی حلیمہ
نبوت نامہ۔ معروف بحلیہ شریف
مولود شریف منظوم۔ از مرزا علی بہار۔
مولود شریف شہید۔ شرح واضح مولود از مولوی غلام امام شہید۔
ایضاً خرد۔ ،،
میلاد مصطفوی۔ بروایات امامیہ تصنیف مولوی وزیر حسن۔

حدیقۂ میلاد۔ در فضائل و ولادت حضرت غوث الاعظم رضی اللہ عنہ۔
نسب نامہ۔ رسول مقبول کا حال بعثت سے وفات تک۔
تاریخ مدینہ۔ ترجمۂ جذب القلوب مترجمہ مولوی عبدالحق بریلوی۔
نور نامہ و شمائل نامہ۔ نور محمدی اور شمائل کا بیان ہے۔
خدا کی رحمت۔ حال پیدائش حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم۔
اسرار نبوت و فضائل نبوت و نعم البدل یا مولد شریف۔ یہ تین کتاب مصنفہ منشی محمد ظہیر الدین ہیں۔
محامد خاتم النبیین۔ غزلیات محامدین مولفہ منشی امیر احمد امیر۔
سرور القلوب فی ذکر المحبوب۔ معجزات پیغمبر کا بیان مولفہ مولوی محمد نقی علی خان۔
گلدستۂ محسن۔ در مدح پیغمبر مشتمل رسائل۔
۱۔ مدیح خیر المرسلین۔ ۲۔ قصیدۂ نعتیہ۔ ۳۔ مثنوی صبح تجلی۔ ۴۔ سراپاے رسول اکرم۔ مولفہ مولوی محمد محسن۔
خمسۂ محمدیہ۔ در فضائل پیغمبر تصنیف مولوی نجم الدین نجم۔

مجموعہ نسیم جنت - قصیدہ نعتیہ و خیابان فردوس
در فضائل درود - مؤلفہ مولوی محمد کافی -
سبیل الجنان ترجمہ تکمیل الایمان مصنفہ
میر علی تخلص امیر
تذکرۃ الجمعہ - فضیلت جمعہ میں مصنفہ نواب
مولوی قطب الدین خان -
فلاح دارین - آداب معاشرت شرعی مؤلفہ
مصلح الحق - مسائل ضروریہ دین مؤلفہ " "
تحفۃ الزوجین - میاں بی بی کے باہمی
حقوق اور انکی معاشرت - " "
احکام العیدین - مؤلفہ - " "
تحریم النسا - رشتہ داروں کی کون عورتیں
حلال ہیں اور کون حرام یعنی جنکے ساتھ
نکاح درست نہیں شرعاً مؤلفہ - " "
رسالہ کلید باب الحج - احکام حج کا بیان
مصنفہ منشی محمد سید انور علی -
فضائل الشہور والصیام فی ارادۃ اللیالی
والایام - مہینوں اور ماہ صیام کی فضیلت
مؤلفہ مولوی محمد رمضان -
منہاج السالکین - ترجمہ منہاج العابدین
جو مصنفہ حضرت امام غزالی ہے ترجمہ مولوی منیر
گلدستہ کرامات - در ذکر مناقب و کرامات
حضرت غوث الاعظم مصنفہ مفتی غلام سرور لاہوری

رسالہ محاربہ بادیہ - در امتناع بازی شطرنج معروف
بہ رسالہ شطرنج مؤلفہ مولوی عبد اللہ بلگرامی -
گلزار جنت - نعماء جنت کا بیان مصنفہ نواب
قطب الدین خان -
ترغیب الفرقان - در فضائل قرآن مؤلفہ
مفتی محمد ظہیر الدین بلگرامی -
تاریخ مکہ معظمہ - احوال بناء کعبہ و فضائل
مؤلفہ حاجی محمد فخر الدین خان -
خمان الفردوس - مؤلفہ مفتی عنایت احمد
سیح البحرین فی فضائل الحرمین - کعبہ
اور مدینہ کی بزرگیوں کا بیان مؤلفہ مفتی محمد عبد اللطیف
عقد الجواہر المسمی بہ ہدیۃ الشعرا - جواہر
شاعری کا بیان شرعی طور سے مؤلفہ
ابو عبد العزیز معروف بہ سید منشی احمد
مجموعہ جوشن صغیر و کبیر - مع ترجمہ دعا علوی
و دعائے کمیل -
جوشن صغیر - مترجم
طریقہ حسنہ - مصنفہ حکیم احسان علی خان
مدار المہام ریواں -
وصیت نامہ - مع رسالہ دانشمندی -
تصنیف شاہ ولی اللہ محدث دہلوی -
تحفہ ماہ رمضان - مصنفہ عبد اللہ خان -

Date	No.	Date	No.